﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

(٠٤٠) ﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای ازروی بصیرت وانصاف *

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Creatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

﴿ میزان الموازین ٭ فی امر الدین ﴾

﴿ اخلاص با خـــدای سرمایهٔ نیك بختیهـــا است ﴾

﴿ کلام ولی خـــدا علی است ﴾

﴿ اثر خامهٔ دانش نجفعـــلی ﴾

در اسلامبول
در مطبعـــهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اوست ۰ وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او ۰ احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست ۰ صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی ۰ مستغنی ازمشیراست و وزیر ۰ منزه ازمانند است ونظیر ۰ نفس کلی ازتولید روح ادراک ذاتش عقیم است ۰ وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم ۰ ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اوست ۰ وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرگشتهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه برپیغمبر رادی ۰ که به بندگی افتخار آورد ۰ وعبودیت را برسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدد است ۰ وصاحب ابد ۰ خاتم رسل است ۰ وهادیٔ سبل ۰ کل عقل است وعقل کل ۰ سید کونین است وسرور عالمین ۰ ملک وجودین است ومالک دارین ۰ کاشف الظلم ۰ شفیع الامم ۰ صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ امابعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند ۰ دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نگاشته ۰ وبرنشر آنها همت

کماشته و پنــداشته اند ٠ که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند ٠
واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران درمجمعی سخن از کفتهــای آنکروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند ٠
وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفــای اهل دین محتمل
دانستند ٠ وازمن بنــده خواستند که برای یادآوری دلهــای پاك ٠
وآکاهی صاحبان ادراك ٠ مختصری بنویسم ٠ که سعــادتمندرا
مزید بصیرت شود ٠ وفتنــه جویرا اتمام حجت کردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود ٠ وبعلت کمی
آکاهی که داشتم ٠ وخودرا مرد مبارزت درین میدانهانمی دانستم ٠
وناچار ازپذیرفتن امر برادران شــدم ٠ کردد خواهش ایشــانم
ناکوار آمد ٠ امتثال کردم ٠ وبدانچه توانستم اقتصار نمودم ٠ واز
شرح وبســط درسخن اعتــذار خواستم ٠ وبرالطــاف خدا وندی
اعتماد آوردم ٠ وازارواح مقدسهٔ انبیــا واولیا استمــداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامــه راکه برای سنجیــدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است ٠
ونمودن راه راست ومستقیم ٠ بیــاری خدای درطی یك (مقدمه)
وپنج (میزان) راستین قرار داده ٠ وهرکدام ازمیزانهارا بر ده
معیارمرتب داشتم ٠ وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن راکه
جزازراستی وحقیقت شنــاسی ٠ وغیراز راه خــدا پرستی نیست
بانصاف منصــاف ٠ وتمیز خالص بی اعتســاف اهل ادراك ٠ که
ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم ٠ وخدای راوکیل امور
دانسته ٠ دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم ٠ که مرا
وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل ٠ ولغزش درقول
ودر عمل وقایت کنــد ٠ وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید ٠ انه علی کل شئ قدیر *

مقدمه

یاد آوری میکنم نگاه کنندکان این نامه‌را، که از روی راستی ودرستی مطالعهٔ آن همت کمارند ۰ وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند ۰ که دوست داشتن هرچیزی مرد را از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را از سحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدها داد وملاطفتها کرد ۰ بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند ۰ که انا لنحن الغالبون ۰ هماناچون معجز موسی کلیم آلهی را بر سحرهای خود شان غالب دیدند ۰ سجده آوردند ۰ وایمان کردند ۰ وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت ۰ بهرچه خواهی در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند ۰ وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار انداخته میشود ۰ وتوفیق باخداونداست *

این نامه را که بامر والتماس برادران مینویسم ۰ درغایت ایجاز واختصار خواهد بود ۰ وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد ۰ که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که همراهست ۰ طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض بر عبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم ۰ وکتاب کثیر الحجمی بنویسم ۰ زیرا که وقت خود واخوان عزیزم را شریفتر ازان میدانم ۰ وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم ۰ که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت ۰ وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد ۰ ومن کفر فان الله غنی العالمین *

در بیان هر مطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است ۰ راه استدلال رابابد

فهمید • وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد • وما بیاری خدای بهر سه گونه دلیل از حکمت • وموعظت حسنه • وجملهٔ دیگر برهان ازمجادله بالتی هی احسن • در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرا محکم خواهیم داشت • وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده • سخنان زشت وسقیم را باآرایش دروغین نیاراسته • براهل علم تأسی خواهیم جست • وآداب سخنگویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود • که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند • وازدرودریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع راپوشیده نیست • که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند • بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند • رهبانیت رابرد اشتند • اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیسیاهارا امر زاید کفتند • دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند • حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند • ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند • ودر اینجا زیاده برین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید* باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد • ویا ازجانب خدای اذن داده شود • درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد • والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا بآنها واکذاریم *

﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأكيد ميكنم وصيت خودرا در خصوص مطالعهٔ اين كتاب كه
بثبات قدم درمقام انصاف باش • وامر دين راكار سهل وبازيچه
مشمار • بكلى تعصب را ازخود دوركن *

همهٔ اين بنى نوع ازيك پدروازيك مادرزاده ايم • واختلاف وضع
زمان بمرور دهور واعوام • هركدامى را بسمتى ازاين كرهٔ خاك
انداخته • درعادات واخلاق ولغات وآيين واطوار • اين بنى
نوع رامختلف كردانيد • وبعلت حدوث اهل بدعت وكمراهى درميان
صاحبان اديان درهر قرنى از زمان ودورى مكان ازمكان • وكمى
آكاهى در مردم • وقلت فهم وادراك در زمانهاى پيش • ونبودن
اسباب مراودات • وغلبات سلطان نفس اماره بسوء • وتسويلات
هواهاى نفسانى • ومطلوب بودن رياسات وتسلطات مرطبايع را •
وباقتضاى حكمتهاى چندى كه ميبايست در امر دين
در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آيد • اينهمه اختلافات عظيمه •
وحالات وخيمه • درميان فرزندان يك پدرويك مادر افتاد •
وبرادر را از برادر بكلى بينونت آورد • وبدين علت كار اديان
ومذاهب بجايى رسيد كه مى بينى • دين حقيق وراه مطلوب خدايى
ازميان برداشته شده • ودر اطراف عالم بطورهاى ناشايست منازعات
مذهبيه شايع كرديد *

اكنون اكراز روى واقع بناى تفحص در امر دين است • برادر وار
دامن همت رابرميان زن • ملاحظات عارضيه را ازخود دوركن •
انس وعادات برمعتقدات خويش راترك نماى • دل خود را پاك
دار • كه دوكونه محبت دريك دل نكنجد • معنى انصاف را
ازخود جدا مساز • ودر حضور شهادت خداى سخن را از روى
بصيرت بشنو • وحق وباطلرا بميزان راستين بسنج • وخداى را
ولى توفيق ديده • بمقصود حقيقى كه خدا وراه خدااست برس *

﴿ ميزان نخستين ﴾

دربيان بعضى ازاطوار خداشناسى • وخداپرستى • وآنچه متفرع

براین مطلب است • واین میزان بر ده معیار مشتمل است *

﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند • ودر توصیف اوبصفات کمال • وتنزیهش ازنقایص واز هر گونه تغیر وزوال • صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند • بل هر صاحب شعوری اگر تأمل نماید • وصانع رابعین الیقین شناسد • قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعرا خواهد دانست • وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *
درآغاز کتاب میزان پروتستانی گوید • خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است • ونیز گوید • خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری ازتغیروتبدیل است • واز کتب آسمانی نیز درجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه • وتنزه او از نواقص دارد آورده است • این مطلب را داشته باش • که مفتاح بسیاری ازموردین خواهد بود *
پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی گروه پروتستان • ازروی منطوق انجیلی که دارند • خدارا موصوف بصفات کمال • ومنزه ازهر گونه تغیر وزوال • ومعرا از نواقص گفتند • افسوس داریم • ازاینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند • وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند • وازان ذات بسیطش تولید کردند • تغیر حالات دراورا جایز دیدند • نقص امکانی را بر آنجا اورد ساختند *
عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند • که ذات پسر درذات پاك پدر مستجن ومستور بود • وشباهت وعلاقهٔ ازلیه • که پسر را باپدر میباشد • مانند علاقه ورابطه ایست • که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد • واز ازل ازاوظهور یافته • ومتولد گشته است •

لکن باز در ذات باپدر یکی است ٠ تاآنکه نیز از انجیل از قول عیسی
گوید ٠ که گفت من در پدرم و پدر درمن است ٠ و پس از این
تفصیل ٠ از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده ٠ از روح ونفس
ناطقه وبدن مثال آورده ٠ وتمثیل دیگر از نور وآتش ومانند آن
گوید ٠ ودر تحقیق اقانیم سه گانه که (اب وابن وروح القدس) است
شرحها میدهد ٠ وسخنها میگوید ٠ وروح القدس را که یکی
از خدایان است ٠ در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دو مطلب رامی بینند ٠
ومی دانند که کار از دو قسم بیرون نیست ٠ یاآنکه عیسی پسر خدا
ومستجن اندر ذات خدانتواند بود ٠ بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
وتبدل چه درازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض
نتواند شد ٠ وعیسی کلمة الله را چنانکه همین تورية وانجیل نیز
تصدیق میکنند ٠ بجز بندگی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت ٠
هیچ مناسبت وخصوصیت دیگر ازجهت ذات وحقیقت ٠ باخدای
نتواند بود ٠ چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد ٠
و یاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده ٠ بت پرستانرا
مردود دانستند ٠ وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف
وازتغیر ونقصان منزهش گفتند ٠ دردعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بستایش بربت ظاهری نیست (اتعبدون
ماتنحتون) ٠ استماع کننده ازهر سخنگوی پرستش اورا کرده است ٠
هرگاه سخنگوی ازخدا گوید مستمع پرستش خدایرا کرده است ٠
واگر ازشیطان گوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنای بیانات نیز تفصیلی درآنخصوص خواهد آمد
و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد ٭ که اولا انجیلی که
در دست دارند محرف است ومجعول ٭ وآنچه دلیل برخلاف این
بیاورند مردوداست وغیرمقبول ٭ کلام خدائی ووحی خدای
دریك جای امر بتوحید ٭ ودر جای دیکر امر بکفر وشرك والحاد
نمیکند ٭ وثانیا ازانیکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای ٭
وازآنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدائی ٭ پایهٔ افهام
ودرجهٔ دینداری آنهسا معلومست ٭ که یاعلت عدم فهم این همه
تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست ٭
ویاخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنکونه سخنان را
ازروی مصلحت جوئی خویش کویند ٭
درهر زمان و درهر قومی ٭ اضلال ملل وطوایف ازراه خدای ٭
غالبا باینطورها بوده است ٭ که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته ٭
بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق ٭ سخنان مقرون بحق
وصواب را آورده ٭ و باطل را باحق ممزوج داشته ٭ مقصود
خودشانرا حاصل کرده اند ٭ چنانکه عیسی علیه السلام مکر را
کفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند کان دروغکوی خواهند
آمد ٭ وازا وصیای او کفتند ٭ که آنچه در کتب متقدمه کرده اند
دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد ٭ چنانکه بیان این سخن نیز
ازانجیل درجای خود خواهدآمد ٭

﴿ معیارسیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال ٭ ومستجمع
جمیع صفات حسنه دانسته اند ٭ ودلائل وبراهین از روی عقل
درالی ٭ وازبداهت اعتبار وادراك ٭ وازکتب والهامات
الهیه ٭ وغیرآنهسا آورده اند ٭ وکتب وتألیفات بسیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحیداست وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مگربرای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه ۰ پس گوش خود راباز کن ۰ وهوش وادراك خودرا درنزدمن بعاریت بگذار ۰ وآمادهٔ فهم این معانی باش *

اول الدین معرفته

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست ۰ وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود ۰ پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم ۰ عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند ۰ وهرگز جاری وواقع نمیگردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود ۰ پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست ۰ ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

لاتحیط به الأوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت ۰ وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان ۰ ازقبیل عموم وخصوص ۰ واطلاق وتقیید ۰ وبطور کلّ وکلی بودن ۰ وجزء وجزئی بودن ۰ وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی ۰ وبکم وکیف ۰ وبرتبت وجهت ۰ وبوضع واضافت ۰ وبارتباط ونسبت ۰ ودروقت ودرمکان ۰ ونه ببودن بربالای چیزی ۰ یابودن چیزی دراو ۰ ونه ازچیزی ۰ ونه ببروز یافتن ازچیزی ۰ وچیزی مشابه ذات اونیست ۰ وچیزی مخالف باآن نی ۰ وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن باتمیز وتعین آن باابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است ۰ وشناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکور شد ونه بغیر آنها ونه بضد آنها • ومدرك نخواهد کردید ابدا بانچه در پنهان ودر آشکار است • وبطور کلیت هر آنچیزی که در مخلوق ممکنست ودر مصنوع تواند شد در خالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴾ ندارد ممکن از واجب نمونه * چکونه داندش آخر چکونه ﴿

چون ذات پاك الهی را منزه از جهات وصفات خلقیه دانستیم • واز ین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم • وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم • وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدارا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند • پس ما نیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت در آنجا نتواند بود وورود اسماء ووقوع الفاظ را برآنحضرت جایز نتوانیم دید • باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درکاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم • وکرنه مشتی خاکرا با آن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود • این است که انبیا واولیا نیز درانیمقام بعجز خویش اعتراف کردند • مکر آنکه ایشان بجههٔ نزدیکی برمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته • وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند • وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند • این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند • ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴾ وسلام علی المرسلین ﴿

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم • وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم • پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم • خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم • چنانکه در انجیل میفرماید *

اي انسان خودرا بشناس تاخداي خود را بشناسي ٠ ظاهر تو براي فاني شدن است و باطن تو منم ٭
پس تدبر وتفكر كنيم كه ما كيستيم وچيستيم ٠ واز كجاييم وبراي چه هستيم ٠ مارا مبدء كجا است وبازكشت تابكجا است ٠ وآيا ازما كه آفريده شدهٔ صانع حكيمي هستيم چيزي مقصود بوده است ٠ وكاري براي ماشايسته هست كه بجاي آوريم يانه ٭

﴿ معيار چهارم ﴾

معلوم داشتيم كه خدا را ازجهة ذات ممكن نيست ادراك نمود ٠ پس ناچاريم ازاينكه ازآيات وعلامات او كه در ذوات وحقايق آفاقي وانفسي است اورابشناسيم ٠ وبقدريكه ازآثار اودريابيم در خدايي او واثبات صفات كاليه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوريم ٭
بياري الطاف آن هدايت كنندهٔ مهربان و براهنمايي عقل مستنير بنور رحمن تفكر وتدبر كرديم دراطوار وآثار صنع خداي ٠ ومطابق كرديم آنچه راكه فهميديم بابيانات كساني كه درخداشناسي پيش ازما بوده اند وكوي سبقت دراين ميدانرا ربوده اند ٠ ودانستيم بعلم اليقيني كه منتهي بعين اليقين است كه خداي صانع ما از كل جهات كامل است ٠ يعني تمامي صفات كاليه رابطور اكمل درمقام موصوفيت عنوان ذاتش موجود بدانيم ٠ وبكوييم خدا قادر است مطلقا حكيم است مطلقا غني است مطلقا عالم است مطلقا فياض است مطلقا ٠ وهمچنين است تمامي صفات كاليهٔ او ٠ وبيداهت عقل ودلائل حكمتي وتطبيق باالهامات الهيه همچنانكه بصفات كالش موصوف دانستيم ٠ تمامي نقايص واوصاف امكانيه را نيز ازحضرت اوتعالي مسلوب كرده ازجملهٔ آنهما تنزيهش نموديم وازاين توحيد وآنكونه توصيف وتنزيه نيز منزهش داشتيم ٭
پس اكنون درآفرينش اوتدبر كنيم ٠ وتصور نماييم كه آيا همچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند • یا آنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *
می بینیم که هیچ خرد مند بادراکی اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد • خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم • وکدام نقص است بزرگتر از جهل بزنیکی و بدی وترجیح بد برخوب • که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد • وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد و بد را متروك خواهد داشت *

* اتأمرون النّاس بالبر وتنسون انفسکم *

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد • ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

* کار هر کس بقدر همت اواست *

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود • که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست • پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچگونه است • تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات واز کسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند • واولئك کالأنعام بل هم اضل کشتند *

* هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است *

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است • حیوانی است که شنیدی • ونباتی است که به خشب مسنّده مانند شدند • وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة کفته اند *

* هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرفت سنك خارا است *

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطوربدا هت

فهمیدیم که اول تکلیف ما شنا ختن صانع است ۰ وامتثال برا وامر او واجتناب ازنواهی او ۰ وبازکشت ما نیز بسوی اواست ۰ که خلقت ما باین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود وکرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم ۰ پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم ۰ که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت ۰ معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او ۰ که بسبب امتثال برآنها واجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم ۰ که این بازکشت همان معنی معاداست *

افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون

اکرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند ۰ وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست ۰ لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیا وریم *

هوالمسك ما کررته یتضوع

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید ۰ صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند ۰ ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید ۰ کتابتی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی ۰ که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری وپیداست ۰ وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است ۰ یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدا بشود ۰ مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد ۰ وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام *
* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگری را بر مقام ذات او وادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کاتب را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار او چیست واوضاع او کدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت • پس شناسایی او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها وبها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج اورا میدانیم وخط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کاتب خارجی در آیینهٔ ادراك خود او منطبع شود • مانند آنکه کسی میرعماد یا حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید • وخواهد گفت حافظ عثمان را دیدم • یعنی بدلالت اثر او واین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف (ا) را مستقیماً نوشت • این الف راستی واستقامت را دز وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید • وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است • ونداء میکند مؤثر خود را باسم یا مستقیم • واگر توحید کند اورا خواهد گفت که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد • وخواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده وچیزی از او خارج نگردیده است *

اینجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در اینجا خطا کرده اند • واز این صراط الهی که باریکتر از موی وبرنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند • پس هر اثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر • وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد ودر آنجا مستجن واز آنجا ظاهر وبارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

عبدی اطعنی اجعلك مثلی

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی • مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی • خدا را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است • واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته • کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا

فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید • وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد درآن مخلوق مکرم خود موجود ساخت • واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم • تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجمله جنبندکان در روی زمین سلطنت وحکومت کنند *

خلق الله آدم علی صورته

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد • که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند • وچنانکه خود رابرا وشناسانیده بود مخلوقات خود را نیز براو شناساند • وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد • مگر

بعد از تصفیهٔ تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شد هر مدرکی را بامدرك از وجود مناسبتی ناچار است ۰ واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن برانیکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست ۰ وچنانکه شاعری دراین مقام اورداین انسان لباس وقالب حقیقت است *

﴾ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴿

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود ۰ وآن انسان ازمنازلی که آمد مأمور بباز گشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده ۰ واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش ندادمعاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید ۰ واطوار رستاخیزرا از اوآشکارا تواند فهمید *

﴾ هر که گوید کو قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم ﴿

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت او ومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر وياد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند گان جهانیان هستند ۰ این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند ۰ وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین دار بلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنها است باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده ۰ وچنانکه ازآنها خواسته اندباسباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند ۰

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده
وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهارا که میکویم بکدام کوش میشنوی ۰ وبکدام
دل میفهمی ۰ اکر بچشم اعتراض وکوش عناد ودل بغضناك
می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای ۰
وبکار دیکر بپرداز ۰ واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت
فهمیدن است ۰ امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی
ازانبیا واولیا بهره یاب کردی *
هرکاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی
ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون
وپس ازاین را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰
از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون
رویم ۰ علی هذا درانجا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودراثنای
بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *
علی نحت القوافی فی مواقعها * وما علی اذالم یفهم البقر

معیار پنجم

ذات صانع را که بهمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل
نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن
والج وداخل کردد ۰ اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی
ویابطور اعلاواشرف باشد ۰ بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن
چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات
امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام
مرکب بااجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیاز است ۰ وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد ۰ واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث ۰ ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد ۰ واکر قدیم است وخالق ۰ خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم ۰ واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج کردد ۰ ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت ۰ وکذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *
﴿ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا ﴾
خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است ۰ زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر ازحال عدم دخول است ۰ وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است ۰ وهر متغیری حادثست ۰ پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارا مبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه ۰ وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی • آفرینش آفریننده کاملرا عزوجل اولین مخلوقی دانستیم • که او واحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانعاست زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثراست *

* قل کل یعمل علی شاکلته *

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است • که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد • وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید • پس آن مخلوق نخستین بایدیکی ودارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد • واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تا دلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجز این نیست • که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند واز نواقصش عاری وبری دارد • که درغیراین گونه آفریدن صانع باید عاجزو یا جاهل ویا بخیل ومانندا ینها بوده باشد • یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود • وچون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل • وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است •

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است • وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات • وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است • وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقرمحض واحتیاج صرف باید بدانیم • بعلت آینکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرگزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع ٠ اکرچه نسبت بعوالم سفلیه ودر مقام حکایت از صانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو ٠ زیرا که اواول عدد است وواحد است چنانکه صانع احد است وفرق درمیان این دو تعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست وواحد داخل درشمار است ٠ ونسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است براولاد ومانندکلی است از برای افراد *

اکرچه تعبیرات مذکوره بجز دریك مقامی بیشتر جایز نیست ٠ وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعـداد وافرادرا ذکری نیست ٠ نه نبی مرسلی را درآنجا راه هست ونه ملك مقربی را ٠ جبرائیل ومیکائیل رادرآنجا بار نیست ٠ روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم ٠ که مطلب را قدری روشنتر کنم ٠ ودلهای آکاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اکمال نعمت بر راستکاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم ٠ ومردسعاد تمند مطالعت در این سخنان را اکر از روی خدا جویی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست ٠ وپس از آنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسـارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود ٠ واز خدایتعالی درخواست دارم که مراوجمله طالبان سعادت را ازخطـا ولغزش نکاه دارد ٠ والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثـال شناخته شود نه بجدال ٠ واینکونه مطـالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود ٠ وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس مابرای مانموده است ٠ لهذامثالی دراین مقام بیاوریم ٠ وازآنجا پی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهـات دیکر مبعد ٠ پس اکرکویـندزید مانند شـیراست از جهة شجاعتست نه ازسـایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الاعلی) *

﴾ تمثيل ربانى ﴿

ذات ظاهرهٔ خدايرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافى درمظهر ازلى ثانوى که اول مخلوق است . بتمامى ظهورات واوصافى که در حين مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلىّ بدانيم *
وجود آن مظهر را مانند آينه وجامى فرض کنيم که جمال کلى ازلى درآن ظاهر است . وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآينه ومظهر را يکى ديده اطوار کثرت را از آنجا منفى دانيم . وآنچه درآنجا ازتعبيرات که موهم کثرت است وتعدد بياوريم براى تنکى ميدان الفاظ و بجهة تعبير وتفهيم دانيم . پس صانع موصوف بصفات کماليه بتمام ظهور وکمال بروز واشراق درآن مظهر اولى ظاهر باشد . بطورى که اکر کسى درمقام برداشتن پرده هاى اشارات برآن مظهر ازجهة انيت آن . وبعبارة اخرى آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده ببيند . خواهد کفت صانع ازل را ديدم *
درخودمان به بينيم . زيد درآيينهٔ بزرك بدن نمايى خود راميمايد بطورى که خود زيدرا غير مرئى دانيم مکراز راه اشراق و ظهور درآينه که بديدن عکس در آينه توانيم کفت زيدرا ديديم *
زيدرا ازاين تجلى واشراق درآيينه تغييرى درذ اتش حادث نکردد . وزيد من حيث الذات ربطى به آيينه وظهورندارد . وبلاکيف ظاهر شود . وآن مظهر که آينه است تمامى اورا بقدريکه ممکن است درآينه نمودارشود حاکى ونماينده است *
مقام مظهر راباز يدمقابل ملاحظه ومعلوم کرديم که در حضرت زيد بجز احتياج محض ونياز صرف مالك بر چيزى نيست . وهيچکاه جهت غنا و بى نيازى اورا از زيد نتوانيم ديد . که در هرآنى محتاج بامداد وابقاى زيد متجلى است . واکر اوخودرا ازمقابله بازکيرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

﴿ اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها ﴾
عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام ۰ وگرنه سخن باریک است و جهان تاریک ۰ و این بحر بی کران را در ظرف الفاظ گنجانیدن نامتصور است چنانکه گفته اند *
﴿ معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید ﴾
﴿ گر بریزی بحر را در کوزهٔ ﴾
﴿ چند گنجد قسمت یك روزهٔ ﴾
اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم و در آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط گفته است ۰ و اگر گوید او پدر من است ۰ و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده و بر او است پیوستم خطا کرده است ۰ زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود ۰ بل تجلی کلی که فعل او است مبدء آن است ۰ و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست ۰ چه اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری وجهی و شعبهٔ فعلا از آن کلی در هر کدام از مرایا ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نگردد و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است و عکسی است منفصل از شبحی که منفصل از صورت متصله بزید مقابل است *
اگر در این تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا شناسی و دیگر مطالب دینیه بر ما روشن گردد *
عمران صابی که از متکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین در زمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد ۰ در انجمن خلیفه که انبوهی از مردم بودند از ﴿ رئیس اسلام ﴾ که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن سؤالات خویش پرسید ۰ که آیا خدای در خلق است یا خلق در خدا است و باین عبارت گفت ﴿ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ﴾ آنجناب فرمودند ﴿ اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك ﴾ خبر ده مرا

از آینه که آیا تو درآن هستی یا او در تواست ٠ عمران از ایراد جواب درماند ٠ وپس ازسؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد ＊
چون این مطلب را ازروی آگاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده وکائن اول ومخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی ٠ بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب بامحبوب وبزم انس الهی است ٠ عالمی است بالاتر ازمدارج عقول وافهام که درآنجا نه ملك گنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را ازاطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود ٠ ومع ذلك آن مقام الهی را درهمه جای آشکار وهویدا باید دید ٠ ولی پرده ها را باید برداشت ویگانگی را بیگانگی رساند ＊

﴾ مناجات ﴿

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبر دوستان خویش رؤف ورحیمی ٠ پرده را از روی خویش بردار که یگانه وبیگانه جمال ازل را مشاهده کنند ٠ وازشك وانكار بگذرند ٠ لا والله آینهٔ بیگانه جمال ترا ننماید ＊

﴾ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴿
﴾ تو بزرگی ودر آینهٔ کوچك ننمایی ﴿

﴾ معیار ششم ﴿

ببداهت ادراك وضرورت عقل دراك روشن شد ٠ که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود ازآفرینش اوعزوجل چیست وچگونه است ٠ وكمال الهیت اوراشایسته چه بود ٠ وحد ممکن مخلوق تاکجا است ＊
اکنون دراطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم ٠ ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم ٠ وحدود خود را بشناسیم وتجاوز ازان را جایز نداینم ٠ تارحمت الهی را مظهر شویم ٠ وتکلیف ومأموریت خودرا درکار بازگشت بسوی اوبجای آوریم ٠ ودرچهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم ٠ وازمشقات

وکربتهای غربت بازرهیم ۰ وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم ۰ ومصداق حدیث قدس باشیم ۰ که میفرماید *

فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به

وبصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها

صانع ازل بقدرت تامه ورحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید ۰ یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیهاو بیابانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب راد ربایند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور وبخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مر خلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

فسالت اودیة بقدرها

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدارا بجزاوصنع ومصنوعی نیست ۰ وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست ۰ جمال مطلق ازل است ونورکلی حضرت لم یزل ۰ وظهورکامل وتام اوعز وجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اگرآن نورکلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتربود ۰ که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است ۰ وهمچنین است اگرآن نور دویم رانیزنوری باشد وجمال ثانوی رانیزجمالی باشد ۰ تابحدی که عالم کثرت را گنجایش نمایند کی ازآن تجلی شود ۰ وآن وادیهای طولانی راپارای تحمل وظرفیت ازآن سیلهای ربانی گردد ۰ مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدراست رسد *

تمامی آینه هازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود ۰

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آیینهٔ بزرگی را درمقابل خویش بگذار وعکس خودرا درآن نمای . آنگاه آیینهٔ دیگری را محاذی باآن آیینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آیینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به بین که درآیینهٔ دویمی سه چیز موجود گردد خودآیینه وعکس آیینه اولی وعکس تو . ودرآیینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد . اینها که گفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب . وگرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها که ازتعدد مرایاست برحسب کلیات است . واگر جهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصا خواهد بود *
مثال آیینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرگاه درمقابل آیینهٔ اولی که بجز یکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آیینه های چند بگذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آیینه که یکی است مینمایند . وبااین همه تعدد وجه زیدرا وجمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد *
﴿ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾
این گونه حکایت را که آیینه های چند جداجدا ازیك آیینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیگر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) گویند . وحکایتی دیگر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنگونه حکایت را (طول درعرض) گویند . وتمامی موجودات درخارج این سه گونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را گنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است ۰ واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *
چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید ۰ وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید ۰ واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد ۰ وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد ۰ حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *
آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است ۰ وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *
نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم ۰ اکرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست ۰ که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد ۰ نام آن واسطه ومظهر کل را تو میخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

لانفرق بین احد من رسله

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است ۰ که هر کدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند ۰ وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرابشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

ذلك مبلغهم من العلم

معیار هفتم

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی از تعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام و کامل باید باشد ٭ ظهورات او را در مرتبهٔ دویم اشراقی درآینه های چند ملاحظه کردیم ٭ که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل وهادیان امم نامیده شدند ٭
تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر ومرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان ٭ یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد ٭
آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند ٭ واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده ونمودند ٭ ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی ونتوانستند آنهارا بشایستگی بشناسند ٭
درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات واطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند ٭
٭ باده خاك آلود تان مجنون کند ٭ صاف اگر باشد ندانم چون کند ٭
این است که اگر پیغمبر آخرالزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت ودر نماز های مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با آنهمه اطوار وآثار الهیه بندگی اورا فراموش نکنند ٭
٭ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ٭
والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود ٭ ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم گردیده بود اصطفا واختیار کرده اورا بذات خود اختصاص داد ٭ واورا به ٭ مختار ومصطفی وصادق وامین ٭ وجمله نامهای نیك خواند ٭

اگر ترا چشم بینا و دل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیه هست ٠ و در هر چه بنگری شواهد وجود و نمایندگان جمال وجلال و مرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق اوست وصیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفرستاده است او را مگر برای رحمت بر عالمین ﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد و محمد و محمود و حمید و حامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است و لام اختصاص است * چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر گردیده است بجز او نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان و اکوان است ٠ و سلطان اقالیم دهر و زمان ٠ و بجز او در سریر ملك ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالك کاه و افسری نیست ﴿ مافی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ﴾ یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و بر او شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق گفتندی ٠ و حکومت باستقامت میکرد و جنك مینمود چشمهای او مانند شعلهٔ آتش بودی ٠ و در سر تاجهای بسیار داشت ٠ و یك نام مکتوبی داشت که بجز او کسی دیگر آنرا نمی دانست ٠ او را لباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند ٠ و گروه آسمانیان با لباسهای سفید و بسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سر او میرفتند ٠ و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین حکومت خواهد کرد ٠ و تنگهٔ قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد ۰ ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد ۰ وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست ۰ وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید ۰ ویا ازکتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده‌اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود ۰ وهمینکه توحید واطوارخداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوارآن نیزناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار گوشهٔ را بنانتوان کرد ۰ درختی که درروی زمین رویده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجزازتباهی بارنخواهد داد *

مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت
من فوق الارض مالها من قرار

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله گفتندواورادرذات خداگفتندواوراخداگفتند ۰ مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت
حرمت ذات تونشناخته گفتند خدایی

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست · وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خداویازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیزآنکونه آثار را ازیك عضو کاو بنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *
اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و یا از عیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند · ودانند که ما خدا وعیسی رابهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجزاز اسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نورور وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *
بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا و بالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود · فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *
﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾
بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود · واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد · ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نوراست چنانکه درمراتب عالیه ودرخاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نورووجودشود وفرق داده نمیشود مکربفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

سینه رویی زمکن در دو عالم * جدا هرکز نشد والله اعلم

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم کفت زیرا که مظهر وما به الاستمساك نور است ۰ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

سیاهی کر بدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است

اکر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نکردد ۰ چون چراغی را درخانهٔ بزرکی بکذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود ۰ وبالعکس اکر آنرا درطاقچهٔ بکذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تا بجایی رسد که نور در آنجاها پیدا شود ۰ وبقدری باشد که هستی آنرا نکاه دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجودا موجود وحکما معدوم توانیم کفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثر وصنع او نیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ۰ واین صفت اختیار جز در ترکیب نور با ظلمت واختلاط دو مبدء که یکی مبدء خیر است ودیکری مبدء شر متصور نیست ۰ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودر حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خود را بانها رسانید که آثار ظلمت را از خود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را با امتحانات واختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل دراك قرار داد ۰ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الـهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه با ایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات را با یشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مکر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند رعوالم * بماضی در نبی واینده عالم
تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات
زانکه رکستاین آب شرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور

معیار نهم

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرکونه تشریف وتکریم است . وآن ایت تفرید وتجید وهیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

کهای بلند نظر شاهبا ز سدره نشین
نشیمن تونه این کنج محنت آباد است

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی ۰ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وبی برچگونگی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی ۰ تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ۰ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها گذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم گردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ۰ ودرضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابا ریاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکرباشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین گردیده است ۰ همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کدورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود ازاو خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهر اعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند گوش نکن وآنها را در دایرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویا خرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت نمودم هان سهو مکن

ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ٠ ودر هر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندکان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت ٠ وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنها ودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید وازانطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کراهی جستندوآن همه فتنهها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را ازا هانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر اواز جانب خداست وتابعان اوپسر خدایش مینامند چرا دردست ماباید بنکونه مغلوب ودر مانده اش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خود در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نباید وآنهـا را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید ۰ والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولو شاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك ۰ وشرح آن را در اینجا کنجایش نیست ۰ واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای را در امم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهد داشت *

﴿ معیـار دهم ﴾

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت الله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است ۰ بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخسـتین وواسـطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها ۰ چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولا یحصی است تماما بر عنوان وارداست. و اکثر آنها
از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا
وروح خدا و کلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجههٔ ظهور اطوار شرافت
درچیزهایی که منسوب بخدا تواند اشد اختصاص بخدا داده میشود .
که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها
جای خدا ازجههٔ ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب
بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین
روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله
ونفس الله است . ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است
که هر کس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص
ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *
واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید
وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت
دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون
ازحد وحصر نیز بیاورد *

پایان سخن

اکر انصاف را باهوشیاری تاآخر این میزان همراه خود آوردی وسخنان
روحانی مرا که همه مطابق باالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است
بکوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین
واطوار خداشناسی بر تو منکشف کردد *
هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم
دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان
وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات
بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین
عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رامینمودم
چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

والحمدلله علی ماهدانا

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *
* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر کیریم تاکمراه نشویم . وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *
اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنهما داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیك تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *
پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماتدین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *
اطوار بنی نوع خودرا درامر دین نیز بطورکلی بردوکونه یافتیم *
کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *
این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
در تمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ۰ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ۰ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *
برخی دیکراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونار ومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ۰ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا در میان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ۰ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ۰ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ۰ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی کەدر میان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است ۰ که خدای حکیم وعلیم امر دین را باآنکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

﴿ بل طبع الله علیها بکفرهم ﴾

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار کەبزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکنند ۰ وبدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند ۰ واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت واقتدار نمودند ۰ وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند ۰ چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح وبیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی بر ما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول ﴾

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پست‌ترین وبیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکنند ۰ وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالک شده اند ۰ ودیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾
﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترک کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراک وتمیزی که مشابه است بادراک وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را ۰ ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه‌ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند ۰ این یکی آن را بد وآن دیگری این یکی را غیر معتمد می شمارد ۰ وعجب این است که خدای ایشان یکی است وپیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم يتلون الكتاب

ملاحظه بكنيد ازيك تورية وموسى كه اولا خوديهود بهادر تبعيت آيين موسى چها كرده اند وچه قدرها اختلافات درميان آنها واقع گرديده است ٠ پس ازآن عيسى آمده وميكويند گفته است براى محكم كردن امر تورية وموسى آمده ام نه براى تغييراحكام گذشته وتا آسمان هست حكم خدا وكلام خدا زايل نميشود ٠ مع ذلك همان عيسى پرستان تمامى احكام تورية وتورا تيانرا چنان تغيير ميدهند كه هيچ اثرى از احكام تورية باقى نميماند ٠ كليات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرهاوختنه وطلاق وقربانيها وعيدها وغيرآنها را بكلى تغييرداده اند ٠ بحديكه روز آسودكى را كه در ايام هفته در تورية روزسبت قرار داده وچه قدرها تأكيد درآن كرده است بروزيكشنبه مبدل كرده اند ٠ كه اكردرست ملاحظه شود توان كفت كه هيچ جهة اتحادى درميان يهود وتورية باعيسويان وانجيل باقى نمانده است *

كذشته ازاين ملاحظه ميكنند بهانه جويان در ترك دين سخنان فرقه هاوطوايف اهل اديان را ٠ وازيكطرف مشاهده ميكنند رؤسا وپيشوايان وعلما وكشيشان ومعلمان وروحانيان آنها را ومى بينند اكثرآنهـا را كه همه تابعان هواهاى نفسانى ودوست دارندكان جاه ورياستند ٠ وصاحبان كبروحرص ونخوت ٠ بندكان دنيا ومايلان برجمع كردن زخارف دنيا ٠ ومرتكبان براموري كه خودشان مردم را ازآنها منع ميكنند ٠ وتاركان امورى كه مردم را برآنها مأمور ميدارند *

ناورده بصبح درطلب شامى چند
ننهاده برون زخويشتن كامى چند

دركسوت خاص آمده عامى چند
بدنام كنندهٔ نكونامى چند

اذا فسد العالم فسد العالم

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا واولیا میشنوند ، ومی پندارند که اکثری از آن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است وجملهٔ دیگر از آنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد ، وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اند وامروز را آسوده از مشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

ذرهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا از بنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند ، وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد در عالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس از ابنای جنس خود که بیشتر از او آمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه در جاهای دیگر در این مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند ، هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که بر کتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه ، پسر خدارا مشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد ۰ این مگر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرها شد چه چیز است ۰ عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری گردید کدام است ۰ از سنك شتر بیرون آمد آتش گلستان شد کارد گلوی پسر ابراهیم را نبرید مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح گفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست ۰ وازین گونه مقالات که در مقام سخریه واستهزا میگویند *

الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون

بالجمله آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان ورد بر اهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودر فهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

معیار دویم

آن گروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که بر جملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم ۰ وازطرف دیگر صاحبان ادیان ومذاهب را باطوار مختلفه وسخنانی که هر کدام در اثبات حقیت خود می آورند دیدیم ۰ وآنهارا درانکار بر بی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم ۰ ولی اختلاف عظیم را درمیان آنها نیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدا نکردیم که همدیگررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

﴿ شب تاریك وبیم موج و كردابی چنین هایل ﴾

از یکسوی کروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی • اکنون کاررا با کدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچکونه از زبان طعن وتعرض طوایف واقوام دیکر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچکونه مصدق خواهند داشت *

﴿ معیار سیم ﴾

پروتستانها درین میان چه میکویند • آیا حق دارند درانکه بعد از کذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجزیکی ازآنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های دیکر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند • وترك کنند آیین جملهٔ آنها را و برخلاف همهٔ عیسویان سخن کویند بی آنکه ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه • اکر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیکر آورده اید چه میکویید واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود • واکر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درکمراهی بودند پس جملهٔ عیسویان درباطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ محقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا کفته اند ومن ذکر آنکونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم وبرصاحب میزان الحق نیز تأسی جویم
مردمان هوشمند بانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنکونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست * نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین زمان ازپیش نخواهدرفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیکر آوردند وکردند آنچیزیرا که درزمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *
﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى ﴾
عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنکام تزویج دختران یادروقت خاك نمودن مردکان ببرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نکردید ٠ وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینکه دراینخصوص نیزنصی درانجیل ایشان وارد نیست ٠ وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اکر غلط است هردو عمل غلط است واکر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد ٠ ومع ذلك کارهای دیکر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *
اکنون را ازاین سخن بکذریم که مارا کاری بزرکتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراکرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم ٠ در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنکی خود را یابیم ٠ این وجودآلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم ٠ بحظائر قدس رسیم ٠ روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم ٠ عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم ٠ وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم ٠

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم ٠ آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای کلستان کنیم ٠ بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم ٠ اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم ٠ هرمعبودی را بجزازخدای واحد باطل وتباه دانیم ٠ خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا

نی نی یحبهم تمام است یحبونه کدام است

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

معیار چهارم

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات او کفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت از مشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز را کاری است بسیار سهل وامریست بس آسان ٠ لکن هرکاه امروز را فردایی باشد ومارا روزجزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامری بغایت دشوار خواهد شد زیرا که درآنروز پشیمانی بکار نیاید وشاخ ندامت بارندهد *

آه اکراز پی امروز بود فردایی

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالأطراف دربن نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین ببیند وتصدیق نماید ٠ مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ٠

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازد وازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد ۰ که این کار مسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند ۰ درجای دیکر مانند شتر هروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان كان الأمر كما تقولون وليس كما تقولون فانتم وهم سواء وان كان كما يقولون وهو كما يقولون فقد نجوا وهلكتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که ۰ هرکاه کار چنان باشد که شما میکویید ۰ یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست ۰ شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرا بنحوی باخر میرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبد وارد آید

فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها ۰ یعنی مسلمانان میکویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقا در آنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اگردلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنهادر سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ وهرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختگی ومجعولی نتواند بود ۰ واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی وانداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت دادنفس اماره بسوء درنظرهای آنهانعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودگی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پرنقش ونگار ﴾

﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

گمراه کنندگان درمیان هرملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برداشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحان ومعلمان دروغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

معیار ششم

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع وتوصیف وتنزیه او تعالی ودانستن اینکه ما را برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که درهر حال بی دینی بکار مرد خردمند نخواهد آمد . وبختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان وبسیاری از آنها را درخارج خداپرستی یافتیم . ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام وپرستش مخلوقات نیافرید . وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها را دیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما وامثال ما که بآلایش کدورات این جهان آلوده ایم . وهرگونه خطا ونسیان از ما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . وناچاریم از اینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است . کسانی را پیدا کنیم که جسدا از نوع بشرند وروحا طاهر ومطهر . اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند از او گویند وهرچه کنند بامر او کنند . وخدا را بشناسانند امانه بسخن . بگویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدا را درخودشان برای ما بنمایند . وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما بنمایند . بگویند خدا حکیم است وحکمت او را در افعال واقوال خودشان بر ما آشکار کنند . بگویند خدا غفور است وبر ما ببخشایند . وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر برهمه چیز درشناسایدن خویش برمخلوقات بنحواکمل صورت کیرد ۰ ونیز از مساوی عیوب وازمعاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قراردهیم وهرچه کویند ازخداد انیم ۰ اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم ۰ و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است ۰ رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست ۰ وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند ۰ وکتبی آورده وآنهار ابالهامات الهیه منسوب داشته اند ۰ وناموس وآیینی کذاشته اند ۰ وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانندداین صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند ۰ ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم ۰ که اعتنا بآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان ﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابایذ بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازآن سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمد وکفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت
خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل
بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هر سه کروه قبول کردند
ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق
کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدر یکه تصدیق
ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر
بکلی نیز نزاع آنها را برنداردیك قدری ازبنیان کار را محکم
تواند کرد که اساس حقیت دریکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم
کردد تابعد از ان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك
ازآنها براثبات مدعا قادرخواهد شد *

شخص بیکانه

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود
پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام
وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را
درخارج ازجملهٔ آیینهای متدا ولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم
بیان کرد
اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت
دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان
الهی رابتوانائی دردست دارد او را نیز درصف عیسویان نشاند
وازراه توسع او رانیز عیسوی نامید . اکرچه درواقع ممکن است
هیچکدام عیسوی حقیق نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن
برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیق
مسیحی نخواهند بود *
آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بمصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بمقصود ما نیز تواند شد *

عیسوی پروتستان از مسلم پرسید

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن
او خبر نداده است ؟ *

مسلم

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما
باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن وپیغمبر ما وتصدیق وتکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم متنازع محل
اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون را در موسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم *

عیسوی

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستم *

مسلم

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهدهٔ این سخن برآیید
ولی هرچه میگویی از روی انصاف بگوی وهر چه می آری از روی
انصاف بیار *

عیسوی

١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این با علامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولد شد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان بانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

﴾ مسلم ﴿

درتوریة ومانند آن چگونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثارعیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکارکردند ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

آری کتب متقدمه درجاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

﴾ مسلم ﴿

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه ازکتب سماویه وظهور آنگونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وگذشته از انکاردرصدد آزاراو برآیند راستی عقل درتصور وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! *

﴾ عیسوی ﴿

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است وازاینگونه وقوعات دردنیا بسیارشده است *

﴾ مسلم ﴿

بسیارخوب اکنون بگو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

چه میگویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرگونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح گفته است که اگرموسی را باور میکردید هرآینه مراباورمی نمودید زیراکه اودرحق من نوشت *

مسلم

تو میکفتی آیات بسیار در توریة وغیرآن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال از قول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

عیسوی

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنانبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

مسلم

اکر آیات شما از توریة وغیرآن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا « میزان الموازین » نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید . وانیکه میکویی بنابر این نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز فرض بزرك شما است *

عیسوی

بحث از آیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکنند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ما وشما یکی نیست ؟ *

مسلم

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ما وعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌گی دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دو عیسی و دو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد ۰ همینقدر میگویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بربنی اسرائیل تنها ۰ که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد ببعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغگوی پیدا شدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او رادرحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فراگرفته بود پنهان شدند ۰ اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکراو راکافر میدانیم ۰ واگرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ ازمیزان الموازین ﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود ۰ وجدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چگونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد ۰ دیگر نگویید چرا دوعیسی ودوانجیل میگویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگرچه وقت تنگ است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم ۰ بگویید به بینیم

چه خواهید کفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقة ایستاده وچند آینه کذاشته ایم که اورا نماند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید ۰ وآینه های مذکوره بیک طور نیستند اولا در بزرکی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی از آن آینه ها بزرک ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیکر با اینکه بزرك هم باشند کج نما ومعوج ورنکین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن با عوجاج یا رنك شده یا تاریك یا بزرك از اندازهٔ خلقت و با این حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را مینمایم وآنطوراست که ما می نمایم *

حال عیسی نبز بی کم وزیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اند و باقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است ۰ پس نمیتوان کفت که عیسی ما و پروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است ۰ بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیکر در خصوص عیسی چه میکویید این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت واز آمدن او خبرداد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد ۰ اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر کونه نوشته در آن خصوص بیاوری ما نیز بد آنکونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد ۰ واکر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشته در حق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شده که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند گاهی جنگ با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جزیه و باج و فدیه دادند با اینکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارها همانطور شد که شما میدانید و آنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند و معجزات و خارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند و در صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما باشما در یك مجلس تمام نشود برادرانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد ۰ وخواهش دارم مجلسی دیگر برای تمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر ازین صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اگر واقعا تعصب و تعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ در مجلس دویم عیسوی بمسلم گوید ﴾

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بگویید که از چه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعاً چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبر عیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهایی را که درحق او گفتید سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکار ساخته است ۰ همچنانکه باز در میزان الحق ما در صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند ۰ وازیکطرف نجات جهان وجهانیان را از گذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کمالیه ومنزه ازهر کونه نقص وتغیرحال میکویید ٠ وازانطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از او تولید میدارید ٠ درجایی انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمارید ٠ ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد ٠ وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید ٠ که بعضی از این متنا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد ٠ ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیرهمهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید ٠ راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم ٠ وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشماها وارداست تواند کرد ٭

﴾ عیسوی ﴿

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیت نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه ٠ وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی کوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد ٭

﴾ مسلم ﴿

درصحبت باشما مکر انصاف وبی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت کویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میکوید باملاحظه وتأمل بکوید بهتراست ٠ بنابرین نیست که هر کس درمخالف توحید وخدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبکوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وکفتکو

درآن نماید • تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ
خردمندی قبول نتواند کرد • مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را
که از علمای شما است واو قرآن را ترجمه کرده است نخواندهٔ
که درآنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر
واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید
زیرا که ایشان از ابلهان واحمقان نیستند *
این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکر مانند آن
سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود • یعنی
چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی از ایراد جواب درماند *

﴾ عیسوی ﴿

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق
من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست و سخن
حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

﴾ مسلم ﴿

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین
زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید
که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را
مختصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما
آنها را بت پرست کفته ایم • اکنون اکر آنها بشما بکویند که ظهور
خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای
وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی کوید زیرا که این امری است
مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك
خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند • شما را در جواب
زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *
وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب
میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست •
پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

و بنوت و چــه در استجنــان عیسی در ذات خــدا ومانند اینهــا مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی ۰ وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصــان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت ۰ وهر کتابی را که آنگونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

عیسوی

راستی این بحث بسیار باریک است شمــا این بحث را در این مجلس متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیــه مناسب میدانید باهمدیگر صحبت میداریم *

مسلم

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تبــاهی وقت را نیز جایز نمیــدانم وصحبتی که باانصاف نبــاشد بجز اضــاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث بر خطا بودن شما آشکار است *

عیسوی

نسبت بی انصافی را بما ندهید که ما هرگز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیــان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

مسلم

بسیار خوب میگویید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همــهٔ مواد جاری میدارد مرد تمــام است وهمه نجــات با او است ۰ بهر حال قدری هم با شمــا صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شمــا چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شمــا برسم *

معیــار هشتم

در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام
اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه
از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را
تواند کرد ٠ وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را
در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین
مطلب دلیل خدائی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه
تواند شد ٠ ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است
منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدانکرده ام زیرا
که حال انجیل وتغیرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شماهم میدانید
وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن
انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد ٠ وگذشته ازاین
سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود ٠ خصوصاً
که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة
میتوانید دلیل بیاورید ٠ علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم
که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند ٠ وهمین سخنان متناقض است
که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از کجای انجیل برگناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید
باانکه مکررا انجیلها ونامه هاورساله های آنرا ازاول تاآخرخوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل
درمواضع چند نیز آورده اند ٠ درباب سیم لوقامیگوید هنگامیکه مردم
غسل تعمیدمیگرفتند عیسی نیزچون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد
وشاگردان را نماز آموخت . وگویا تمامی عیسویان درنماز گذاردن
عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم
اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید
واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون درنزد ما
وجمله عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است
که در انجیل است وامروز شما هم آنرا معتبر میدانید اکنون به بینیم
نمازی که میکرد چگونه است *
کلمة الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی
نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه
در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا
درامروزده . گناهان مارا به بخشای چنانکه ما گناه کنند گان برخود را
می بخشاییم . مارا داخل اغوا وگمراهی نکن . تاآنکه مارا ازشریر
رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای
مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم
شما میگویید انصاف باماهست لکن اگر از انصاف بپرسیم گوید نیست
آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکید امر باقامهٔ
آن نمود البته خود عامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیر عامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی
که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روزه گرفت ونماز کرد گرسنه
میشد سیر میگردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه
می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبر است

معجزی برمن داده نشد ۰ وگاهی عاجز ودرمانده میگردید همچنانکه یهودان انقدر آزارها در حق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود ۰ ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است ۰ لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است ۰ وفی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد ۰ اما کیفیت دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آن نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید ۰ که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشنیده باشید ۰ وهم نبوت و بیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت و پیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿بیبل﴾ را وتعیین صحیح وسقیم از آنهارا بیک قاعدهٔ کلیه ۰ وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را ۰ که خدای جهان در روی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت ۰ ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول در امر دین وخدای پرستی تصور توان کرد ۰ جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی از علم یقین بعین الیقین واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح از شما خشنود شوند ۰ دلهای شما از تنگی باز رهد ۰ چشم شما بینا گردد ۰ گوش شما شنوا شود ۰ مهر از دل شما برداشته شود ۰ ومهر ومحبت حقیقیه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم ۰ بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجزآن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها گرفتهٔ نکن بادل پاك تدبرنمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعمد جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعمد زایل نکردد *

﴿میزان الموازین﴾ را ازروی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی ازاهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را برای روزجزا آماده دارو بدان که درآن روز پشیمانی سودندهد *

باالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم . شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . دراینصورت اکرمثل این سخن را یهودان بشما کویند . که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطانشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل برمعجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد ازسه روز ازقبر باسمان رفت ازاینقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاو ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه ها است معتبر نیستند . دراینصورت شمادر جواب چه میکویید بااینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرامی خواهید بزیر رکاب بکشید . من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم . حال شما مرا باسلام دعوت میکنید . وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند رادر مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آوردراستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هرکس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست ۰ بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری ﴾

﴿ انظرالی ماقال و لاتنظرالی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکرنتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیارخوب لکن شماکویا باهمهٔ بلندی خیال کهدر خود میکویید نمیتوانیداز تعصب وغضب شخصانه بکذرید ۰ اکنون تصورکن کهاین سخنها کهبشما ازز بان یهودان آورده شداز مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای کهآیاشمانمیکویید معجزات پیغمبرشماراجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکاراین کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴾ مسلم ﴿

کرفیتم که این مطلب چنان است که میکویی فقط از شما میپرسم کهاکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاك خود ٠ وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که دراومیدانید ٠ وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی ٠٠ بشمابکویند که همهٔ اینها که شمامیکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است ٠ وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند وبحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند ٠ حتی کار بقتل عیسی کشید وپس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند ٠ وانجیلها ونامه ها ورساله هاازرأی وخیالات خودشان نوشتند ٠ واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتوانند بودشما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید ٠ عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست ٠ ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعنت کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد ٠ ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴾ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴿
﴾ دل کمراه پاك نتوان ساخت * سفهارا حکیم نتوان کرد ﴿

آنهاهمان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خودشان افزودند وبالآخره نیز میدانی که چها کردند *

﴾ مسلم ﴿

بدنمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی رانمیکوید

که اگر عینا آن سخن را در رد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد • حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرما الجاج وعناد میورزند • وباانکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیق وایمان آورند گان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند • که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد • وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیه که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد • وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود • ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عارجزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیگر حقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند • واکنون چگونه میشود که ایشان گذشته ازاهل انصاف آنهاز یر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها بترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند • درجواب این سخنان که برشما وارد است چه خواهید گفت ؟ • اکنون اگرشما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است • قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اگر لازم شد بازصحبت خواهیم کرد • باهمدیگر ان شاءالله ملاقات میکنیم • شمارا بخدا اسپردم • آدیؤ *

﴿ معیار نهم ﴾

دلائل حکمی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهرگونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجسان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر وحدوث ونقصان را . بابداهت عقل درك وضرورت مستقیم ادراك . ما را راضی تواند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی وروزه میداشتی وسجدهٔ مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی . ودرجاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا یست که مرا مبعوث کرد . بل ابدا نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر گفتن هرگز روا نبود ﴾ وآنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعدازعیسی ناشی شد واز ترجمه هائی است که تغییر دادند واگر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدابود وهست ودرنزد خدابود وهست . ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد . بل اگر حقیقت کاررابفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیراز مسمی است بالبداهة *

﴿ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویا ازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل . ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن گردد . ازفعل تو که نَصَرَ است یا نُصِرَ درهنگام یاری کردن این فعل ازتو صادر گردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد ازآنکه نبود ٠ پس به بین که ازآن فعل نصراسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و برآلت نصرت منصر صادق آمد ٠ وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه نبود ٠ وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجهة ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور ٠ واین مطلب را درخود آشکاراتوانی دید ٠

﴿ وفی انفسکم افلاتبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تاخدای را بشناسی ﴾

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن ٠ خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است ٠ واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست ٠ اثر صفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدایرا حدود واعراض نیست ٠ وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی ٠ وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگر راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه ازیکی بیشتر نیست ٠ وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا گردد وکثرت حاصل کند ٠ وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند ٠ تاآنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه ازآن نقطه نوشته شد ٠ وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آرا

نقطه علم نهـاد . وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

﴿ العـلم نقطة كثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است . که جهل جاهلان واقتضای مقـامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شـد . واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشـته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا درابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیـافرید . وآن کلمه چنـان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیـهٔ آن کلمه بیـانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیـان کنیم *

ان الله خـلق اسمـا بالحروف غـیر مصوت وباللفظ غیر منطـق . وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وباللون غیر مصبوغ . وبالبصر غیر محسوس بریء عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار . محجوب عنه حس كل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم با حروف مصوت وقبول صوت کننده نیست . وبلفظ بنطق نیـاید . وبشخص مجسد نیست . وبتشبیه موصوف نکردیده . وبرنکی مصبوغ ورنکین نشده است . باچشم محسوس نیست . ازمکانها وحدها بری است . ودور از جمله اقطار . حس هرصاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شـد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهـان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتهـا بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخرله لااول له ﴾ آنچه را که نهـایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کـرد . وبالجمـله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمـات تکوینیـهٔ اوتعـالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمـال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کمیت

سخنگویی در این میدان لنگ است وزبان بیان کنگ *

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه در نزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنند گان از انجیلیان تغییر دادند ۰ واین تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم کنتیم ۰ وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد ۰ وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل ۰ وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود ۰ ویوحنا برای تاکید بعد از ان کفت واین یعنی کلمهٔ خدا در نزد خدا بود ۰ ولفظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود ۰ ونزد خدا که کفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست ۰ وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴿ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات در آن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت وساطت او را نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای بیدار داشتن نور خود آنکونه

سلطنت را باو عطا فرمود ۰ واین مطلب مفصلی است که در بیانات
علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است ۰ واکر
اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا اقل
بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف و بی غرضی آنرامی
خواندندی ۰ واضح وآشکار میشد که چه کونه تحریف کرده اند
اصل وترجمهٔ آنرا ۰ بااینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ
ازعبرانی تواند بود ۰ وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل کردید
بزبان عبرانی است ۰ که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مکر بلسان
قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه
مجاز انجیل کفته شود *
یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه
ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح
میپردازد ۰ و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است ۰
انجیل کتابی است آسمانی ومطالب او همه حکمتهای الهیه است
و بیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت
وامثال وعبر ومانند آنها ۰ نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی
از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور
برای او در حیوة وی نازل کردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن
کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود نه روایات وصی آن پیغمبر
ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة
ازاین قرار است که کفته شد ۰ ودر نزد شخص هوشمند نیز این
مطلب آشکار است ۰ نهایت کار این است که درمیان بیانات
احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان
جای رفت و بر مردم چنان کفت یاچنان کرد و واضح است
کهاز سخنانی که مسیح میکفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن
در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یانه *
پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام تواند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه ۰ که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه‌های حاضره غیرموثق بوده اند *

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است ۰ ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته ۰ وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است ۰ بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *
گذشته ازاینکه دراثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثرآن کتابها ۰ ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند ۰ ونیز در حق مؤلفین وجمع کنندگان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هرکس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور ازذکر آن تفصیلات هستم وهم عوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست ۰ وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند ۰ وکسانیکه ازکار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلق کردندوچون متفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین ورواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبگویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتوگفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا گردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *
در نسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ٤٣٨٢ ﴾ سال گفتند *
جمعی از کاتولیك ﴿ ٤٦٣٦ ﴾ سال گفتند *
گروه رومیان ﴿ ٦١٣١ ﴾ سال گفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *
از مشاهیر مورخین انکلیس ﴿ چمبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ١٢٨٥ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *
ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنسان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *
در نسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سـال است *
ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سـال است *
در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *
که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٠٢٩٢ ﴾ سال است *
ودر نسخـهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *
ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ٠٩٤٢ ﴾ سال است *
والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرکی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جاندلمز ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که در سنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه‌های توریة وسایر نسخه‌های کتب عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انیتوکس پایمال کردید ۰ این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه‌های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه‌های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است و بهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست ۰ وکرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هرکونه فساد در کتب مذکوره کفته اند بهتراز من وشما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب توریة را محرف میداند چنانکه درجلد دویم ازتفسیر خود نوشته است ۰ ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی را که میکوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی *

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بکفتار درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدانجا که کفت ۰ یحیی ازپیغمبری نیز بزرکتراست زیرا که اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینك من رسول خود را درپیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کنند ﴾ حقا بشمامیکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتر ازیحیی تعمید کننده ظاهرنکردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرکترند تاآنکه کوید اکراورا قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد *

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخبار اوراکرده است چنان است که ﴿ اینك من رسول خودرا میفرستم تاراه مراراست کنند ﴾

﴾ هورن ﴿ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخهٔ قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و اورا تمجید نمود بطوری که اگر لفظ را تأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت درمیان زاد گان اززنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد و عیسی نیز در جزو زاد گانست و از آنطرف میخواهند عیسی را بخدائی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اگرچه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است و در انجیل متی از قول عیسی باستشهاد آورد در بعضی از نسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که گفته شد یعنی لفظ ﴾ در پیشرو تو ﴿ نیست و در ترجمهٔ دیگر از توریة و کتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیسزی در سنهٔ ﴾ ۱۸۲۷ ﴿ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴾ ۳ ﴿ ملاخیا که در صفحهٔ ﴾ ۹۸۳ ﴿ است چنین آورده است *

﴾ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد او در حضور من راه را راست کند ﴿ این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعدازآنکه عیسی میکوید درمیان زارکان ازز نان بزرکتراز یحیی کسی ظاهر نشد وخودازاو تعمید میکیردومیخواهند اوراخدا و پسر خدا کوینده تحریف نده هند چه کنند *
این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمدآنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن درانکه جمله این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *
اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبرآخرالزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است واکر بشریت اورا کویند آنهم که قطع نظر ازملکوتی اوجسمی بودازاغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبنزدخدارفت . که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *
والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتوروشن خواهد شد *
ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیا خبر داد . وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهدآمد . وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد . واینکونه جلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *
چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ❊ ایلیا ❊ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *
❊ لیکون ختامه مسکا وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ❊
درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیزاستنباط خواهیم کرد که درزمان عیسی علیه السلام بنی اسرآئیل منتظر سه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیا بود ۰ چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیا پی بوده است که عیسی بشارت براومیداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریک شدودر آخرین هنگام عیسی با آواز بلند ندا کرد که ﴿ الیا الیا لما صبحتانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرا مرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند ۰ تاآنکه میگوید دیگران گفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید ۰ وعیسی باردیگرندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان درطی سه میزان دیگر گفته آید *

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع از سخن گفتن با مرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیقت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید ۰ فرضا میداند که در میان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیدانند که کلا او بعضاً از آنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند وکتابهـا نوشته اند ۰ ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرگز تغییر نیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه بر غیر آنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگر آنکه خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم نمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط گردد ﴾ *

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتیها ونقصانهای نسخه های کتب عهدعتیق را برای اومی شمردم ۰ وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ اوگفتم بروی مبرهن میداشتم ۰ چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم ۰ وآنهمه تنهـا وتنها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخـدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق‌جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانهـا وعده وبشارت اورا داد ۰ وعجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند ۰ ولی مانندعیسی کلمةالله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده اند که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت امر خدایرا کرده باشند *

﴿ والسلام علی هل السلام ﴾

میزان سیمین از میزان الموازین

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واین میزان نیز مشتمل بر ده معیار است *

معیار نخستین

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید * درآنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خودرا راضی نتواند کرد براینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای اونیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها درامر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را * که مؤلف دراثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیاترا نیز تماماً درج نکرد * دراینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنهارا بمطلب صاحب کتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الامن بعدما جاءهم العلم بغیابینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

﴿ آیت دوبمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مرمؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است ۰ که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنهانازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف وتغییرنیزدر آنها واقع نشده است ۰ وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان درراه صواب هستند ۰ وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین ۰ هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود • تا زود است آیین پروتستانی را بپذیرند
که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست
نشوند و در میان ملتها رسوا نکردند • آفرین بر ادراك شما
آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف را در مورد
سخنکویی اشتباه شده است *
میتوان کفت که دور نیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است
وعدم دلالت آیات قرآنی را بر مطلب خود بخوبی میدانسته است لکن
چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی
امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی
شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که در جهان فراهم آید این است
که استدلالی از قرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب
داشته باشد و خواه نداشته باشد • همینقدر عوام آنها بشنوند
که قرآن نیز توریة وانجیل را تصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای
اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *
ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه از خدا است
والهام خدا است و کلام خدا است چه مدخلیت و کدام مناسبت را بتو
وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت • اکر از قرآن
میخونی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل
هدی للناس ﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل
کرد بد لکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را
بتوانیم شناخت *
﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾
انصاف ازتو میخواهم که آیا مرد آکاه با ادراك تواند کفت که این توریة
وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است • اکر انصاف دهی
واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *
مکر خود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون
بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ انیتوکس تباه شد ۰ مکر مأخذ انجیلهای چهار کانه و یا بالاهایی را که مترجین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید ۰ مکر تصحیحات متعددهٔ آنهارا ندانستید *

مکر معنی وحی والهام الهی را در نیافتهٔ ۰ انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن برنزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریهٔ حاضر نیز اخبار او موجود است ۰ این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای ۰ مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر مانیز جاریست ۰ مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تاکنون معلوم نکرده اند که کیست وحال او چیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریهٔ وانجیل که از سی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مکر آکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند
مگر نشنیده که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر
دانستند وازکتب عهد عتیق تنها توریة را مسلم داشتند وهمان متی را
نیز بغیر انجیلی که در دست شما است روایت کردند که گذشته از اختلافات
دیگر باب اول ودویم انجیل شما در نسخهٔ آنها موجود نیست *
مگر از فرقهٔ مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود
شدند وآنها نیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی
نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انگاشتند
وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا
انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است ۰ مگر از تعداد انجیلها
که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها
اکنون متروك است آگاه نیستی *
والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون را که همه
مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل در این نامه بیاوریم سخن
بدرازی کشد ۰ وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جملهٔ
فساد وتباهی در حال کتب ورسائل موجوده در دست یهود
ونصاری حاصل تواند کرد ۰ ومارا در بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان
خدا شناس همینقدرها در اتمام کفایت تواند داشت *

﴾ معیار دویم ﴿

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب
مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا
تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان
انجیل است در کاغذ پوستین در چهار صد وپنجاه سال وچهار صد
سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانگلتره
وپترسبورغ موجود است وغیر از آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند • و پس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا با کتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است • این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث گردیده خواهد بود • وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود • وکاتو لیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین گویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نگفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسیا مانده اند • ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد بااینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنهـا بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهـا نیز قرض دیگر اواست *

﴿ ثالثـا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنند کان دروغ گوی وتحریف کنند کان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیادیگر میتوان گفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست • کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خود آنها وآنها رابااین انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست ۰ با اینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خردمندی این سخن را نتواند پذیرفت *

درنزد مردم هوشیار حال تورية وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست ۰ ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جداکانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال تورية وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکارکرد دراینجا برای نمونه بیاوریم ۰ اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویا کافی است ۰ ودر این باب معیاری جداکانه بخوانیم *

﴾ معیار سیم ﴿

﴾ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتورية است ﴿

دختر بزرك ﴾ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴿ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودرشهرنیزمردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم وازاو اولاد بیاوریم ۰ آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد ونداسته بادختر خوابید ۰ فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتو باوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم ۰ آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته باوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد ۰

وهردودختر لوط از پدرخودشان بار ورشدند بزرکی پسری آورد ونام اورا مواب کذاشت وپدر موابیان اکنون اواست • کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی ازتورية است که سفرملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفرمذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد وفرستاد وازاوجویاشد کفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بار ورشد وشوهر اورا خواسته • تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزدیواب فرستاد ودرآن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تاآنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت • ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان • ازکسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود کهبا آنهااز دواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند • سلیمان بعلت محبت باآنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز ازآنهاداشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند ودل اوکهباخدا پاك نبود • برخلاف دل پدرش داوٗدشد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعدازاین سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است • ازکجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغیر بتوانی ازآن استشمام کنی *
از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزدانبیا می آید صعود ونزول مینماید وبچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خودرا فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الالهامات *
افسوس برچنان میزان الحق باد که باهمهٔ این احوال میکوید یك کلمه ویك حرف درتوریة وانجیل تغیروتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد ۰ ودلیل محکمی که دراین مقام داردین است که خدا به بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونکاه داری کنند وزیادوکم نمایند ۰ حال آنکه همان امر خدا ومسیح با آنها دلیل بر وقوع تغیرات درکتب است *
برهان دیکر نیز ازقرآن آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است ۰ پس ازاینقرار بنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بکذارم وبکویم خدااین کتاب رادرقرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است *
والحاصل اکر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید ۰ وتصدیق مرا خواهی کرد ۰ واکر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *
اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته ۰ ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن دربدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرکان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد ۰ وآیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را ازاونمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیکر آنهارا محرف می شمارد آیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میگویی باآنکه خود درقرآن گفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن رابگویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند • وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود گرفتند *

اگر گوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بگویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنگام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته وهرگونه اعتراض را باآنحضرت میکردند ﴾ پس چرا در خفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود • وشکی دراین نیست که اگر سخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند • همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرگان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط گردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ گفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار • پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر گردید *

مگر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستند مگر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیگر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت بر شما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید · حال حکم ما وشما با خدا است واو بهترین حکم کنند کانست · یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

وهو خیر الفاصلین

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنها بعد از علم وآگاهی از حقیت پیغمبر · عجب است که هیچ نگفتند ویا آنهمه نخوت وغرور بر روی بزرگواری خودشان نیاوردند که یا محمد که ما بعد از علم بر حقیت دین تو وظهور حجج وبینات از تو انکار وعناد کردیم · چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی · وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است ودر اینزمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی · خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانند بود · اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرگونه تباهی وتحریف را در آنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال بر رد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان از اعتراض ونخواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل وتوریة نیاورد سهل است که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود وازاینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیق بجزازیکی نبود واینهمه فرقه های کونا کون
که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیکران را درکراهی دانند
بجملکی خود شان را عیسوی نامند *
پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد ۰
کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد ۰ ارمنی لاتین را بد
میداند ۰ یعقوبی ملکاوی را غیرمعتمد می انکارد ۰ نسطوری
رومی را مردودمی پندارد ۰ ومع ذلك دراصطلاح ازجمله آنها
تعبیر بعیسوی آورند ۰ باآنکه اکرعیسی را خبری ازآنها باشد
تنها ازیك فرقه خواهد بود ۰ که هرکاه بچشم خدایی بنکریم
آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است ۰ واکرقدری ازروی
تحقیق بنکریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

معیار چهارم

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره
میدارد وزاید نیست که عبارات اورا دراینجا بیاوریم *

درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبوراست

پس دراین صورت اکرکسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شدکه امکان ندارد که اطوارعبادت ایشان وکلام کتب آنها
ازالهام حقیق صادرکشته باشد ۰ که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است
هرکزرفع نمیتوانند کرد ۰ بلکه درخصوص ذات وصفات خدا
واراده اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنها کمانهای نالایق
وناقص صادر میشود ۰ بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *
در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی بر تو وآیین وکتاب تو نیز وارد تواند شد ۰ مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد ۰ مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود ۰ بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *
﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾
مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانندبود وتنهایکی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *
پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پروتستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکنند *
﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل و برمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق
مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند وبس وبرمن وشما ازآن نورقدیم
وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید*
کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر
کفایت اکنون دانستی ۰ ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات
﴿میزان الموازین﴾ پیدا خواهی داشت۰ پس عنان کمیت قلمرا بمیدان
بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان
الحق را بمعیار تحقیق بیاوریم *
این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وگوش ادراك خود را
بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع
نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم
ادراك خود میاورد که مردبصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان
محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *
عجب این است که ازقول اسلامیان درآغاز سخن منسوخ کردن
زبور توریة را آورد ۰ معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید
اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است ۰
راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده
شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور ۰ والمأمور معذور *
ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد
بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام
شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر
موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق
گذاشته میشود ۰ وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم کفت *
اکر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم ۰ واکر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدا یرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیکر در هر زمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد او مقرر کردید وصحف آسمانی که بصحف آدمش کوییم برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل کردید ۰ وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل کردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ کرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر کردید ۰ ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ ازجنین بود جان کرفت وروح برآن جنین داخل شد ۰ مژدهٔ تولد مولود راقالا وحالا دادوکتاب او ﴿انکلیون﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود ۰ این است که مسیح بروح ملقب کشت *
وچون در ازمنهٔ پنجکانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *
﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکترشود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *
نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکر خدای نخواسته باکوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *
اکنون را ازاین مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییر بیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس ورعایت حقوق وترك عقوق ۰ وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت ۰ مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایگان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها ۰ چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که بیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

* سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد *

به بینیم میزان پروتستانی چه میگوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد ۰ اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است ۰ ودر صورتیکه هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نباید *

عجب داریم که میگوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل گفتههای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی گفته من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نگذریم ۰

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست
که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت
اورا بنیان قرار داد ۰ وبنابراین انجیل هرکاه ازخدایی آنجناب
بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیکردد که مقام کلمه باکلیم
فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد
بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام
ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر
وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *
ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی
پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است
همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر برکشند کان خانه
اسرائیل *
والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن
عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که درانجا
بطور خلاصه ذکر خواهیم کردواز همان سخنان اوبطلان مدعای
اورا آشکارخواهیم داشت *
میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بدکویی درحق
برادر دینی مانند قتل است ۰ درکتب عهد عتیق از زنا کردن
نهی نمودندوانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم
طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن راتجویز کردلکن مسیح
بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال
وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *
انجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است
اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارندواکر کفته اند بمعنی
مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق
ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *
ابغض الاشیاء عندی الطلاق

دد رنزد خردمندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید ومحسنات را در معاشرت مردان بازنان دارد ۰ وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم گرفته است *
گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح ۰ با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییر در احکام نتواند بود زیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نماید اگر این امر لازمی بود ۰ وگرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول گوید ۰ اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شد مطلب تازهٔ نبود زیرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرگاه این سخن را از انجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیگر بر وقوع نسخ در شریعت خواهد بود *
شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی از فصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نگاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است ونداسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود ۰ ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش از کتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ،
وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك
نکرده است ٠ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود
خدا ازاین کلمات با آن قرینه روشن کردد ٠ که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند
وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا
استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات راذکرنمود
وهمچنین شواهد دیکر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست ٠
که ❊ اولا ❊ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد
❊ ثانیا ❊ درپس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال
خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد ٠ وماهمه ترجمه هارا
از روی ترجمه های خود شان در انجا خواهیم آورد اکرچه
دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند *

❊ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ❊

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند ٠ نه
آواز بلند کند ونه درکوچه ها فریاد نماید نی مرضوضی را نشکند
چراغ روشنرا خواموش نکند حکم از روی حق بیاورد تاهنکام
کذاشتن حکم درروی زمین دلتنك نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند ٠ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا
آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *
آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم
وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی
واسیران را از زندان وظلمت نشینسان را از تاریکی رهسایی دهی ۰
پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیگانه وحمد خود را
برتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را
برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلف که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود
محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را
ازخود دور نمسای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
بانصاف وهوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقسام ذم بت پرستسان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر
عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است ۰
واو برگزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است ۰
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را
درطوایف امم جاری کند ۰ آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت
افتخار آورد بدست خود نی مرضوضی رانشکند کداورحمت رعالمین است ۰
حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند ۰
درگذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کشد ودلتنگ نشود ۰
واوعبد برگزیده ومختسار ومصطفی باشد وخدا اورا صسادق خواند
واورا دست گیرد واورا حفظ کند ۰ واورابرای عهد خود وروشنایی
درطوایف عالم ظاهر کند ۰ تا آنکه نابینایان را بینا کند وجهان را
ازتاریکی جهسل ونادانی وظلمات شرك والحساد وبت پرستی رهایی
دهد ۰ خدای پروردگار عزت وحمد خود رابا وعطا فرماید واورا
﴿ عزیز ومحمد واحمد وحمید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیگانه وبتها نرسد ۰ آن عبد حقیق الهی بتها را سرنگون کند بت پرستان را درز مانیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر شریعت او باشند *
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب شریعت نبودن عیسی را درانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی کدبآنجناب وارد گردید درانجیل نسبت دلتنکی را باو دادند باآنکه اشعیا گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *
﴾ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴿ عیسی نیز جواب داد کهای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد *
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باینکه مجموحهٔ ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر گردید ۰ وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند ۰ ونیز آثار شریعت او بطورهای دیکر درمیان عسویان ساری شدوبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار گردید ۰ وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم گفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *

﴾ اینك آیات زبوریاست ﴿

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الأبد امام هستی خدای تو که دریمین تست در روز غضب پادشاهان وملکانرا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت براتها خواهند کرد

وزمین را پر خواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد ° وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین ملك زادق را که ملك سالم ودرزمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند ° حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین و براندا ختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز گذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴾ آیات فصل هیجدهم توریة مزبور است ﴿

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها ازمیان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهرکس سخنان مرا که او از زبان من گوید قبول نکنند ازاو بازخواست کنم *

﴾ وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴿

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود یاخدا بود ویاآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از بکجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یاتبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی اوخواهد بود که گفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

معیار ششم

از برای منسوخ شدن تورية یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که درانکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودرآن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکا را خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد برنسخ را که آورد اقرار واثبات دروقوع نسخ است *

کردش انکار بحدی که باقرار کشید

ازجمله دلائل منسوخ نشدن تورية باانجیل‌را میکوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکرلزومی برای آن قربانیها نماند *

درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد ازنزول انجیل بی‌آن شست وشوی ظاهرمردم آن‌معنی را دریافتند این‌است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل آدمی‌منزل خداباشداما بعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان‌را همچنان مکان مقدس می‌سازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *

درتوریة روزهای عید مقررکشته بود که احدی درآن روزها مشغول کاری نشود بجزازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت ازتقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد ازآنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکرآن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قراراست که نوشت واز انجیلها ونامه ها و رساله ها نیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او و بالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را لازم نداریم هرکسی راکه ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد ۰ پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنگی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل راتقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند ۰ ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست ۰ ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند ۰ ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است ویاآنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد ۰ ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عباد نگاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکنند یانه ۰ ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر واز سنخ جسد است ویا آنکه از دل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نگفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیگر قرار دادند وبرخلاف توریتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بگذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار گذاشتیم . ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب گفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصله آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها وروزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل شد چرا عیسی روزه گرفت وامر بروزه داشتن کرد واگر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها گذشته این پرهیز را درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شما نیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای گوناگون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واگر نکرد علت تغییر نمازهای مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اگرازاینگونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودیان مطلب واضحی است وبرای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراغلب اقسام سراپا

تغیرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازاقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد ازاو باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میکوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر کشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی ٠ وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید * مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میکوید * دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست ازآن روی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید ٠ وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میکوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرا در اینجا بفهمیم اکرچه بیان این مطلب درجای دیکر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است ویا بملاحظهٔ دیکر انشاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات درینباب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل او حکم
ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اگر پاکی دل
از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی
اسلامیان وانجیلیان متفقند واز آنطرف خود میگویند که آنجناب
خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بگذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد
ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شده ومانند
عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود گرفت آیامیتواند
بسخنان بی بنیاد باطل گردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله
عیسی است دو عبارت غیر کافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿اولا﴾
مأخذآن نامه هامعلوم نیست ﴿ثانیا﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ
آنها سخنها هست ﴿ثالثا﴾ خودآن عبارات دلالت برترک
ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم . والحاصل
نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته
باشیم *

﴿درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است﴾

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی
گفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالک وکامل
باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد .
آنگاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود هماناعهد
من باتو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید وپس ازاین
نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که تراپدرا متهای بسیار کردم وترابه
بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿سرورها﴾ ازتو
ظاهر گردند . ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتو آیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس از تو آیند بوده ٠ ترا ونسل آینده بعداز ترا وارث دیار غربت خواهم کرد و پروردکار ایشان خواهم بود *

﴾ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴿

آنگاه مر ابراهیم را فرمود عهد مرا تو وفرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دار ید وآن عهدی که باید تو ونسلهای آیندهٔ بعداز تو نگاه دارند این است٠ که هر ذکوری از شما ختنه شوند غلفهٔ خودرا از کوشت ختنه کنند تا آنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایند خواه از نسل تو درخانه تو تولد کنند یا ازبیگانه زرخرید شما باشند٠ آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن در کوشت شما میثاق ابدی کردد ٠ ذکور غیرمختون که پوست غلفه را ختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای بر باطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم * آیت ﴾ ٢٨ ﴿ و ﴾ ٢٩ ﴿ از نامهٔ رومیان را شاهد برمدعای خود میسازد ولی آیت ﴾ ٢٥ ﴿ همان فصل را نیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

﴾ آیت ٢٥ ﴿ هر کاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اکراز شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که در دین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴾ لاایمان ظاهرا الا بباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴿

آیت ﴾ ٢٨ ﴿ و ﴾ ٢٩ ﴿ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است
که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست
ودر معنی باقلب است و مدح اینکونه آدمی از جانب انسان نیست
از جانب خدا است *
به بینید این آیات را که صریح میکوید ظاهر را باباطن مطابق کنید
وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری ننماید دلهای
خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیق چنسان است ۰
چنانکه در آیت پیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده
میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی ۰ که روح
در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست
چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص
وابتراست ۰ وهرکس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل
ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی
باراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *
دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل
دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت
چنان است که ذیلاآوردیم *
برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کاهان کوشتی را از خود دور
کردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *
به بیند پایهٔ سخن اینهارا باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند
باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند
وآنکونه عهد ابدی راکه در خود عیسی جاری بود محض ازروی
عناد وجحود باطواریهودبی حکم الهی وامر عیسی باتصریح
درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه
ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت
ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت
برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم گفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد از عیسی این کار رابی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اگرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشد سخنی درخصوص نگارندهٔ نامه هاداریم که گاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند وزاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ گوید ﴾

اکنون درخصوص باکره هاامری ندارم ولکن مانند کسی که ازخدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میگویم . اکنون گمان میکنم که برای این تنگی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیگردر اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگوییم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود گفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آگاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وگفت اکنون راباید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که کویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *
اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خود آورد که ازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *
پس در صفحهٔ ﴿ ۳٤ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی *
اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اکرمقصوداز اهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل
اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود
که بشارتهای عیسی و اوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل
ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او
وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینکونه بیانات توان دیدنه‌در
ضیافتها و مهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *
این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیکوید اکر قبول کنیم تحریف
کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف
پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در انجا بنویسیم

* دوآیت از سورة البقره است *

* یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون *
* افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله
ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون *

* آیت سیم ازسورة البینه است *

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة
رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین
اوتوا الکتاب الا من بعد ماجائتهم البینة *
درعدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح
وبسطی نیستیم ومطلب آشکاراست در آیت اولی مؤلف صدر آیت را
بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت
پیشتر آن را برداشته در آنجاکذاشت آنهم ان شاءالله از روی
سهو است *
ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان
ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است
که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات
وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیهٔ کتابهای
خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ از آنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند ۰ که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز برانکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرگی وجاه گذشتن سخت دشواراست همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد ۰ سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است کهاسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی
که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیدهٔ
ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون
که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور
هرگونه فساد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسای آنها
وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان
واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات
وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون
یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب
عهد عتیق وجدید ونامه ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم
تا باصل تورية وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب
در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن
اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا
که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد
تحریف دادند وتباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف
داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای
وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا
حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است
وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن
مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای
بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از تورية
در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه
تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که دراین نامه آورده شد اهل بصیرت
وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهٔ باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را
محبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن
باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین
امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی
محول دانیم *

﴾ والسلام علی من اتبع الهدی ﴿

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید
که مواضع تحریف نشده درآن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل
کتب بوجود نسخه‌های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری
آنهارا ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را
زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود
باشد با آنکه حال کتب برما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال
بودن ﴾ اولا ﴿ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات
الهیه موافق توحید حقیق وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت
که از کتب مقدسه اخذ شده است *
﴾ ثانیا ﴿ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را
که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز
مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دو مطلب
برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم
انگاشت *
وهمچنین درسایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدائی
وموافق بااجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب
آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچه داخل بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قول کنیم
وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب
مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی
وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام
سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات
میزان آخرین نیز خواهی شنید ۰ پس ای مؤلف هرگاه جویای راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان
که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا با تو محاکه کنیم وشرمناك
شوی وهوا خواهان تواز تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی وسخنان خودرا سنجیدی *

معیار نهم

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت
وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خواهش وجود انسانی را برای آیت
شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واورا آیینهٔ جلال
وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کالیهٔ خود ساخت وآن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی
وذنوب داشت *
صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن
آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع
پریشان گویی در حق آنجنابرا خواهد نمود ۰ لکن چون میزان الحق
بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت
ویکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد ۰ وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا
ودومرتبهٔ الوهیت گفت ۰ لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودر بارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید * پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت از گناه ومرك ونا پاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودراینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته وروحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا ازنامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکند نظر باید کرد *

﴿ درفصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هرکس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید فراموش کرده باشد که خدا فرموده انسان را بصورت خویش میافرینم تا آنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین گونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم ازآفریننده قادر مهیمن هرگز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نگردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ گوید شیطانی که مخلوق ازظلمت بود پیدا شد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا گمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورابالای بام برد وگفت اگر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی نمود وگفت اگر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتو دهم وازاینگونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کمالیهٔ اوتعالی پس هرگاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید وجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودگی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

و کد ورتها کدام است *
حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنگ است ومجال ادراک تنگ مگرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالأطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه گردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه گویند مطابق وحی است بل عین وحی است *
دیگراز عهدهٔ بیان اینگونه مطالبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجزازاین گونه عالم ومتعلم ازآن عالم که مظهرعالمیت خداست دیگرمردم سراین مطلب بزرگ را نتوانند گفت *
میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *
رمزی ازاین سرعظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مراست وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصارگذاشتم ازآوردن تعلیماتی که ازعالمان ربانی بقدرخود فهمیده امازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میگویم که بیان اینگونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیداتواند کرد *
﴿ آب کم جو تشنگی آور بدست * تابجوشد آبت ازبالا و پست ﴾
برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود . مؤلف نجات رابمسیح منحصر کرد ودلائل نارسا ازانجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته از منطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر برکشدکان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را فرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم ازکتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی درآغاز ایجاد کفت که * انسان درآن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده *
پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو وبیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجها که دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایرانسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه کمراهی *
ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد ومخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ايشان است *
در كتب لفظيه وحروفيه بمحافظت خداى تمسك جستى و وقوع تحريف ونسخ را ازآنها بكلى انكار كردى انبيا واوليا كه خدا را كتابهاى تكوينيه هستند ومقصود خدا ازآفرينش جهان وجود پاك ايشان است كه ايشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحريف وتغيير وعروض كدورات وظلمتها را درايشان روا داشتى راستى اكر تعقل كنى ازحضور ايشانست شرم آيد وازاين نسبتهاى ناشايست درحق ايشان دركذرى *
اى مؤلف اينكه مسيح نماز ميكذارد واستغفار ميكرد و يا پيغمبر ما طلب مغفرت مينمود وهمچنين ازانبيا واوليا يادرحق ايشان سخنانى كه موهم كاهكاريست ظاهرميشد، نه چنان است كه امثال ما ناقصان ميفهمند كاهكارى ايشان بيان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضيات جهان خاكى ومعاشرت باناقصانست كه باقتضاى منزل بايستى بخورند و بياشامند وتحمل ازناملايمات اين جهان كنند واستغفار ايشان تعبير ازاشتياق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسيدن بمطلوب است *
ايشان عليهم السلام را برترى ازعالم بشريت است كه اين مقام نسبت بعوالم علويه كه ايشانرا منازل حقيقيه است بمنزله معاصى تواند بود وحكمت خداى براى هدايت وارشاد آدميان و رهايى دادن ايشان ازتاريكى ورسانيدن ايشان بدرجات كمال براين جارى شد كه ايشان عليهم السلام پايهٔ نقصان كيرند يعنى بعالم بشرى آيند ولباس آنها را پوشند واز جنس ايشان باشند وبزبان ايشان سخن كنند ومانند پدرى كه طفل را زبان آموزد تى تى پاپى كويند تا آنهارا سخندانى آموزند ازحيوانيت برترى دهند ايشان را ناطق سازندونه تنها بزبان بلى وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم وديكر صفات الهيه سازند همچنانكه عيسى حواريان راكرد پيغمبر ماسلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب كرد يعنى صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واورا داخل
بزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید
ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد
واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار
ازدست آنجناب جاری داشت *
واگر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت گناهکاری واستغفار
انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج تمهید مقدمات چند وبیان مطالب
دیگر خواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطالبی که مارادرمیزان ناست
بیرون است *

معیار دهم

از بیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات
اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول
ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان
شنیدی وازبراهین قویه که در بطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت
بمسیح یاغیرمسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا
که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت بآسانی
خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب
داریم *
دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل
شد *
عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار گردید *
وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *
تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا
بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ
مقربان الهی معلوم شد *

تنبیه

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها
سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی
حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار
بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند
ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم کههمه بانصاف نگاشتم ودوری
ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود *
گاین همه آوازها ازشه بود * گرچه ازحلقوم عبدالله بود
دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت
ازصفحهٔ ۱۱۴ اوسخنی بیاوریم ومزید آگاهی ازآگاهی
اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *
وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است
او بخدا دعا یعنی نماز ومناجات وشفاعت کرده است
وهمهٔ این گونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابر الوهیت واگردرخصوص این مدعا سؤال نمایی
که آیاچگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
من هم ازتو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
وهر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث
بحکمت خداوندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی ازخارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب رادر معیار هفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در اینمقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم ۰ وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار ازافزودن بربیان خویش خواهیم بود *

لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را درکتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودوازآنطرف نیز مجبو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر برآن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخداثالث ثلثه است ناچارشدند ازاینکه آنجناب رادوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بربشریت اوکنند وآیات مجهولة الحال دیکر راکه بسیاری ازآنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای رابرهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان ازآن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است درمیان پوست

تخمی یاجوزی نتواند گنجید *
خدای را اول مخلوقی بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهرچه آفریده شود در اینجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود *
وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *
دیکروا ضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند کردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *
وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لا یعد ولا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید ۰ وقدرتی که در مقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است ۰ وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است ۰ وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست ۰ که ذات ازل برمخلوق وارد نشود وواقع نکردد وتعلق نکیرد ۰ نمی بینی که علم خدا را ازدانستن شریك نفی کنیم *

اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواند بود *
گذشته ازاینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود باید ۰ یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او ۰ اکر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشند بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر بر همه چیز است و کار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بند کان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

حلول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه از کار بد وزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت از کفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات او را جایز دانستند ۰ نمیدانم چه میکویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است ۰ و تو خود در اول کتاب وجاهای دیکر از میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی ۰ وچون بدلائل توحیدیه تغیر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واجد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شده که کفت من در پدرم وپدر در من است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

بآلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را
درحق شاگردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اند ودرانجیل
خودشان نوشته اند *
اینك * در فصل هفدهم انجیل یوحنا * ازقول مسیح آورد تاآنکه ای
پدرهمه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان * یعنی ایمان
آورندکان بمسیح * نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا
فرستادهٔ وعزتی‌را که بمن دادی بآنها دادم که یکی شوند چنانکه
مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند
که تومرابعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان‌رادوست داشتی *
نیز * درآن فصل انجیل است * که من کلام ترابآنهادادم وجهان دشمنی
بایشان کردزیرا مانندآنکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند
وهم * درآن فصل است * که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من
ازجهان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو * یعنی
وعدهٔ تودرحق ایمان آورندکان * حق است چنانکه تومرابجهان
فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *
* درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است * آنچه راکه دیدیم وشنیدیم
بشمابیان میکنم که شما باما متحدباشیدوفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر
اوعیسی مسیح است * نیز درآن فصل است * اما اگرما نند او که
درروشنا بیست درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیگر متحدهستیم *
* درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است * باورندارید که من در پدرم
وپدر در من است آنچه بشما میکویم ازخودم نیست بل پدری
که در من است * وبعبارت دیکر * در من ساکن است بعمل
آورد * نیز درآن فصلست * درآن روز بدانید که من درپدرم
وشما درمن هستید ومن درشما هستم *
* در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است * خدا وپدر همه یکی است
که او بالای همه‌است وباهمه‌است ودرهمه است * ودرفصل ششم
نامهٔ قورنیثوسیان است * شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل درجملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت درجملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا درآنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادرخدا ودرمسیح شدیم ومسیح درماشد ودرخدا شد *

اکنون برادرانرا بیاکاهانم از رموزآن کلام حقیق الهی که دراصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که درکتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿اولا﴾ وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ﴿ثانیا﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را ازروی مودت ولطف جویاشود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿انفکم سمین﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿بینی شما فربه است﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستنداین کلمه را که صریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اکر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس . و در قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدانامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نموده که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را با مسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامه‌ها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت . واکر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت بر مطالب اهل تثلیث نتواند داشت • بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر از عبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیا واولیامیباشد • واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است ویهودیها میگفتند ما پسران خدا هستیم *

* درفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است * خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدر شوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را از معجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است • والیسع نیز احیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفرالیسع ازتوریة است • وآنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضر آورده اند • دم گاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وببداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر گردد • لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است . ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست . خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت . وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطا فرمود ومنتی بزرگ براو نهاد *
ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
ومع ذلك اینگونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود . وچنانکه گفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینگونه سخنان بی بنیان باز شود . ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین گوییم وموحد شان شناسیم . وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا بر تحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم گفت واعتماد باینگونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *
پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیا اخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه . وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر گردید یانه . اگرچه بعد از مطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیگر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد وازخدا وند یاری خواهیم جست *

والسلام علی اهل السلام

بسمه ذی الکبریاء والعظمه

میزان چهارمین ازمیزان الموازین

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبر موعود که منتظر درمیان جمله امم وقاطبهٔ ملل بود . که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید . ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد . واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

معیار نخستین

آیین امتحان واختیار که خدای را درحق هرقومی از اقوام ودرباره هرگروهی از ملل جاریست اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع وبرخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند . وهمچنانکه پدر ما را بی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو را مبعوث بربنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم وبشارت کرد . یعنی انکلیون را بروی فرستاد وروح القدس را مؤید ومسدد اوداشت . وآنجناب آنچه را که مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت وبشارت بعمل آورد . وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند ازبرکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختبار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال گفتیم وکسانیکه جویای مزید آگاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند ۰ واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که درمسائل دینیه عربی العباره نگاشتم این مطلب رامشروح داشتم ۰ ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است ۰ دراین مختصرنامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ۰ که پیغمبر یاولی که داعیان براه خدا وهادیان ومبشران وانداز کنندگان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند ۰ تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدگان که درآن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ۰ واین گونه امتحانات واقع نتواندشد مگربغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرامکرراومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد ازاوظاهر گردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم وبشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند ۰ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغگوی پیداشده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ۰ وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله را که شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکویبا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شماها را بجای متاع کذارند یعنی بخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشواراست. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند . اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغکو یافتن تورسولانی را که میکفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات و بدعتها که درآیین او کذاشته شد . واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتربیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهر درخشنده چو پنهان شود * شپره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمة الله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد و زمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند وبعضی از معلمان را بجز ازابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند ونورحق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولو كره المشركون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کاررا مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بربشارت عیسی برپیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میکویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد . معلمان دروغکوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنند کان بعداز خود خبر داد ومؤلف ما بدیکر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند که این علامتهای ظاهر خواهدشد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد ازمن پیغمبران دروغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند کان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا کذاشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واکر پیغمبران دروغکوی نیز با آن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان دروغگوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حذفیات وتحریفات از جهات دیگر نیز مردود است *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت ببشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاک او احمد است ونگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شده که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودند مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . وپس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب در دست است واستواری قوانین شرع وناموسی که از جانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت بر منکران یک جمله از آیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین راچنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبرموعود ومنتظراست بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل وبهانه جوئی رادر کلمات الهیه پیدا کنند ۰ وپس از علم وآکاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند ۰ چنانکه یهودان درحق مسیح وبشارتهای وارده درمسیح ودرمعجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی‌شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس برآنکونه دینداری باد ۰ ای صاحب تألیف درانجیل خودت ازیهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکنند بدستیاری او میکنند ۰ ودرحق یحیی نیزمانند این سخن رانشنیدی وتبعیت بریهودان رابرخود ننك ندانستی ؟ *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته انددرمعیارششم ازمیزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم ۰ ومعلوم کردیم کهآیات مزبوره درحق بشارت ازپیغمبرموعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب درفصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکنند ۰ ولفظ برادر راکه درتوریة کفت ازبرادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند کهاهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل کهدرلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند ۰ وبالبدیهه برادریکقوم

طایفهٔ دیکری است که از یك پدر جدا شده اند چنانکه این معنی در حق نسل اسمـاعیل و اسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل باسحق و عرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست ٠ این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پرورد کارتو از میان برادرانت پیغمـبری را مانـند تو مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصـل هجدهم است که خـدا فرمود ﴿ از برای آنهـا پیغمبری را مانند تو از میان برادران ایشـان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبر موعود وراست نیامدن آنها در حق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم * در صفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که در بیان این آیات بسخن پرداخت میکوید ٠ ثانیا از آیات تورية آشـکار ومثبت میکردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسـل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شد نه اینکه از نسـل اسمـاعیل ٠ وآیاتی دراینجا آورده است که هرکز دلالت بر مدعای او نتواند داشت ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره را در خصوص هاجر بشنو وآنهـا را بدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مبـاش ذریت تو از نسل اسحق نیز خوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که در حق اسماعیل وذریت او داشت ظاهر نتواند کرد ٠ واکر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن ٠ حب الشئ یعمی ویصم *
چون اساس سخن را بقدر امکان براختصـار کذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد از همین تورية بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد ٠ وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی دو بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترک تعصب جاهلانه کردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و کنایات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست ۰ و پیشتر گفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغیر نیافته و مکدر نشده باشد ۰ مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید ۰ پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم ۰ و پاکی اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتنا ۰ لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم ۰ یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم ۰ و گوییم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد ۰ که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود ۰ و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد ۰ بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نگویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

* در انجیل لوقا است * اکنون میوه ها را بثمر شایستکی بتوبه بیاورید خود بخودنکویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدای ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهدابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ۰ اکر محبت خدارا دردل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید ۰ واکر بخیال باطل بکویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارا رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما وازعقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند ۰ همین آیاتی را که میکویی دراختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است ۰ آیا در ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم رامأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ۰ مکر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای را درحق نسل اسمعیل بکقدری بدانی *

* درمعیار هفتم از میزان سیم * عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا را با ابراهیم درخصوص برکت یافتن جهان بذریت اووظاهرشدن سرورها از نسل او دانستی ۰ آغاز سخن را از آنجا بکیر واستواری امر میثاق ابدی را درخصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

* درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است * ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل در حضرت توزندکانی کناد ۰ واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق شد . وازلحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت تو زند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب درجواب بشارت ازاسحق این سخن را کفت ودر جواب ابراهیم ازتولداسحق وثبوت عهد ومیثاق در اوو درذریتاو خبرداده وفرمود ❊ واز برای اسماعیل نیز ترا پذیرفتم اینك اورامبارك خواهم کرد و برکت خواهم دادواو را عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ❊ دوازده سرور ❊ از اوتولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ❊ و پس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع کردید . وابراهیم نودونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امر دائمی که از جانب خداصادرشد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ❊ ودوازده سرور ❊ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه و وعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ❊ دوازده امام معصوم است ❊ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان و بجزاز ایشان دوازده سرور دیکر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد درایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد . واجر رسالت پیغمبرآخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت پیغمبر مودت خداست *

❊ قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ❊

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل و بودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید ٠ وازتقلید جاهلانه بربرادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل ازاولاد ابراهیم خواهند شناخت ٠ و پیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجزاز آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست ٠ که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور درانیجا مانند دیکرسخنان اوسقیم وغیرمستقیم است ٠ که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودرحق من نوشت ﴾ وازاین سخن میکوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است ٠ ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود ٠ نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند ٠ پس عیسی را اقلا پیغمبرکویند که مطابق باللفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید ٠ پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برا دران اوتواند بود مندرج ساخت ۰ وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید از جواب براو کذشتیم *

ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید

معیار سیم

کوش ادراك خود را باز کن عقائد موهومه را وآنچه بر آن مألوف ومأنوسی ۰ همه را ازدل خود موقةً دور نمای ۰ مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار ۰ وپس از نیل مقصود که رسیدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظرکاه خدای باختیار خویش راه بپیمای *

از بشارات بقیهٔ کتب آسمانی که در نسخه های موجوده درنزد طوایف ملل از اهل کتاب درحق پیغمبر آخرالزمان است در اینجا بیاوریم ۰ ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم ۰ وپس از اقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیق ایشان را درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم ۰ ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز در آن حضرت اعتراف خواهیم داشت ۰ وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین خواهیم دانست *

آثار صفات قهر وغضب خدای درهر زمانی بطورهای کونا کون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *
﴾ شمعون الصفا ﴿ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعاً بی ادراك بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاك خواهند شد *
خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاك نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باك نکنند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *
﴾ در آیات فصل سی ودویم از تورية مثنی است ﴿
انا هو الذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وگویم که حی ابدی منم · اگر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسد از دشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم · شمشیر من گوشت خواهد خورد وازخون کشتگان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *
﴾ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتورية است ﴿ بردشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند و پنج کس از شما صد کس را غالب شود وصد کس ازشما ده هزار کس رامغلوب سازد تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند ﴾ درفصل دهم انجیل متی است ﴿ گمان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *
درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیر این انسان ترابی وجادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وگرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وبی بها باید دانست *
درایـنمقـام تمثیلی ازحدود شریعت اسـلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینار است که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است ۰ وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که پانصد لیرهٔ این زمان خواهد بود ۰ یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وبسید مهدی بحرالعلوم نظماً نوشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظماً نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلاقی ربع دیناری بریده گردد ۰ درجواب فرمودند که عزت امانت وظـاهر نشـدن خیانت ازآن آنرا گرانبها داشت واورا ذلت خیـانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهـان در نظر الهی هرکز شـان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبـادی عالیه را حکایت کنند وروح انسـانی را باخود همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیٔ بل ازلاشیٔ کمتر ودر نزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهـان بمنزلهٔ انسـانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انساناست ۰ وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کمارد . وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور کردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهائی دهد ونکذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت ورا سخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابر آنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیکر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت کردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ در اصلاح نیست . وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . ویا آنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خدا شناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد . وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور . ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرکست *

﴿ درفصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنکامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اوست ونام او * عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان * است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار و برقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . واز روی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اوست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق گذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم اودر اقطار جهان جاری گردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را برداردو ابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه گر بشکنند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را ازهلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . درچنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنگ نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی بآندرجه رسید تاکنون بکجاهی انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد "هخشان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش درعناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومعهذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ اناالمسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعا من الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف نموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند وازآنجا هجرت فرمود درآنجا نیز آسوده نگذا شتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . وازپای در آورنده قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را برآنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد ﴿

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا راها کند ﴾
﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میبافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود
از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را
در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *
چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن
شوکت باطـل واعلاء کلمه حقـه مقصود بود واین مقصود دراندك
زمانی بخواست خـدای دست داد ۰ ورشد وراستکاری از غی
وگمراهی تبینه گرفت ۰ ولازم بود برجهـانیان معنی خضوع
وانکسـار را بنحو اکمل نیز بفهمـاند وآنها را آگاه سـازد ازمقصود
حقیقی خود که مغایر بود باشمشیرکشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض
بودی ۰ پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده
سروری را که بشارت ایشانرا ازنسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن
سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور
بشهـادت وقبول هرگونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود
ازقضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرهاداد وقاتلان آنحضرت راباسم
ورسم معین ساخت تابر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را
مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست ۰ ونیز جمله آن
﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفهٔ آسمـانی مأمور بترك ریاست
ظاهریه داشت حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکوت
ونکشیدن سیف الله ذوالفقـار که در انجیل نیز بعبـارت شمشیر دوزبان
ازآن تعبیر آورده‌اند ۰ وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت
ایشان را برجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت ۰ وعنوان
شفـاعت گاهان تمـامی امت مرحومه ساخت ۰ لهذا آنحضرت
باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهید شد وهر مصیبت والمی را که هرفردی
از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواند شد برخود گرفت چنـانکه
در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن
بزرگوار مشروح ومبسوط است *
چون سخن بانیجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اکرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که درآنهااست مارا از بیان تفسیر بطورمقصودباز خواهد داشت ولی کفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

﴿ درباب ١٢ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودرآسمان امرعظیمی مشاهده کردیدیعنی زنی بود که آفتاب راپوشیده وماه در زیر پای او بود ودربالای سرخود تاجی داشت از دوازده کوکب ٠ آزن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد ٠ وامرغریبی درآسمان مشاهده شدهمانا اژدرهای بزرك سرخ رنکی ظاهر شد که آنراهفت سروده شاخ بودوبرسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارکان آسمان را فرو روفته برزمین ریخت ٠ وآن اژدرهادرپیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تاآنکه بمحض تولیداورافرو بردن میخواست آزن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اکربتفصیل درانجابیاوریم مارا ازاصل مقصود دراین نامه باز داردو لازم آید که مقدمات چندیرا که درتفسیرا ینکونه کلمات بزرکان بکارآید تمهید کنیم واین عبدبی بضاعت راکذشته ازملاحظات دیکرفراغت حاصل نیست که ازعوارض دنیویه سخت پریشانم مکرآنکه بنحواجمال اشارتی براهل بشارت توانیم کفت *

﴿ خورشیدوماه ﴾ اشارت برنبوت مطلقه وولایت مطلقه است ٠ آن زن مادر سبط پیغمبرآخرالزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور مبشردرتوریة است ٠ آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیراکه درمطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونهما ستراً ﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود ۰ ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن کردد ۰ وکروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك او دیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها و بعلها واولادها وعلیها السلام ماه ولایت را در زیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش بر روی ولایت الهیه بود ۰ ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد ازعقب او از اولادش بعد از او بود *

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد ۰ زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن بر آن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را بر شهید کردن او واولاد واصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کنند ۰ وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع در دلهای مؤمنان ۰ وشفاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهر کونه مصیبت والم را قبول کند ۰ وبجهة این وصیت که احسان بود نام آن مولود را ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمد به ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثار الله شد *

آن زن را در بالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده از اولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی درآسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت ۰ واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد ۰ که اورا هفت سر در مراتب هفتگانهٔ انسانی عطا کردند ۰ ازمقام عقل تا جسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه پیداشد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید ۰ فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در *

* ان عبادی لیس لك علیهم سلطان *

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر آنرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه‌های او است نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فروریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد ۰ ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است * والحق یعلو ولا یعلی علیه * * والعاقبة للمتقین * *

آن رئیس شرور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد ۰ واکر او سلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودر مسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید ٠ لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را ازاین جهان بردارد که خلالها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم در جهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد ٠ وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر او را در زمین داشت تاآنکه هر که او را زیارت کند خدارا زیارت کرده باشد *

﴾ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴿

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم ٠ اگر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند ٠ کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییردر آنهاراجایز نمی دیدند وتبعیت بررئیس شرورنمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند ٠ تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

﴾ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴿

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او رابشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴾ معیار چهارم ﴿

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ در صفحهٔ صد و هشتادم ﴾ کتابش آورده و از نامهٔ عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنها ذکر میکند و میگوید بدلالت آن نامه که از متفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را تمامی از روی ترجمه های خودشان در اینجا یاوریم و تصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تا بدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و یا دلالت بهیچ تواند داشت و معلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یا نامهٔ ایمانیان *

واگر می دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد و بنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ او نمیبردند و بسخن او تمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل و پنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیك برآورد ۰ کارهای خودرا بر ملك عرضه کنم ۰ زبان من قلم دبیر ماهری است ۰ نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت بر لبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت ۰ ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت و شهرت تو از آن است ۰ در شهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت و راستکاری سوارشو ۰ دست راست تو کارهای عجیب و هیبتنا کت بیاموزد ۰ پیکانهای توای توانا تیز است در دلهای دشمنان ملك نشیند ۰ اقوام مقهور تو شوند کرسی توای خدای ابد الآباد است ۰ عصای مملکت عصای عدالت تست ۰ نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی و بدینموجب ای خدا خدایت به برتری از شر یکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مر صافی و عود و سلیخه از جامه های تست ۰ از منازل شرفناك تو عاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان در میان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد • ای دختر بشنو ونگاه کن و بگوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن نورا ملك خواهان شود • زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتواورا سجده آوری • دختران صور برای پیشکشها بیاورند • توانگران ازطوایف بدیدار توحضرت برند همه بزرگیهای دختر ملك ازدرون از جامهٔ زردوزاست دختران باکره از پی جامهای زردوز رفیقسان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند • وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند • اولادتو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تواعتراف بیاورند • تمام شد زبور چهل وپنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات ازز بور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودرزمین درنزد هوشمندان آگاه آشکاراست واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت بران فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندگان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمترینی اورا کی درشهادت تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا کذا رد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود . فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسك با آن میشود چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

در اینجا یك لفظ مسیح که مطابق با ترجمهٔ لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد ودست آویز ساخت پس از اینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه در توریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة بر این جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبور را چرا در نامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دو آیت را چه قرینت بر عیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی را خدا نامیده اند و بکس دیکر دلالت نکند *

اهل ادراك از متن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر از غیر ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که او را خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت بهر معنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد با اینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند ودر حق او فرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دو آیت زبور را تماما در حق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فائده که در وقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود ۰ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف رابه پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه گفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است ۰ ومیگوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست ۰ ودراول آیات چنان گفت که شمشیرت رای توانا بربالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ۰ واین معانی بجز درپیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بودعیسی را نه سیف بودونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بگذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است ۰ این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتردیدیم *

زبورچنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی ۰ وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت ۰ وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد ۰ و بدان سبب چنانکه براباهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعادت عربی بیاویز و بگوی انانی بالسیف ۰ که عزت تو و دین تو وشهرت نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجز از بقهاویت سیف الهی تواند بود ۰ برای گذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ۰ دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ۰ پیکانهای تو ای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند ۰ کرسی تو ای خداوند شریعت ابدالاباد است ۰ وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی ۰ وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا از سایر پیغمبران که در پیغمبری باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ۰ وملك وجودین ومالك دارینت نمود ۰ وبدین سبب ترا با بتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میگوید ودل او چگونه گواهی میدهد آیا خود تصدیق میکنند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر یرا که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اگر شراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اکر در خدائی است خدا را نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیکر اعتقاد نکرده اند ۰ مکر آنکه بکویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیکری بفهمد *

عجب است از مؤلف ماکه میکوید بقراین آیات آخری از این زبور مقصود از آن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تا انجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام وبزرکان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه در هر حال دیکر برضا ومیولات که ارباب آکاهی از تاریخ واخبار علی التفصیل دانند ۰ شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرکوار از پادشاه زادکان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از او نبود وهدایا برای او نمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست وبس ۰ وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است ۰ ودر اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك کردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید کفت ۰ ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آکاهی کردد *

﴾ تفسیر الهامی ﴿

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبوراز مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی دراثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بربعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت برمسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبوربا آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

﴾ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴿

در معیارهفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را گشوده دیدم وانگاه اسب سفیدیرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میگفتند برای حق استقامت جنك میکند ۰ چشمان او مانند شعلهٔ نار بود ۰ وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجزاو کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند ۰ وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند ۰ وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی درپشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی ازدهانش بیرون می آمد ۰ باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰ ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد ۰ وبرلباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بگویم که میزان کارآنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجمه ازخود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴾ ۱۸۲۷ ﴿

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار
کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع
کرده شد . ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن
ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان
وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون
منتشر کردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی
که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *
کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر
وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت .
که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی
عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر
وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات
وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد .
ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی
بجای میخانه در یکی باصیق است وبجای پامال میکند چینیه جکدر
. ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر
وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است
باصما جقدر . ومعنی عبارت موافق این دوترجمه بکلی مغایر
ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن
آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز
خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده
ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ
آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت
خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادر مطلق را خود
معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انشا نهای
زیا نکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی
از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

والعصر ان الانسان لفی خسر

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد ۰ اگر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد ۰ میخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن را چه میکند ۰ آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او از حرد برد وزینت وشرف اواست ۰ آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وگرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد ۰ وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود ۰ درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

فسلام لك من اصحاب الیمین

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وپهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی مـلك الملوك ورب الارباب ۰ ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیئت وربوبیت داشت ۰ وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقـهٔ آنحضرت بود در آن جامـهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظـا مکتوب شد ۰ وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلا وکونا ربوبیت اوظاهر آمد ۰ وجلهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید ✻

﴿ هو صنع الآله والخلق طرًا ✻ صنع من كاد ان يكون الهًا ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم ازمیزان نخستین ودرسایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم ۰ اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای ✻

﴿ والحمد لله رب العـالمین ﴾

کاش مرا زبان کویایی میشدو ترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کـنندهٔ پیدا ونهـان است بزبان دیکر دراینجامی کفتم ✻

✻ غیراین منطق لبی بکشادمی ✻ درمدیحش دادمعنی دادمی ✻

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب ۰ کلمات خدای به بیانات جهـان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسخنان امکان واکوان معدود نکردد ✻

﴿ قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ﴾

﴿ معیـار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهـل ونهم ﴾ بشـارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که ۰ خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا در مجمع پاکان تسبیح کنید ۰ اسرائیل با آفریننده خویش فرحناک شود و بنی صیهون بملک خود شادمان کردد ۰ نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند ۰ زیرا که خدای ازقوم خود خشنود است تواضع کنندکان را با استخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابگاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسر در دست آنها است ۰ تا آنکه ازامتها انتقام کیرند وآنهارا ادب آموزند ۰ ملوک آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند ۰ تا آنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند ۰ این بزرکی مرجمله پاکان را خواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از او خشنود نشد بل درنهایت زندکانی دل اورا زنان او مایل بغیر خدا کردند ۰ و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان با آنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسرورهارا در قید مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکان را بزنجیر بیچارکی وغلول مغلول داشتند ۰ وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰ واین بزرکی مرجمله پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیه کتب آسمانی را اصلا وترجمةً پیشتر بیان کرده ایم ۰ وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ٠
واین سخن را بکلیت در خاطر خویش نگاهدار و منتظر بشارت
از انکلیون باش *
* درفصل دویم * از مکاشفات یوحنا است که از قول عیسی
گفته میشود *
لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید ٠
آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرا نگاه دارد حکومت بر طوایف
را بوی دهم ٠ مانند آنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین
بر آنها حکم آورد ٠ وآنان مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد
بشکنند ٠ وستارهٔ صبح را بوی دهم ٠ کسانیکه گوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *
آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت
وحکم شریعت او بشمشیر آشکار شود ٠ وباشمشیر بر طوایف حکم کند
وامتهارا بشکند وآنهارا مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد کند
وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی از عیسی
گذشته بوی رسد وعیسی براو واگذارد ٠ واو اعمال عیسی را
تصدیق کند وحفظ نماید ٠ برخلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباه
کرده باشند ٠ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهور کلی الهی است
٠ ویك طلوعی از آن بعلت بشارتی که از عیسی ظاهر شد در نزد عیسی
بود بروی مسلم گردد ٠ وآن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر
آید ٠ که آن ستاره همان نور نبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات
واطوار در انبیاء وابرار بودیعت از او بود ٠ چون صاحب کوکب
باموکب جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *
* ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها *

* تفسیر واشارت *

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست وما در اثنای بیانات گاهی بلفظه وگاهی بتکیه گاه وگاهی بحربه وگاهی بشمشیر از آن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی از القاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسر هاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیر را در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمند وتوانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیر وکنایت از هیمنت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد در شریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات گوناگون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف از نام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ در هنگامیکه در شب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعداز آنکه هزار سال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰ وموٴبدان درعهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرگترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده گردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبد المسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آگاهی گیرد ۰ عبد السلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاو سؤال کرد سطیح چنان گفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما ولا الشام لسطیح منامًا یملك منهم ملوك وملكات على عدد الشرافات وكلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنگرههای ایوان کسری

بود ودرلیلة المیلاد نبویه منهدم کردید چهارده بود ۰ که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم بهمان عدد ملك وملکه درآنجا سلطنت کردند ویزدجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصیل این وقوعات درکتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

ازبشارتهای توریة بعثت حضرت نبوی را ازاول فصل چهل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم ازمیزان سیم نوشتیم ۰ اکنون بشارت دیکراز آن فصل را چنانکه درآنجا وعده کردیم دراین مقام بیاوریم *

﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴾

اینك کارهای نخستین بوقوع پیوست ۰ ازحادثات آینده نیز شمارا آکاه کنم وپیش ازآنکه بشود بشما بشنوانم ۰ ای سوار شوند کان بدریاها وساکنان وپرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آوريد ۰ حمد اورا ازنهایات زمین بکویید صحراها وشهرها که درآنها است آوازرا بلند کنند ۰ دهکده های مسکونهٔ قیدار وساکنان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زنند ۰ خدایرا تمجید کنند وحمد اورا بجزیره ها رسانند ۰ پروردکار مانند جباری بیرون آید ۰ مثل مرد بهادرغیرت را بیدار کند نهیب زند وصیحه کند بردشمنان غالب آید ۰ زمان بسیاری سکوت کردم وصبرنموده وهیچ نکفتم ۰ دیکرمانند زن زاینده فریاد کنم ۰ هم ویران سازم وهم فروبرم ۰ کوهستان وصحراها را خراب نمایم نباتات انهارا بخشکانم ۰ نهرهارا جزیرهها کنم دریاچه هارا خشك کردانم ۰ نابینایان را براهی که نمی دانندرا هنما شوم ۰ ودرشارعهایی که آکاهی ندارند آنهارا براه برم ۰ تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم ۰ وکجیهارا براستی مبدل سازم ۰ اینهارا درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت * ومأخوذ شان نخواهم داشت * تاباز گشت کنند ۰ کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *
بردانایان اسرار آگاهی ونجات یافتگان از تاریکی جهل واضح وروشن است ۰ که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است ۰ کدنهایات زمین واهل صحراها وشهرها وساکان جزیره‌ها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است ۰ وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کنند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *
دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهوراواز عرب ودرعرب خواهد بود ۰ کلبانك از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنگام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند *
ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند وبرآن مکان مقدس رسند ۰ وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید * واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق * از جان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد *
حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلندیهاو پستیها نام خدا را آشکار کنند ۰ پروردکار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد وحکم جهادرا آورد ۰ تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود ۰ قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید کردند ۰ برای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان رابسکوت گذراند وصبر کند ٠ بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی ویکانه پرستی وابطال اطوار بیکانه پرستی وبت ستایی وشناسایدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد ٠ ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه بهبهادری بردشمنان غالب وقاهر گردد وتاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهارا راست واعوجاجهارا مستقیم فرماید ٠ کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتقاد آورند وبرصورتهای مخلوقات که خدایی آنهارا خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم وپریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیگر نیست ٠ عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد ٠ کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد وبردشمنان غالب گشت ٠ طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درکجا باو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند ٠ عجب است که آیات دیگر از باب (٦٠) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبر آخر الزمان است ٠ وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (٦٠) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند ٠ همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند ٠

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آینند ۰ قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند ۰ از روی شوق بر مذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *
این است برهان مؤلف که میشنوی ۰ ومرا از اینکونه استدلالات او سخت عجب آید ۰ که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد ۰ وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود ۰ ودلیل محکم دیکر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتوانند داد
میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا ر احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند و بمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کنند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *
والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد ومبین آیات اولیه است ۰ شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است ۰ قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه و بطحا را بیفزایند الی آخره *
صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شده نمود ۰ وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت بر معلمان واهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیا را

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی کرد . وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ماست وسبك عبارات وکلامهسا ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد . وشیوع دین مسیحی در دنیا بعد از دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل ازسخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد . باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل گفتند . ثانیا اگر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است . وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیگر دهند ازاینقرار یهودان هم دمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد . واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم . ودرخارج ازمطلب حقیق سخن نگویم *

درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیگوید . علمای محمدیه ازجهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل
و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ۰
بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسواریکه یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه
کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند
عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان
رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود ۰ ودوسوار را بابلشکر کیخسرو
معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری از کتب آسمانی منسوب داشت
آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار را که یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود دید ۰ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا
نسبت داده ۰ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران
که مداین یعنی فارس ۰ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آدربایجان
وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد ۰ تا آنکه درآیت نهم میگوید
آن دوسوار آمدند وندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای
آنها شکسته شده بر زمین آمدند *
اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند
که در عالم مکاشفه براشعیا ظاهر شدند ۰ ودویست سال تقریبا
بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آگاه از خرابی آنجا وسرنگون
شدن بتها داشتند *
درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است
که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلهۀ
مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت
آیین بت پرستی است که درآن وز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ۰
اگرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خداوند خود را بهر قسمی
تأیید فرماید ۰ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار
آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود
که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

از ظهور یك مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند *
پس از فهمیدن این مطلب و مراجعت بترجمه هایی که خود شان در کتاب اشعیا کرده اند ۰ سخنان و ترجمه های محرفهٔ مؤلف را که در صفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید ۰ تا آنکه پایه بیان او آشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام از کتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار گردد *

معیار هفتم

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آنزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند ۰ وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازمیان برداشتند ۰ ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد * والله غالب علی امره * این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمة وتفسیراً وتأویلا نمودند ۰ شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند ۰ واگرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بر بشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج گردید ۰ چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی ویك جمله دیگر را بزودی در این نامه خواهی دید ۰ واین مطلب برهان قوی بر آشکاری امر دین اسلام است *

* یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره *
* ولوکره المشرکون *

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی وشکستن شوکت جهالت وبیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد ۰ وامت را نیزامر نمود که همه اوقات از خدای در خواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان کردد ۰ ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا و بشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند ۰ ومنتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند ۰ ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیک است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را بر گشند گان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون با آنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنهـا بکویید ملکوت آسمانها برشماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك برشماشده است ٠ ومانند این عبارات درهمین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان یاهفتاد کس که میکویند ازجانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود ٠ هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود ٠ لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند ٠ یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرکواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان راآکاه میساخت ٠ وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مکر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام ٠ که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد ٠ واساس جهل ونادانی منهدم کردید ٠ توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد ٠ مدح وحمد خدای متعال بشایستکی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد ٠ مدارك ومشاعر تغییر یافت ٠ شریعت محکم الاساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد ٠ والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجز ازظهور امر خاتم انبیا چیز دیکر نتواند بود ٠ وهرچه تأویلات دیکر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد ٠ این است که عیسی قبول نکردن آنکونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انبیا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ کفته اند بایشان فرمود ٠ بدین جهت است بشما میکویم که ملکوت

الهی ازشما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه هـای آن
باغ رابثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیـه السلام برای ملکوت الهیه مثلهـا آورده و بحواریان
فرمود ۰ بجز شمـاهـا دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند ۰
ودر ظـاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرك
شدن آن تشبیه آورد ۰ وگاهی بباغی تمثیل از آن گفت *

در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید

ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار

حضـرت نبوی صـاحب الملکوت علیـه الصلوة والسـلام نیز
در اشارت بآن ملکوت میفرماید ۰ منم ریشهٔ آن درخت الهی ۰
وسرور نخستین از دوازده سرور مبشر بابراهیم سـاقهٔ آن
درخت است ۰ وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختند ۰
وتابعـان وپیروان ما برکها وورقهای آن درخت هستند ۰ وعلوم
ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *
اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین
او مصداقی بطور اتم نداشت این است ۰ که ملکوت صیغهٔ فعلوت
ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان
ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است ۰ وگفته اند که ملکوت بعداز
جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *
پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت
حواریان واصحـاب عیسی علیـه السلام وباستجابت دعای ایشـان
که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی ۰
لکن چه فائده که معلمـان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر
اورا مهمل کذاشتند ونکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنهـا ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنها امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چگونه عذر خواهند آورد ۰ وازعهدهٔ وبال کمراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچه قسم توانند برآمد ۰ تمامی او زار برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنهـا ازآنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد ۰ وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنـان آنهـا فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *
﴿ ربنا انا اطعنا سادتنـا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾
الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل یوحنـا باقی است ۰ واکنـون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز اسلامیـان را حجت باهره درالزام خصم است ۰ وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفـاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میـدارید وصیتهای مراحفظ کنید ۰ ومن ازپدر درخواست میکنم که پارقلیط را دیکر بسوی شما فرستد ۰ که دائمـا درمیان شما باشـد ۰ روح حق را که جهـان نتواند پذیرفت زیرا که اورا نتـواند درك نمود ونتواند دید ۰ ولی شمـا آنرا درصورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و درمیا شما باشد ٠ من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان ٠ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنگاه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم ٠ دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید ٠ و کسی که مرا دوست دارد محبوب خــدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را براو آشکار کنم ٠ یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که از ظــاهر کردن خودت برما و ظاهر نشدنت بر جهــان چه میخواهی بکویی ٠ عیسی جواب داد و بوی کفت که اکر کسی مرا دوست دارد کلمــات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد ما نیز بسوی او آمده دروی تمکن یابیم ٠ آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد ٠ و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد ٠ من درحالتیکه درمیــان شما بودم اینها را بشما کفتم اما پار قلیط ﴿ یعنی روح القــدس ﴾ کــه او را پدر بسمــهٔ من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهــد آموخت ٠ و جملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد ٠ و من سلام را بشما وامی کذارم ٠ و سلام خودم را بشما میــدهم ٠ امانه چنان سلامی که جهان میدهند ٠ دلهای شما باضطراب نیفتد و ترسناك نشوید ٠ شنیدیدکــه من بشما چکونه کفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد ٠ اکر شما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم شاد کام میشــدید بعلت اینکه پدرم از من بزرك است ٠ اکنون من پیش از آنکه واقع کردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنکام واقع شــدن ایمان بیاورید ٠ من بعد از این باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهــان خواهد آمد ٠ و از آنچه او را هست چیزی در من نیست ٠ ولکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنکونه که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را در تبلیغ این بشارت بجــای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهدداد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد ۰ لکن من بشما براستی میگویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهدآمد ۰ ولیك چون من بروم او بر شما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید ۰ اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاورند ۰ واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدرمیروم وشما دیگر مرا نخواهیددید ۰ واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است ۰ سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کندو بشما از آینده ها خبردهد واو مرا تمجید کند ۰ زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهدشد ۰ شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید ۰ زن درهنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند ۰ اکنون شمانیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرورخواهد شدوآن سرور شمارا کسی از شما ربودن نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرد دوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد بر مطلب دیکراست ۰ وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیز در تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند ۰ لهـذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴾ تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ﴿

تعصب ولجاج را ازخود دورکن و باچشم بینا وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش ۰ وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است ۰ اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کنند که عبارت از بشارتی است که همواره میکفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من از پدر درخواست میکنم که ﴾ پار قلیط ﴿ را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان او درنمازها ازخدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورا نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها تواند شد ۰ مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر کردید وفرمودند ﴾ ونفخنا فیها من روحنا ﴿ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام ۰ که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند ۰ ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن کفت او را می بینید بعلت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد ۰ اما اکر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چکونه او را توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید ۰ ومن شما را بلا عقب نمیکذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد ۰ یعنی اکرچه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یک مقامی از مقامات من و او یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریک ولطیف دارم لکن وقت آن نیست ۰ متن انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ ولا توءتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیکر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدائی است وبسبب من در شما ظاهر کردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید ۰ زیرا که حفظ کنندکان وصایای من از من کفته اند وبا من کفته اند ودر من کفته اند ودر راه من شده اند ۰ ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخر یوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه کفتند ۰ که دیکران مرا نمی بینند لکن شما مرا می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بیند ۰ وآنرا نتوانید دید ۰ زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد ۰ بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهائی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم ۰ وسخنانی را که بشما میکویم از من نیست بل از خدائی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمورا

آنسخنان را بشما کفتم • لکن ❊ فارقلیط ❊ که اورا خدا بهمان
نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد •
همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم
ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون
بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن
چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت • زیرا که مدینهٔ علمی بجز
پار قلیط موعود نیست ❊

❊ فان من جودك الدنیا وضرتها ❊ ومن علومك علم اللوح والقلم ❊
آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما کفته ام
زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما کفته ام ودانا وآکاهست از آنچه
جملهٔ انبیا برامتان خود شان کفته اند • و شاهد است بر خلقت
آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی
عوالم بوساطت اوآفریده شده اند • ودر روز محشر که انبیاو رسل
شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت
شهادت بر جملهٔ انبیاوتبلیغ واداى رسالت ایشان وجمله معاملات
انبیابا امتان خود شان بیاورد ❊

❊ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنابك علی هؤلاء شهیداً ❊
مسیح پس ازادای تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت کفت • سلام
برخدمت آنحضرت رابشما واکذار میکنم که بدآید بتوسط اوصیا
واوصیای اوصیای من سلام مرابآنحضرت برسانید • چنانکه در این
خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است
ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است • که خدمت آنحضرت
رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام رابآنحضرت تبلیغ
کردند • ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب
کبار آن پار قلیط موعود کردید ❊
وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا
بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرداریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر * سرور دوازدهم * از اولادا وحامل یکرکن اعظم از شریعت اوهستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده وازمن بنفس او نجبا وبسایر خلق ازآنجا میرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان وجهانیان بامر او بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد . اکر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یا آن پارقلیط که مرا پدر حقیق است از من بزرکتر است . ورفتن من مقدمهٔ آمدن او است اکر من نروم او نخواهد آمد . زیرا که از جانب خود در عالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد . ومن از او هستم وخود او هستم اودر من است ومن در او هستم . وبابودن من در عالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان اورا دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر از او وبعد از او پیغمبری نخواهد بود *

این بشارتهارا بشما دادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید . ومن بعد از این با شما کفتکوی زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم . زیرا که * سلطان این جهان * وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهد آمد . وازآنچه اورا در مقام تفرد واصالت هست از جهة ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم از مظاهر کلیهٔ او وظهورات او تماما با من هست . ولی مظهر را در مقام ذات ظاهر جای نیست وآینه را از ذات زید نصیبی نی . وبجهة ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك او لازم نبود که سخن زیاد در حق او بکویم . زیرا که او محتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند . لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر اداکردم و محبت
اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم *
پارقلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق
انبیا از قطرات نور پاك اواست وتجسم او در این جهان ظهور کلی اواست
. وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است . در زمانی
که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر وبآن جسم
پاك وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد . ومرا قبول کند
و بپذیرد . زیرا که من آیینهٔ جمال وجلال او بودم واورا راستی
ودرستی نمودم . شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پاك وشهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید . وبدانید
که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *
متأثر از رفتن من ازمیان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمنداست
. واگر من نروم او یعنی پارقلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید باید من بروم وزمانی چند شما تنها بشوید . وخبائث
وملعنت معلمان دروغگوی بعداز من آشکار شود ودر امتحانات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند . تاآنکه آن پارقلیط
بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند . والزام او بجهة گناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد . وگناهکار خواهید
بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدرمیروم وشما
مرا نخواهید دید . ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف
از اطاعت پارقلیط کنید ومیگویید مامسیح رامیشناسیم وبس . حال
آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتوانددید
مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براوشهادت دادم .
وشما اوراو خلیفه های اووسروهای موعود ازنسل اورا وحواریان
اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها بگذارد *
سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واگر بگویم یا تحمل نمیشوید ویاآنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نگردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا گیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول گردند ۰ معلمان ومأولان جهان را گمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *
باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بالحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند گان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *
مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد من گردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن گوید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد گوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میگویید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار وذلیل میسازید ۰ ولی تمجید شایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند ۰ وهرچه درحق من گوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما گفتم او نیز ازآنجا گوید ۰ که مبدء کلی ما بجز از یکی نیست وهردواز جانب خدا گوییم *
تلامید عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت به همهمه افتادند ومعانی آن کلمات را از همدیگر پرسیدن گرفتند مسیح گفت *
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد گشت ۰ وغمهای شما مبدل به بهجت وشاد کامی گردد ۰ این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنگام اکتساء لحم وولوج روح شد ۰ وآن مولود جان گرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست ۰ تا آنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیق تولد یابد ۰ وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود ۰ پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو گردد ۰ وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید ۰ شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید ۰ دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور گردد ۰ وآن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه بر تولد آن مولود تعلق گرفت ۰ باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن با اسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند ۰ وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا گردد ۰ وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *
این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم ۰ وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد ۰ که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود ۰ ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد ۰ وشمهٔ از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سروران دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده ۰ این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم ۰ واکنونرا همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴾ فار قلیتا ﴿

املای فار قلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده ودر عربی فار قلیط است ودرفارسی پار قلیط وپار قلیت میشود *
لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی ﴾ ویك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *
لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادر شد بلغت عبرانیه است ۰ وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیکر نکفت که لسان خود وقوم خود بود ۰ وبعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند ۰ واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد ۰ وهرج ومرج دردین خدای ظاهر کردید ۰ واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت ۰ چهار کس که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند ۰ که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت ۰ وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید ۰ وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیکر منسوب کردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف کردید وازراه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود ۰ وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد ۰ وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هر گونه تغییر وتحریف را گذاشتند ۰ همچنانکه امروز نمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند ۰ پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست بیباکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند ۰ والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ❊ پیرکلوطوس است ❊ وبمعنی ❊ احمد ومحمد ومحمود ومصطفی ❊ می آید وتحریف کنندگان آنرا در نوشتن ❊ پارا کلیطوس ❊ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومدد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

❊ ازالهٔ وهم ❊

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند ۰ دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی با نحضرت راست بیاید ۰ چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ❊ ۱۸۷ ❊ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ٭ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ٭ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ٭ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد ٭

اکرازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ٭ وپس ازآشکاربودن حقیقت کارثمری از ذکرآن تفصیلات برای ما نیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند ٭

درصفحهٔ ﴾ ۹۸ ﴿ کتابش آیاتی از زبوربیست ودویم درحق مسیح ذکرکرد ٭ که هرکه زبوررابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ٭ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد ٭

تمامی بینندکانم مرا استهزا میکنند عبوسی بلبها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه اورارهایی دهد ٭ چونکه ازاومحفوظ است ٭ سکان مرا احاطه نمودند ٭ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ٭ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ٭ وبجهة لباسم قرعه انداختند ٭ وازاین قبیل درذیل کلمات اززبورآورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور ازربان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را ازقول عیسی شمارند ٭ یعنی آنچه بپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود ٭

﴾ وجعلواله من عباده جزأ ان الانسان لکفورمبین ﴿

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك ازاین کلام بر واقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم باآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیق بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند . وبنابگفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بیجایی برما دادی وما را قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان باآنجناب مقصوداست . کسانیکه زمان ظهور پار قلیط را دریا بندو یا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا هرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد
و تمامها عبارات وتفاسیر آنهسا را شنیدی واضح وآشکار است ٠
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ٠ زیرا که روح را جسمانیان
نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست ٠ که معلم وهادی هر قومی را
از جنس ونسخ آنقوم باید باشد ٠ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند
پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾
﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنند گان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره را بظهور روح القدس که میگویند درروز عید الخمسین
بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند ٠ چنانکه در باب دویم از اعمال
حواریان نوشته‌اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض با بشارت
ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴿ ۱۸٦ ﴾ میگوید که درهیچ
جائی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ٠ ونمیدانم
مقصودش ازهیچ جا چه چیزاست هرگاه دراصطلاح وکتب ومؤلفات
خودشان می گوید ٠ راست است همچنان تعبیروتسمیه نباید درآنها
باشد ٠ واگرکتب الهیه رابگوید همین آیات یوحنا حاضراست
که آنجناب رابروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود
ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگردر حضرت خاتم رسل
وصاحب ملکوت الهیه ٠ واگر مقصودش کتب اسلامیان است
که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبرخود شان نگفته اند از راه
بی اطلاعی ازکتب وعقائد اسلامیه میگوید ٠ راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلق ازروحانیان از یمین
عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است واز سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾

﴿ اول من ذاق من حدائقنا الباکورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیزرا بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند • وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان درامر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیکر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید درآینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است • واینگونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت • رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت • وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعـال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام . ومع ذلك در امر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند ویکدیگر حمل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که در پیغمبری وتأسیس شریعت وغیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است . وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه از تنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است . ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالهٔ شبههٔ ﴾

در خاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنهـا را من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند . ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد . این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ١٨٩ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فارقلیط مقصود تمام نشد واین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او را عظیم میشمارد ۰ وچنانکه گفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید ۰ لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبررا بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد ۰ ودر همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سر مار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ وبا اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ وبا اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور بانصاف عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد ۰ مگر برادر پسر شیطان باشد وبخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بر هوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

از انجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که تو کیستی شهادت او چنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ او اقرار کرد وانکار نیاورد وگفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون تو کیستی تو ایلیا هستی گفت نی تو آن پیغمبر هستی گفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس تو کیستی که برفرستندگان خویش جواب بریم درحق خویش چه میگوئی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اگر تو مسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چگونه تعمید میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وگفت من با آب تعمید میکنم اما در میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعد از من خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است ۰ دیگران گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر توریة نگفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد ۰ آنگاه درمیان جماعت درخصوص او اختلاف پیدا شد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبار کتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که در اینگونه مقامات محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت از او تعبیر میکردند ۰ ومیگفتند ای یحیی حال که تو مسیح وایلیا وآن پیغمبر نیستی چرا تعمید میکنی ۰ و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیا آنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ۰ ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او و بازکردن بند پاپوش او نیستم ۰ واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی درآنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت بازکردن بند پاپوش او را داشت ۰ سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست ۰ ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند ازپیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیگاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند ۰ سخن ازبشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست
انجیل فارسی راخواستم وباب اول وهفتم آنرا بازکرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند ازانجیل کشید ۰
ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری
وپروتستان بودند ۰ وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبورکه ازاوراق تازهٔ او بود نهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شدکه نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبرهستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبرنیستی *
درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی بادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رائحهٔ
ازآنچه شما میگویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتوربرکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده وبشما جواب
بدهم ۰ گفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن راتووهمه
حاضران ازروی انصاف برای من بیاورید وپس ازآن تاریخ
بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان
نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت ودرمعیار گذشته ازانجیل آوردیم ۰ که آنجناب گفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است ۰ ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ وپس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهسا را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنگونه تأویل کنند کان دانستی ۰ غلط گویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که ازانجیل یوحنا بآن تمسك جسته وگفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات دراصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمید یافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا گانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی درحق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی در الحاق بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وگفت ۰ اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد ازمن خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت ۰ معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است ۰ نی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند و کم گذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنگاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند و باهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداگانه بود و مسیح او را بسیار تمجید کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسید ۰ ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد و در اینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول و متد اول بوده است و بالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود ۰ زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او براعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و معجزات نیاورد ۰ وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است و مؤلف باوصف آگاهی از دعوت و معجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعلیمات ودعوتهـا ومواعظ اورا تافصل هفتم بیـان کرده است
﴿ درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید ﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد
وشکر خدای را بجـای آوردند وکفتند که درمیـان ما پیغمبر بزرکی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) کفتکوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر کردید (۱۸) وتلامیذ یحیی
از جملهٔ این وقایع با آن جنـاب آکاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دو کس از شاکردان خود را نزد خود خواسته آنهـا را نزد عیسی
فرستاد وکفته بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه
منتظر یکی دیکر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
وکفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وکفت آن کسی
که خواهد آمد تو هستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفا داده
وچند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان کفت
بروید واز آنچه دیده وشنیدید یحیی را آکاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند ۰ وزمین کیران راه میروند ۰ ومجذومان از علت پاك
میکردند ۰ وکران شنوایی میکیرند ومردکان زندکی میـابند ۰
وبیچـارکان را انجیل آموخته میشود ۰ یعنی یحیی از این کارهـا
میداند که من دعوی آنچنـانی ندارم وبکار بشـارت وتعلیم پرداخته
مقـدمات کار را ترتیب میدهم ۰ واینهـا همه از ترجمه هایی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك
میکوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نکفت ومعجزات نمود *
پس رای شخص هوشمند در الحـاق بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصـل اول انجیل یوحنـا که مؤلف بد آنکونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك واشتباهی باقی نماند *
اکر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستیم وسراپای کتاب مذکور ازاین قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او بر کشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او ۰ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در اینباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ۰ وپس ازاین سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بامر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد ازمن کفت خواهد آمد غیراز عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته تجمج درقبول این سخن داری ۰ ولی مارا بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما راستی نوشتیم وراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ۰ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه در معیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل رانیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اکر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بربندکی او نیستم بعد از من خواهد آمد وپیش ازمن هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را میگفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزد او ایلچی فرستاد ۰ وگذشته از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی ۰ ودر جرگ تلامیذ واصحاب او نمی آمدی ۰ ومردم را بسوی او نمی خواندی ۰ وحضور در خدمت اورا مغتنم نمی شمردی ۰ وخاکپای اورا نمی بوسیدی ۰ چه میگویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بگفتار دم * نکو گوی اگر دیر گویی چه غم ﴾

﴿ در آیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را از قول یحیی گوید ۰ درهنگام وعظ می گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات از کتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند ۰ واکثر آنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند ۰ وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها است ۰ واگر موازنه بشود باخباری که انجیلیان از توریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود ۰ اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراك هوشمندان باید کرد واز ایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

یکی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاک ۰ بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم ۰ واگر باور کنی بی مسوده نوشتم ۰ وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم ۰ ومع ذلک امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد ۰ ونواقص آنرا بهمه جهت بعین توجه خویش تکمیل نمایند ۰ ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

﴿ مناجات ﴾

﴿الهی﴾ آنان که ترا یافتند چه گم کردند وآنانکه ترا گم کردند چه یافتند * ﴿الهی﴾ دین تو استوار است مارا بر آن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن ۰ ﴿الهی﴾ دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان گوییم ۰ ﴿الهی﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است ۰ دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای ۰ ﴿الهی﴾ ما خاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان ۰ ﴿الهی﴾ تو بخشاینده ومهربانی برما آنچنان کن که درما گفتی *

﴿ چه کنم باهشت منای جز آنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الأعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی ٠
امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی
از قواعد انس وعادات تأمل در این سخنان پاك از آلایش ناراستی کردی
٠ وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب گشتی وراه
خدا شناسیرا سراغ گرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾
برای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را بیاری خدا ویاران خدا
درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش از قرآن الهی
وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب گنجایش حال وسعت مقدرت
ده معیار استوار بیاوریم ٠ واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را
که در طی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته
در عید الخمسین خدا شناسی ویگانه پرستی عیشها کنیم وجشنها
نماییم وبارا دران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *
﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پروتستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (۲۲۷)
سخن از اوصاف پیغمبری آورده وچند آیت از قرآن که هرگز برمدعای
او دلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (۲۲۹) میگوید
از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است . ومانخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملكوتست بپردازیم . وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خودگفت که وحی والهام راعلامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود . واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای گذشته بجهة نمونه دانستی . اکنون درخصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه گفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعدازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که گفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مگریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم گذارند . وهمچنانکه یونان پیغمبرکه ذوالنون یونس باشدسه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز دربطن ماهی خاك مانده وآنگاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم . وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مگریك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعذرت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مکر در وطن خود ودرخانه خود ۰ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی
چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل
مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند
واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل
معجزه میخواهند حقا بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر
نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل متی بوراست ﴾
آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت
که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت واکاه بنهایت
کرسنه شد ۰ کمراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا
هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ۰ لکن اوجواب داد وکفت
نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط بامر کلامی
که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ۰ واین فقرات مفصلی است
تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای
بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای
دستهای خود شان ترا بردارند وپای تو بسنك نخورد ۰ عیسی باو
کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان
نکنی ۰ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جمله مملکتها
وملکوت زمین رابا وظاهر کرد واورا امر بسجده خودنمود ۰ وعیسی
اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید
عبادت نمود که چنین نوشته شده است ۰ آنکاه شیطان ازوی
دست کشید وملکها آمده خدمت اورا میکردند ۰ که این عبارات
آخری راملخصا آوردم *
ازعبارات مذکوره بنده کی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است
که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی وبشدت
کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن ۰ وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان را سراسر تباهی رسد *
﴿ ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾
انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدائی براینکونه کذاشته شده است *
﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾
صاحب کتاب راهمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند ۰ وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند ۰ واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع اباالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است ۰ راستی ازجنس اینکونه جسارتها که در راه کمراهی کنند سخت عجبناکی آید ۰ اینك دوآیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورده
﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾ ۰
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون* ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الاالله یقص الحق وهو خیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامربینی وبینکم * ﴾
آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *
مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید. در آیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *
الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند. وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *
اما ﴿آیت نخستین﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردید. ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم. وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های ما را زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم. وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد. لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست. پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *
بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿که معجزها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ❊ ایمان نیاوردند وآنهـا را در طغیانهای خودشان ترك
مینمایم ودر سر کردانی طغیان بسر برند ❊
ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند
همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید ❊
❊ ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شئ ❊
❊ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ❊
واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز
در جواب کفار وبت پرستان قریش است ◦ که گفتند اگر او پیغمبری
از جانب خدا است عذابی بر ما نازل کند ودر این باب استعجال میکردند
این است که وحی الهی رسید که ❊
❊ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ❊ تا آخر آیه ◦
وآیات دیگر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات
مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را
در اینجا برای ذکری بیاوریم ❊
از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس
از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود ❊
❊ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا ◦ اوتکون لك
جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا او تسقط السماء
کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا ◦ او یکون لك بیت
من زخرف او ترقی فی السمـاء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینـا کتابا
نقرؤه ◦ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا ❊ ❊
چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطـان ومانند آن بودند باینگونه
تعبیرات معجزه هـا خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی
فرمود ❊ سبحـان ربی ❊ منزه است خدای من از اینکه من او را
باملائکه برزمین بیاورم ◦ یا آنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای
شمـا کنم ◦ یا خـود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شمـا کردد ◦
مکر من بجزاز رسـالت وبشریت اظهـار مدعایی در حق خـود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت
* کازعمت * دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات
ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد ۰ وبدین سبب ازروی
امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی دوامر قرآن خواستند ۰ یعنی
پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی
وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون
تاقیام قیامت جمع بشوند ۰ مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه
که عجز خودرا دراین کار مشاهده کردند وخواستند که بمغالطه
وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است
قوت آن تحدی راکه درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید
بآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند ۰
وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

* والله متم نوره ولوکره المشرکون *

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود ۰ وخدا
ومقربان خدا که درنزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه درنزد
ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست
رفتارنتوانند کرد ۰ این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزو وکل فرمود
* ولاتتبع اهواءهم * وآنحضرت فرمودند * ان اتبع الا ما یوحی
الی * ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود * قل سبحان ربی هل کنت
الابشرا رسولا * منزه است پروردکار من آیامن بجزبشر
رسول هستم ۰ ودرآیت دیکر فرمود * ماکنت بدعا
من الرسل * نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما
بر سردار برآورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای
ایلیا چرامراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد
او میرسد ۰ وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اوو یا مانند اورا بدار نمی توانستند کشید ۰ ودر آن حال نیز قدرت برهر کونه رهایی ازدست آنهـا و بر هـلاك نمودن آنها داشت وتو نابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادة الله بر آن متعلق نشـده بود ۰ پس مانند یهودان نبـاید کفت که چرا معجزی که ما در نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبـیا نیـاورد ۰ وچرا کفتند که بجز عـلامت یونس بن متی معجزه برمن داده نشـده است یاآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهـار آن وبیان معجزهٔ حقه که ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبذه وباستعمال علوم چهارگانه که لیمیا وسیمیـا وریمیا وهیمیـا است آورده میشود ۰ ودر تحقیـق اطوار واوضـاع وحقـایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیـه وظلمانیه کذاشته شـده است ۰ وهمچنیـن اخبـار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه ویاشیطانیه میشود ۰ ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند ﴿علماءامتی کانبیاء بنی اسرائیل﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفـات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشـابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که از اهل وحی وشـهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ۰ ومارا باینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اسـاس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بحواجمال برای ارباب الباب کـفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی و خداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب و بیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هو یداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که در مرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه و بیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که با انبیاء عظام در قرون ماضیه داشتند توانند فهمید ، واز طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی و کرامات ومعجزات عیسی بچه گونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

* چشم بداندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش در نظر *

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او همچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آگاه نیستند ، از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندگان حقیق واز اسرار مخاطبات دوستان و یگانگان و از نکات عالم وصل واتصال نیزبو یی نبرده اند ، پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند و یا از پرشدگان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود ، حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان و یا معلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی ، ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمستر تدبری معلوم است ۰ ودر اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم ۰ سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود ۰ یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است ۰ واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی ۰ واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ❊ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ❊

❊ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ❊

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرگ شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

❊ معیاردویم ❊

سید بزرگواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی دررسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (۱۲۵۸) هجری درارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند • دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرموده که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

❊ وفیکم والا فالحدیث مختلق * وعنکم والا فالمحدث کاذب ❊

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد ❊ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند ❊ بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما • پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واواشرف انبیا است • پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد ❊ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد ❊ واوحی وموجوداست وبآسمان چهارم بالارفته دربیت المعمور جای گرفت • واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین وبرانگیزانیدن زمین گیران وزنده کردن مردگان است • ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاترازآن است که نصاری کویند وما کوییم ٠
ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورا نشناختند واورا توصیف بغیر صفت
او کردند و بعلامت دیکر علامت ازا وآوردند کاهی اورا بخدایی موصوف
داشتند وکاهی ابن الالهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا
دانستند ٠ ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ٠
مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب را بدینکونه توصیف
کردند٠ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا
القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید
واورا کفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر
ودرشرف بالا ترازآن است که ما کوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ
رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن
وارد نیاید٠ ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت
محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت
آنحضرت باشد *

﴿ لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر
آمد ٠ ولکن معجزتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی
که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ
بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید ویا آنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت
ویا آنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند
مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است
که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است
باطل وسخنی است مجتث وزائل ٠ اما اینکه کفت محمد علیه
الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا
وآشکار تراز قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را
نتوانند آورد ٠ اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایند وکدام
معجزه بود عیسی را که تساوی با این معجزه کند بکجا مانده که اقویتر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بساهست که راه شبهه باز میکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مردهٔ تازه را زنده کرده اند . اگرچه آنچه بمعجزه عیسی آورد احیاء میت کهنه بود لیکن شبهات را بکلی برنمی دارد مگر بقراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هرکس از عرب آنرا استعمال میکنند وکثیرة الدور است . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایهٔ آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها ببعض دیگر واین سهلترین انچیزها است که برای هرکسی باشد . ومع ذلك که آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وگفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اگر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع گردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرگز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیراکه قرآن مانند انسان است هرگاه کسی توانست خلقی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواند شد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را ممکن ازاین کار نداشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جملهٔ معجزها در نزد آن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمر است تاروز قیامت . وکدام معجز از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
. که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته
از من شنیدی * کان همه آوازها از شه بود * پس از آن میفرمایند
پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت را وسعت نیست
ترا در انکار قرآن . زیرا که آن معجزی است آشکارا . واگر مراد این
امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و یك سوره از مانند آنرا بیار .
و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان
واهل جفر جامعه واز هر چیزی که امید یاری برای حصول این
مطلب از آن توانی داشت . اگر چنانچه آوردی مانند آنرا نبوت
آن پیغمبر را باطل توانی کرد . واگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ
رسولی را شریعتی برقرار نخواهد گردید . پس مطلق دین را باید
سلام گفت * ودین ودینداری را بخدای باید سپرد * واین
امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات ومصادمه
بر بدیهیات است *
اگر بر پیغمبر ما بر خواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه از جهت
این است که نبوت اینگونه اقتضارا ندارد . پس از روی تحقیق دانستی
که پس از اظهار معجزه همین * یعنی حکم جهاد وجنگ با کفار واهل
انکار * از مقتضیات نبوت است . وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص
وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این * یعنی بطلان باطل شدن
احکام مزبوره * معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود * واگر از جهة این باشد
که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . واگر
مبنای کار بر این باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
نبوت جمله انبیا باید باطل شود . بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد و سایر انبیا
از آدم تا بخاتم همه تزویج کردند . وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا
فرزندان واولاد بودی . وهمچنین است سایر احوال واوضاع .

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت ومانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که باتحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود وقائم نگردد . وگاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند بآوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی و پیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند . وگاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت در حوزه بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را از خود برنداشتند . واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . واگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنگ ریزه در دست مبارك اورا . ویا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را . ویا تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خاره ونماندن اثر آن در ریك نرم وخاك وگل را . ویا ارتفاع و بلندنمودن آنحضرت را از هر کسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ❊ زیراکه آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبند گان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید ۰ ورعیت رانمی رسد که برتری برحاکم خویش گیرد ❊ ومامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ❊ ویاجوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارک آنحضرت که با آن چاه انداختند ۰ ویاشکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا ۰ ویاخواموش شدن آتشکدهٔ فارس ۰ وفرورفتن دریاچهٔ ساوه رادر آن هنگام ویامانند آنهارا ۰ معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست ۰ پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که دراین امور مذکوره هست ۰ ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود ❊

❊ مالکم کیف تحکمون ❊

تاکی باحق وراستی عنادمیکنید واز حق وراستی دوری میورزید

❊ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ❊

واما سخن شیخ نصرانی ۰ که درخصوص معجزات گفت که یااز قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ❊ شق القمر ❊ کدام محال است درانشقاق قمر وبدونیم شدن آن ۰ هرگاه ازجهت این است که خرق والتیام روانیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلک جائز تواند بود ۰ وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد ۰ که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلک وتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد ❊

واین مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بآنها نماید ۰ که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست ۰ ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله يقول الحق وهو يهدی السبيل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند ودر دفترهای خود درج نکردند ۰ اگرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست ۰ پس میگویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت ۰ ودر این حال چگونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات اورا ۰ که هرگز منکر معاند نمیگوید وذکر نمیکند چیزرا که خصم او بسبب آن غالب شود ۰ واما تصدیق کنند کان نبوت او پس حقا نوشتند وگفتند وواضح نمودند ۰ واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونگاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی ۰ ونیز در قرآن مذکور است واگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اگر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرگوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند ۰ وچه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشاد کرد *

﴿ او ينزل الروح ابن مريم حاكما * في امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ وبها ابن موسى والجواد حفيده * وبها ابن موسى الكاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیگر توجه کنیم ۰ زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست ۰ یا این است که پروردگار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه ۰ وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال ۰ ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق ۰ مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند ۰ ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند ۰ بشریعت خود عامل است ۰ وعابد است پروردگار خود را وزاهد وتارك است غیر از خدا را ۰ رضای او را طالب است وبمولای خود راغب ۰ ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد ۰ واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیگر صفات امکان را ۰ ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید ۰ پس هرگاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغگوی وخبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد برگزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ❊
ولازم است حکم کردن براینکه آنگونه خارق عادات سحر است
وشعبده است ومخاریق وحیله‌ها وتمویهات است ۰ کهاز استعمال
علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود ۰ زیرا که ادعای او دلیل
بر بطلان او است ۰ وآنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
بر کذب او است ۰ بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل
نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
او بر آن ۰ پس شکی نیست در اینکه او کذاب وخبیث است ۰
وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبر سخن او ۰
واعتنا نمودن بچیزی از مرام او ۰ ولازم نگرفته است که این مرد
جامع باشد جملهٔ اوصافی را که در وجه ثانی گفتیم ۰ بل هر گاه یك
خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او واعراض
جستن از او والتفات نکردن براو کفایت کند ۰ زیرا که دعوی او را
دلالت مستقله بر ابطال او هست ۰ وهرگاه از قسم نخستین باشد پس
موجود بودن صفات حسنه در او وسمات وعلامات حقه برای او
در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن
خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد ودانسته
شود که خدا او را فرستاده است ۰ بعلت اینکه در اخلاق وآداب
او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات ۰
وبمطالبهٔ خرق عادات اگرچه بزرك وعظیم باشد ۰ زیرا که آن را
از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردگار او بوی
عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ❊ چنانکه
عیسی گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
که مرا فرستاد ❊ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند
کرد اگرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد ۰ پس هرگاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید * یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است واگر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید * پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است • وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغگوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل نماید • زیرا که هرگاه اواز جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نگردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وبسر خود گذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرگز این کارها جایز نتواند بود *

واگر گوییم که احتمال سحر درهمچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود • میگوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری گردد • ولازم آید که خدای سبحانه بندگان خود را در حیرت وگمراهی گذارد • والحاصل هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید • لازم است که قطع وحکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك • وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

دریاب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش • وبسوی راه حق سلوك نمای اگر طالب آن هستی • که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را • واگر انصاف بدهی وگوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرگز محتاج بچیز دیگر نخواهی بود • پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه در امر ادیان باختصار نوشته اند و ما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم ۰ وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت ۰ وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گوئی آنها ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد ۰ وتواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عند الله الاسلام ﴾

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست گوش شنوا میداشت ۰ ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح توحید است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم ۰ ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوص نوشته اند ۰ ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یا روح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندکان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اکر مراتب خلقت وطبقات سلسه های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی ۰ خواهی دانست که وجود تو چکونه کوهر کرانبها است که بخاك وکل آلوده اش کردی ۰ ودل تو چکونه آیینهٔ جهان نماست که بزنك آلایش جهان مکدرش داشتی ۰ روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی ۰ یك کوشه از آیینه را پاك از که ورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است ۰ ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنکام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد ۰ پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها بنماید ۰ واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند ۰ وچون آنهارا هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین • در منزل
نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید
برای ایشان بیان وتعلیم فرمود • وقرآن درآن عالم انوار نوری
بود لامع وضیائی بود ساطع • درهیئت انسانی کامل الشخص
ودردست خویش عصائی از نور داشت • واهل آنعالم جمله بدینحال
وصفت بودند • وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود • پس بتعلیم
لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند • وفهمیدند بقدریکه
استعداد داشتند وبهرگونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد • پس ازآن عالم
بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب همچنین نیز بعالم ارواح آمدند •
وتاآن عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾
برامت مخفی بود • تاآنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را
که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم
نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیگر باآفریدن خدای
واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت
از خلقت تواند گفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را
براو تعلیم ویادمیدادی که انسان را مالك وملك گرداند ومقصود
خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اگر یك
نادانی تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دورنیست بگوید •
﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم
قرآن فرع برخلقت انسان است • والحاصل تدبردرمعنی مذکورنموده
بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر
درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خود را از علم
کتاب برداشتند • درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند درآنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهسا بیان فرمود ۰ وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی ۰ وپس از این عالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن درآن عالم نور احمر بود ۰ که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تا بعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند ۰ وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند ۰ وقرآن در این عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید ❋

❋ سیاهی کر بدانی نور ذاتست ❋ بتاریکی درون آبحیات است ❋

وچون هر مرتبه از مراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند ۰ وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود ۰ این است که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود کردید ❋ چون درآن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ❋ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ❋ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان بودند ۰ وطالع دنیا سرطان بود ۰ ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود ۰ وجملهٔ اهل آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند ۰ تا آنکه بقتدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا ۰ تغییر در خلقت انسانی حاصل آمد ۰ وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد ۰ ودر او ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی ۰ وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی ۰ وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاد در قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد ۰ زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آنهادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر * صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی * بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تاآنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل کردید باوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرائات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اند بیان کرده اند ۰ وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نگردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد ۰ یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد ۰ ویا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل ومکانی داشته باشد ۰ زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه دوهر آن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرگ وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریک را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیر استحقاق رسیده است ۰ ومحض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شما دراینجا آوردم اگر استعداد دارید وخواهان هستید اینک کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشته‌اند وبیان میفرمایند ۰ خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزرگوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی از اسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التورية وال * انجیل بل هذا القرآن المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاک نوری بود ازانوار قدس در تحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است ۰ واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهر وهویدا گردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای باریک ولطیف را نتوانند کرد ۰ برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب رابا دراک ما نزدیک نماید ۰ نمی بینی درخت میوه دار بزرگی را که شاخ وبرگ ومیوه های آن ترا بعجب آورد از یک حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرگ وثمر رادر آن نتوانی دید ۰

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل
گردد چگونه درغیب شیر بود ۰ ملاحظه کن پنهان بودن صورت
انسانی رادرباطن نباتات واوراق وبرگها ومیوه هاودرختها وحبوبات
وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس
وکیموس ودرعروق ورگهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود
ونطفه در رحم مادر گردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام
شود پس ازآن بمقـام اکتساء لحم رسد وآنگاه بعد ازظهور دراین
صورتهـای گوناگون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبـارك الله احسن الخالقین ﴾

الحـاصل اگر دراین نامه بخواهیم کمی ازاوصـاف ومقامات کلمـات
الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای
آن ونه اهل را استعدادی بدآنگونه مشهود است *

ای گروه پروتستان وای برادران هوهای نفسانی چرا زحمت کشیده
بیهوده اتلاف زندگانی را درتألیف کردن آنگونه کتابهـا میکنیـد ۰
پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید
واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید ۰
معلمان و واعظان دراطراف میگمارید بخیـال اینکه یکعوام بیچاره را
غرور دهید وگـول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید ۰ چرا
مینویسیـد وترجمه میکنید اینگونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان
است ۰ اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبـدالله قرآن را خود
ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است ۰ ومیدانیـد که اعظم
معجزات که اسلامیان بدان توسل جویـنـد قرآن است ۰ ومیدانید
که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تر از قرنهای گذشته است ۰
ومیـدانید که مردم بنـدگان درهم ودینـار هسـتنـد ۰ ومی بینید
که دشمن ملت اسلام غیراز شما همـه جای دنیارا فرا گرفته است ۰

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی و روزگار از طرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید ۰ پس چرا
اتفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید ۰ ملتهای مختلفه را
جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جویید یاری بخواهید ازعرب
وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند
قرآن بیاورید ۰ ودروغ آن پیغمبر اظاهر سازید وحجت اسلام را
باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید ۰ ودین محمدی را
رسوانمایید ۰ وهمینکه این کار شما صورت کرفت یقین بدانید
اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود وسایرین
بالطبع تابع خواهند شد *
چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا بکدفعه
بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك
کله بان نمی سازید ۰ لکن این نکته را هم بشما بکوییم که کله بانها
نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *
ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید
که مینویسد مزدار نام کفته است که ممکن است کسی مانند قرآن
کلامی بیاورد ۰ حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفه
اورا که میکفته است خدای راد روغکویی و کذب ومانند آن
جایز است خود میداند ۰ ومیداند که این تجویز کذشته ازاینکه
مفید محال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل
خوداو و برادران اومانند این سخن را نیز توانند کفت ولی کفتن
تاکردن دوتااست ۰ ومانند این است که مثل من کسی بکوید
من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را
اژدرها سازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی
وچکونه ؟ *
میکوید فلان انکلیسی کفته استکه مقامات حریری ومقامات
همدانی افصح ازقرآنست ۰ وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی
درمقام انصاف وحق شناسی تکلم بآنکونه سخنان را جایز نتواند

دیده خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمالی دانستی راه ابطال پیدا کنند *
الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند * که من برهان محکم ومعجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند * هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد * پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید وازپیعت وتبعیت بشر بدوری جویید * وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم * وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید * که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت کیرد واستحکام پذیرد * ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود * بی دینان وملحدان را بازار کمراهی واضلال کساد کردد * جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند * وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا کیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید * وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود * ملکوت خدای چنانکه درآسمانهااست دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد * ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید * واکر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گمراهان جهان وبجمله بت پرستان و بی دینان وجاهلان براو زار انکار وکفران شما افزوده شود ۰ ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیان و برخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی در تفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیر آن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که در قرآن از معجزات نبویه مذکور نگردیده است واین آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد ۰ پس سخنی است منافی بالانصاف وموافق با بی اطلاعی ۰ در صفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد ودر تفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد ۰ ومزهٔ کار در این است که عبارت کشاف را بتغییر وناتمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار برد ۰ وما عبارت کشاف را تنها در اینجا نقل کنیم و باقی سخن را بادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زاید است ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است در رد بر آن قرائت حذیفه که وقد انشق القمر گفته است ۰ یعنی ساعت نزدیك شده واز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شد چنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقد جاء البشیر بقدومه ﴾ امیر می آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم او آمد ۰ واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك
کردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبرشما بدونیم شد ۰ تمام شد ترجمهٔ
زمخشری ۰ اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان
الحق مذکور نماید و به بیند چه میکوید و بفهمد چه القامیکند *
ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید
که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت ۰
زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا
ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان
آیتی ظاهر کردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب
بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر
نتوانند ساخت ۰ نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در
این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است ۰ واکر پروتستانها
ورفیقان ایشان برخلاف ما کویند جواب آنها با خدای توانا است
وما را بجز این نیست که این سخن زو رایشان را نیز بسائر سخنان ایشان
عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسر نمازهای لرستان ﴾

بامزه تر این است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در
خود آیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی پرسید که ترابآیین پروتستانی خودت سوکند
میدهم هرکاه در قرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
وواضح وآشکار این معجزو دیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
۰ آیا نبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند
که شق القمر ومعراج وسایه نداشتن وتأثیر نکردن اثر پای مبارك او درخاك

ور یك وجا کردن آن در سنك خاره و مانند آنها معجزات آنحضرت است
وباید قبول کرد ٠ شخص تراکه مؤلف آنکونه میزان الحق
هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم باینکه کفار بدیدن
آن آیات واضحه و بدیدن معجره بودن خود قرآن جحودوانکار کردند ٠
کفار این زمان بشنیدن سخن از آنمعجزات چکونه ایمان آورند
مکرآنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند ٠ و روح قدسی
بدلهای ایشان بدمد و پرده را ازدلهای ایشان بردارد و چشم و کوش
ایشان شنوا و بینا کرددپس ازآنکه کور وکر بودند *
﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾
درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾
تفصیل دیکردر ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین
الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد ٠
نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین
محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه
چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند ٠ ومیکویند
که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار
مباحثهٔ ماباقرآن است وبیان معجزه باتفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم
نه از احادیث ٠ تا آخر سخنان او که براین بنیان سست خویش
متفرع ساخته است *
ودرصفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست
درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی
و عیسی وحواریان و غیرهم درتوریة وانجیل بتفصیل بیان
شده است *
اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در
این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور شویم ٠
که این بیچاره ازوضع انجیلهای خودشان غافل شده اند ونداسته اند
که اکرانجیل حاضررامعتبروصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود ٠ وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنهسا یعنی
با انجیلهسا ونامه ها ورساله ها وغیر ذلک است شساهد صسدق براین
مطلب است ٠ وواضح است که ﴾ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴿
ودیگران آنها را در بیان سر کذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب
نوشته اند ٠ اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتاد وهفت انجیل
منسوبه با آنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنند کان راستین
ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروک وغیر مصدق است
می آوردند واستشهاد میکردند بازوجهی در این کونه اعتراض
میتوانستند داشت ﴾

﴾ درهمین انجیل لوقا درفصل نهم ﴿ نوشته اند که عیسی بدوازده
حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند وتبشیر
نمایند ٠ ونیز هنکامیکه یحیی شاکردان خودرا نزد مسیح فرستاد
وازحال او خبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت ٠ انجیل را
به بینوایان وعظ میکنیم ٠ ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینقوله
سخنان وارد است ٠ پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح
آنرا تعلیم میکرد یاشاکردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین
انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلک است ٠ که بالاتفاق جمله آنها بعد
ازمسیح علیه السلام نوشته شده است ٠ ویقینا درآن انجیل
که عیسی را بود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یا معجزات او نبود
مکر بعضی ازخطابات الهیه ووعده هایی که درخصوص او وایمان
آورندکان با آنجناب بود ٠ واخبار از کذشته وآینده وازقصص انبیای
سلف وانذار از ترک دین وشریعت ٠ ومواعظ ونصایح وآداب
واحکام ظاهریه وباطنیه ٠ واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی
ازقبایح اعمال وبیان مشکلات آن قوم ٠ والحاصل جملهٔ آنچیزی
که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع امور واسباب اصلاح امت توانستی
بشود در انجیل اصل بودی ٠ واین سخن راهیچ منصف آکاهی
انکار نتواند کرد ﴾

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند و اطوار امتهای ایشان و آنچه را که بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید و بیشتر اشعار بر آنها در مبحث نسخ شریعت کردیم * شش کتاب است * که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و بیک روایت یکصد و سیزده کتاب است که نوشته اند ۰ تمامی آنها توابع صحف و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان * آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد * علیه و علیهم السلام‌اند و قرآن اصل واس واسطقس است برای صحف و کتب منزله چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان معجزه‌ها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد ۰ و هیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد و کتابی که از جانب خدای یا از جانب پدر با و میرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی از او ظاهر میشود ۰ باین معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من تو فلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی ۰ یا پسر گوید من در فلان وقت و در فلان مکان فلان نابینا را بینا نمودم ۰ از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کوپال و نطق و مقال این طایفه را یعنی منکران دین مبین را که می بینی و میشنوی وقعی و عظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده مینمایی ۰ و چون تأمل کنی و تعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند و بس ۰ بعینه حکایت آن نسناس است ۰ که زیرکانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بیچاره را بردند و آن حیوان را ترک نمودند ۰ و هرچه تاجر گفت این خدام

تو کجا رفتند آنحیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • ببرند
و به بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *

این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین گردید کلماتی از گذشتگان بدست
آورده ونام آن را انجیل وتوریة گذاشته اند • و بقول خواجه
نصیرالدین آنقدر گفته اند که گویا برخود شان نیز مشتبه شده است •
وهر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته
خود شان میجویند • وبآن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان
درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میگویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل
یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
برسه گونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات
برسه قسم است • گاهی خدا راجسم کنند گاهی کبوتر سازند
گاهی بدار کشند گاهی شراب میثامند ومیخورند وگاهی نان میکنند
وهضم میدهند گاهی خدارا پسر یوسف نجار میسازند گاهی تواید
اورادر آخور میگویند • والحاصل از پریشانی ایشانم پریشانی پیداشد
وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
که آخر شب است واول صبح *

اطف السراج فقد طلع الصبح

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانهٔ اسلام در آغاز دین
وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است
درغلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون
دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر
توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه
اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین
وآیین دانسته شود • وازین است که بزرگان دین مبین فرموده اند *

اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحید له •

کلمهٔ توحید

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا ۰ بجهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتها را ازجهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود که فرمود ❊

﴿ قولوا لااله الا الله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و پی بحقایق وارواح میبردی ۰ وبیانات اهل حق را درک مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیا موجود است یا ممکن و یا مستحق للعباده ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است و بیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ دربیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت آن چیست و وجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ دربیان فرق مابین لااله الا الله ولااله الاهو ﴿ پنجم ﴾ دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ دربیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود ۰ ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بر بحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنها نیست ❊

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

باجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب باینزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت نتوانددیافت . وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی که کرده اندهست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا اینزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنهـا که هیچکدام ازنوشتجات ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق بجملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهـان کرده اندبعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیـان آنها وباین انجیلها پیدابودودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقـدر راه گفتگو بازاست که یکی ازاین اعتراضات تنهـا درموثق نبودن آن روایات کافی است . عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینگونه روایات دراین مدت طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبد انگونه اختلال ظـاهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح ازهرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمـه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد . وازا ینطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوارتوحید وبیانات خدا شناسی . واوامر ونواهی اوبی برهـانی ازخارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه وداعهٔ اواست ۰ وجملهٔ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتقدین بدابید در این زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفهٔ نوظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مزوره از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند ۰ ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرده ۰ پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ونمیفهمی آنچه را که باجمال برای تو میکویم باآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی * آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات ۰ درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر کردید وظاهر است وظاهر خواهد شد ۰ درنزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است ۰ واما نسل شریر وزنازادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را درخصوص معجزات عیسی یهودان چه کونه میکویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار خود برمعجزات پیغمبر ما براطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم ۰ در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان شد ۰ ودر احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصيل آمد ۰ واكر از معجزات ديكر انبيا چيزى باقى نماند مكر روايات وحكايات بحمدالله تعالى اعظم معجزات پيغمبر ما عليه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحى وناطق است *

﴿ ميفرمايند ﴾

وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين *

قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لايأتون بمثله ولوكان بعضهم لبعض ظهيرا *

ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا كبيرا *

﴿ معيار ششم ﴾

پروتستان صاحب كتاب سخنى ديكر دراعتصام آورد كه ضعفاى نادان را بلكه مغرور دارد وحاصل آنكلام چنان است كه اخبار قبل الوقوع در قرآن نيست ۰ وتحقيقات غير منصفانهٔ خود را منتهى ميسازد براينكه درهنكام وقوع سستى وضعف درلشكر اسلام در غزوات آياتى را كه دلالت برغلبهٔ اسلاميان ميكرد مياوردى كه بدان سبب دل آنهارا قوى كرداند همچنانكه هر جنكجوى لشكر كشى ازاين كونه تدبيرها در هنكام قتال وجدال بكار ميبرد * اين مطلب نيز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سبك دين وكتاب والهامات الهيه وياخود هواهاى نفسانى آنها را بنوشتن وكفتن اين كونه سخنان واداشت ۰ اخبار قبل الوقوع باجمالات وازكارهاى عمده در قرآن است ۰ وبتفصيل دراحاديث معتبره وصحيحه كه جهة صحت آنها راكفتيم مندرج است ۰ اقتضاى حكمت خدا واسرار الهيه ومصالح تكميلات وسنت امتحان واختبار در تمامى ازمنه واعصار درمخاطبات خداى باپيغمبران خويش چنان بودى ۰ كه از امور معظمه

و یا از واقعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة
وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها ووقایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح
دارد که دراینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندگان
که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی . آیانمی
بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباین پدید شده ونبود مگر از تأویلاتی که در کلمات
والهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *
ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *
﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس
گفت که اگر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنگاه این مطلب در میان برادران شایع گردید *
﴿ پیلی ﴾ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را
در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳)
میگوید . غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها
امیدوار بر نزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیگر قبل از اعتراض
بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت .
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است واثبات سهو وغلط را
بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *
الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنگ است واقبال بر سخنگویی
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر کفتیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرک یعنی آلت ادراک از جنس آن مدرک باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنک آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد وجدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت را براو دهد بجز جاهلان و برادران شر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر از توریة خود تان آکاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینکونه اخبار داله بر فتح ونصرت داده شده مکر در فصل (۲٦) سفر لاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شما بر افتند. وپنج کس از شما صد کس از آنهارا غلبه کنند وصد کس از شما ده هزار کس از آنهارا مغلوب سازند. ونیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما بر افتند. اکنون اکر کسی بکوید که موسی خود اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنک مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میکوید. از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. از عیسی که معجزات خواستند وکفت ﴿ بر من معجزه داده نشده است مکر علامت ذوالنون یونس ﴾ در آنجا کفت که شما قرائن استدلال بر صافی هوا وخوبی آن یا بارندکی خواهید کرد یعنی اکر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که از روی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی خبرداد که هیج خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال بیش آیت کریمه نازل شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجد الحرام داخل میشوید وسرهای خود را امیتراشید یعنی اعمال حج را بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم شدید *

درآیت دیکر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیبر از ممتنعات بودی . وازغنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که عبارت از کیفیت فتح خیبراست پس از مأیوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آکاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند ﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾ ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند حامل خواهد بود . که ناکاه آنحضرت از راه رسید ودرچشم مبارك ایشان رمدی بود . وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق اسلام را بر دوش پاك نهاد . وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را که عظمت وبزرکی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت . که چون برزمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنکاه مصراع

بابِ را آن بابِ مدینهٔ حکمت و علم بقوت ید اللهی گرفت و در میان خندق در هوا ایستاد ۰ و لشکر اسلام را بدان سوی گذار داد ۰ این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای از آن سرور ظاهر گردید *

چنانکه میفرماید

* لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم ۰ و اینکه فرمود و کف ایدی الناس عنکم مقصود همسوگندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافلهٔ شام و حجاز بود که فرمود * واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین * که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی و آن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

در آیت کریمهٔ * الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم * تصریح فرمود براینکه روم در ادنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند ۰ و پس از آن در اندک زمانی بر فرس غالب آیند ۰ چون فرس در آن زمان مجوسی بودند و رومیان عیسوی بودند و مغلوب شدن اینها بمشرکان مکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسیین امیان هستیم و کتاب نداریم و بزودی ما ۰ نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند ۰ و آنگاه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تا آنکه فرمود ﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است و بیا با تو کرو کان بندیم ۰ که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شد ده نفر شتر ماده من بتو دهم و گرنه تو بمن عطا کن ۰ صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی کرو کان با ابن ابی خلف داریم ۰ فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است و بموجب آنجناب بریکصد نفر شتر ماده نه ساله با پسر ابی خلف رهان بست ۰ و او پس از برگشتن از غزوهٔ احد فوت کرد و در سال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد ۰ و خلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شتر را گرفت و بامر پیغمبری آنها را تصدق کرد * واز اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود و اکنون نیز در نزد اهل ادراک و آگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ۰ و همچنین از خبرهای کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است * ﴿ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ * همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست و خلیفه‌ها و جانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم و صاحبان ولایت و سلطنت الهیه ۰ و برقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تا آخر ترجمهٔ آیات ۰ واگر کسی در خصوص معجزات و آیاتی که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله و تواریخ مضبوطه که در بیان معجزات خاتم انبیا و جانشینان آنحضرت است نماید ۰ وعلی الاجمال باید دانست که بجز از اهل عناد ولجاج احدی از خردمندان در حقیت اسلام و کلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *
﴾ قد تبین الرشد من الغی ﴿

﴾ معیار هفتم ﴿

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن
که در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده ، و گفت
که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است ، بدان طریق که هر لذت
وعیش وعشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل با آن کنند
در آنجا یافت میشود ، و واضح است که امید بچنین بهشت دادن
آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی
قوت وقدرت میدهد ، واینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی
نیست ، ودر این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض
از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه و بی خبری از موارد
کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت
از معانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *
وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۱) و (۳)
کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه وناراست
خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل
سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *
اگرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن
الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز
هستند وبودند وخواهند بود گفته شد ، جواب تمامی اعتراضات اواست
وبا وصف آن محتاج بهیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد ،
ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق وسزاوار
بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیه
مقصود مجملا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا
که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا
وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح
برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای
میکنند نتواند بود ۰ اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مشنا ومجموع
شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید
آنهارا بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یا فرقه از عیسویان مردود
بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *
بدانکه مشنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای
کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میگویند از جانب خدای درکوه
طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا کردید ۰
وموسی بهرون تعلیم کرد وبیوشع والیعازار آموخت واز ایشان
بانبیا رسید ۰ ویدا بید رسید بیهودا حق دوش *یعنی مقدس* واو
در قرن دویم میلاد مسیح درمدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد
کاکنون درنزد یهود معمول ومعظم است ۰ واین کتاب مشنا را دوشرح
نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیگری را دربابل درقرن ششم
از میلاد عیسی ونام این شرحها را * کمرا * نامیدند یعنی کمال
که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح
دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا * طالموت * گویند *
این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب در این
دشمنی علاوه بردلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون
نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او گرفتار
شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است
واقع بوده است *
بدین سبب نباید بیک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد ۰ وچون
چگونگی بهشت وفرشتگان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر
اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر گناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم درجایی که آب نباشد وروزه داری ٠ وتبیین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است ٠ وهمچنین بعضی ازحکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح برآنها شد ٠ ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست ٠ پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ما موافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا باآنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید ٠ همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهرقرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد ٠ وهمان استنکار ظلمت مر نوررا موجب ساری بودن کدورتها ونادانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستورماند وراه خدا متروک وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند ٠ اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصودالهی نمی کشیدند ٠ وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فراگیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود ٠ به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد ازمسیح چهها کردند ٠ یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان باخبار وروایات صحیحه ترویج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند ٠ عیسویان ومعلمان درغگوی وکراه کنند کان بامید ریاسات وبزرکیها علم دعوت را برافراشتند ٠ ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند ٠ وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامهها برپا کردند ٠ مجوسان درآین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند ٠ وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

کتابیه آنهمه هرج ومرج آنهـا را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتنـد ۰ تاکار بجایی رسیـد که از دین وشریعت بجز ازاسم چیز دیگر باقی نمـاند ۰ وآنگاه هنگام پیداشـدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیرشد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسـی در رسـالهٔ خود میکوید ﴾ همچنـانکه درمیـان قوم پیغمـبران دروغکوی بودند درمیان شمـا نیز معلمـان دروغکوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان سـاخته خود شان بجای امتعه کذارند *

مبنای ڪـار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست ۰ ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیکراهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است ۰ پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت ۰ وآنچه راکه مخالف باآیین توحید حقیق وناﻻیق بحضرت احدیت ومقربان درکاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنهـا را مردود وغیرمقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تنـاسب مـدرك راباهدرك اسـاس ادراك خویش کن وازاین یك باب هزار درازعلم را بروی خویش کشوده دار *

کلام قـدیم الهی که بتوسط خلیفـة الله علی العـالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است ۰ بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند ۰ واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح میفرماید واز اطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آگاهی میدهد *
یك کلمه جامعه سخن میگوید وشنوندگان بلغتهای گوناگون هرکسی بلسان خویش معانی آنرا درك نمایند واهل ادراك را درایی معنی عجب افزاید *
آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لسان آتش محبت واز اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد ۰ وآنهارا پرنمود وبسخن گفتن آغاز کردند ۰ وهرکس از حاضران سخنان ایشان را می شنید وحیران وتعجبناك میگردید ۰ ودر اینباب سخنان می گفتند وبیگانگان استهزا میکردند ونسبت مستی وابایشان میدادند ۰ جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه گرشد *

﴿ هردم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنندگان بر آن را مشاهده نمایید ۰ وبدانید که ایشان همان استهزا کنندگان بر روح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *
این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیش گرفتگان واپس روند وبسی از عقب ماندگان پیش گیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *
گمان نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بمعنی درحق کلام خدای اذعان

آوردند *

﴿ وكل يدعى وصلا بليلى * وليلى لاتقرلهم بذاكا ﴾

الحاصل چون (ميزان الحق) سخن از بيانات قرآنيه كه درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنهااست بميان آورد ولازم بود از اطوار معانى كلام الهى شرحى دراين نامه آورده شود . ليكن حيف ازآن معانى است كه بكوش مستمع بى انصاف برسد وموجب مزيد حيرانى وجهالت اوكردد بل بر تمسخر خويش بيفزايد . مع هذا براى نمونه تنهايك لغت را درخصوص آيتى ازآن كلام حى وقيوم براى تو بيا وريم تاآنكه بدانى روح القدس ازمنطق حواريان چكونه بيانات كوناكون را آشكاركرد *

بيچاره مؤلف ازاسلاميان شنيده كه قرآن هفت ياهفتاد معنى باطنى دارد . وچنان دانست كه اكريك معنى را بكيريم معانى ديكر غير مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعارى براين مطلب كرديم واكنون نيز كيفيت ذووجوه بودن آراكفتيم . واضح است كه جملهٔ معانى غيرمتناهيهٔ قرآن كه كليات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واكراينكونه نباشد كلام حى وقيوم نيست *

اكرچنانچه آيتى درحق يك قوم ويايك امرى نازل كردد وبعدآن قوم بميرد وياآن امر بانجام رسد وآن آيت بسبب تمام شدن آن قوم باكذشتن آن امر بلامعنى وبلاحكم بماند . قرآن حى وقيوم نخواهد بود . ولكن قرآن حى است وشجرهٔ طيبهٔ الهيه است كه اول آن برآخرآن جارى است *

﴿ تؤتى اكلها كل حين باذن ربها ﴾

درآيت كريمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع الميزان ﴾ يك معنى ظاهرى تحت اللفظى براى اهل ظاهر است كه آنها بجز ازلفظ رانمى فهمند زيرا كه كفتيم تناسب درميان مدرك بامدرك لازم است ولى درنزد اهل حقيقت وروحانيان قواعدى درتفسير قرآن هست كه آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تا چه رسد با تأنی که از لفظ ولغت
وحدود کلمات آن آگاهی ندارند ٠ ونمی دانند اطوار آنرا از محکم
ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات
واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف
وحرفی را که بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه
ازآن مقصود است وبالعکس ٠ ومطالب ومقاصدی را که بعضی
از آنهـا دریك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر ٠ واطوار
ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنهـا منسوخ است وباقی آن غـیر
منسوخ ٠ وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیگر
بدیگران ٠ وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است ٠ وآیاتی
که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر وآیتهایی
که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس ٠ وآیاتی که مخصوصا
درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیگر
جانشینان پیغمبر دارد ٠ وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار
آنهـا تاهنگام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله
ومانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *
پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود گوش
عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید ٠ مگر آنکه گوش
حیوانی رافروخته وگوش مناسب بادراك حقـایق وارواح الهـیه
بیـاورد *
﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمـان پیغمبری وفلك
نبوت مطلقه مخاطب لولاك ٠ واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة
والسلام ٠ خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار
وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد ٠
زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة
تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آنرا دادند
در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾
﴿ تا بکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن برآن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ لن تضلوا بعدی ماان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرو رهای بشارت داده شدهٔ بابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی ٠ واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیاناتِ نغز وباریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند ٠ وپس ازآن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند ٠ واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدرا دراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم ٠ وجنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارکاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن گفت
که خدا جنت عدن راد و فلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا
گذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی
در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی
مذکور داریم اگرچه بیگانه را نصیبی از ادراك آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله
الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
ودر زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده وحوضها پر شده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغیر نیافته است
ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار
نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض ونور اصفر ونور
احمر ونور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت
آورند ومظهریت جستند. گلها ورياحين خاکیان را که در گلستانها
وصحراها بینی از نهایات آثار آن گلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب
از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا بر حسب موقع ظاهر
شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب
غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارگانهٔ اطوار
خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملك است.
جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملک رئیس است وقبهٔ عرش را که محل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلاًمی نکاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی ﴾ *

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی کفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنکامیکه خدای فرمود یاعیسی تو کفتی که مرا ومادرم را دوخدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی کفت اکر کفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که درنفس تست ٠ وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنهارا بیان کرده ایم ٠ واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست ٠ ودر کتب علمای اسلام وبزرکان دین مبین مبین است ٠ ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود ازروحانیان ازیمین عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر کردید ٠ بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که درتمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها جلوه کرکردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی از عوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار گوناگون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ۰ وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری گردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنائیها واصل همهٔ الوان ورنگها است ۰ چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ۰ مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسک حج را باآداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیگررا شناختند ۰ وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد ۰ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ۰ مربع الارکان است ۰ وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است ۰ کلمات چهارگانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله * والحمدلله * ولااله الاالله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لااله الاالله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه برچهار گونه است که ذیلا مینگارم *

﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لاتتخذوا الهین اثنین انما هواله واحد ﴾ *

﴿ توحيد صفات ﴾ ليس كمثله شئ وهو السميع البصير *
﴿ توحيد افعال ﴾ هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شئ سبحانه وتعالى عما يشركون *
﴿ توحيد عبادت ﴾ فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا *
راهبي از راهبان نصاراى نجران ازيمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمين ابو ابراهيم موسى روحى له الفدا ﴾ آمد وبراى شرفيابى از حضرت ايشان استيذان كرد وبفرداى آنروز رخصت قبول يافت . پس بخدمت آنجناب رسيد وازمسائل ومطالبى كه داشت سؤال كرد وآخر چيزى كه پرسيد اين بود . كه خبرده مرا ازچهار حرفى كه در آسمان است واز تفسير كنندهٔ آنها واز چهار حرفى كه بر زمين نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولى ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل كردد وتفسير كنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پيغمبران نازل نكرديد . واما چهار حرف دويمى را براى تو بيان كنم پس ﴿ نخستين آنها ﴾ لا اله الا الله است باقيا ﴿ ودويمين آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسيمين از آنها ﴾ خلفا واولاد پيغمبر است ﴿ وچهارمين آنها ﴾ ايمان آورندكان وتابعان ايشان است . كه ايشان ازما هستند وما از رسول خدا ورسول الله از خداى سبحانه است . پس راهب بهمان چهار كلمه ايمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاكى كواهى كرد وكفت . وانهم المطهرون المستبدلون ولكم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين *
پس آنجناب ايمان اورا پذيرفت ويكدست لباس مرآن راهب را خلعت داد . يعنى جبهٔ ازخز باقيمت وپيراهنى ازپارچهٔ قوهى ويك طيلسان ويك چكمه ويك كلاه سر كه درحديث بعبارت قلنسوه وارد است . آنكاه نماز پيشين را بجاى آوردند ومر راهب را فرمود ختنه نماى عرض كرد اختتنت فى سابقى . وچون كتاب حديث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما درا ینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان
معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی
که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد
گنجید . وجمله این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی از برای
بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *
﴿ فیها مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ﴾
پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد . که هشت
درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان
مختصر ازآن عوالم است وآنها . فؤاد است . وعقل . ونفس .
وروح . وطبیعت . وماده . ومثال . وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبه فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست
وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسله عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب
سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد
و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره وباطنه ماها بالاتر است .
بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا
آثار درك نکنند . که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی
ناچاراست . وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه
خواهد بود . وبیان سلسله طولیه وعرضیه را باجمال در معیار
ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصله ایمانیان بتفصیل
آن آگاهی توانی یافت . ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار
اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی
فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجاست ٭
بالجمله معنی آیات را هر کسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید ٭ و بلغتهای مختلفه وزبانهای گونا گون سر ملك وملكوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را ازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند ٭

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه ازعالم ادراك تو سخن گوید راهی نیست ٭ واگر غیراین باشد خلاف حکمت خواهد بود ٭
همانا مانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واو رابزبان او وباندازهٔ ادراك او تلطیف وتربیت نماید وازعالم او با او رفتار وگفتار آورد ٭ چون بخواهد او را رفتار آموز دست او را گرفته بلهجه وحالت او مر او را ﴿ تی تی پاپی ﴾ گوید وچون قدری بزرك شد وخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها ازعالم او سخن گوید ولباسهای رنگین بوی وعده کند وبوی بوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرا میکند ٭
طفل شیرخواره که هنوز دندان نیاورد وقوای او قوت نگرفت غذاهای لطیفه را نتواند خورد ٭ مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیر نموده موافق طبع وقوای او سازد وبوی دهد ٭
﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم ٭ وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات با اطفال باشد ٭ این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر مانند ٭ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرکونه فساد وتباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضایع وکمراه نمودند وبدین خانهٔ رنکین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

همه اندر زمن بتوان است * که توطفلی وخانه رنکین است

پس مرخردمندان راپوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واکر بخواهیم ازسخنان ناشایست ونسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها در کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اکرچه برخی ازآن پیشتر مذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیکررا که اکنون درنظرداریم بنحواجمال دراینجابیاوریم . تامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند . ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیکرمجملی ازآنهارا بنکاریم *

معیار هشتم

درمعیار سیم ازمیزان سیم حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود درحالت مستی شنیدید واولاد آوردن آنهاازپدرخودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن درهمین انجیل وتوریهٔ مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (٢) خودچنان تمجید کرد . که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مرد صالح که درمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنیدهمه روزه برخودجفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اور یا نام
وآوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او ٠ و سهل است شوهر اورا
بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این
مرد را بکشتن بده ٠ وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله
مفصلا در معیار مذکور مذکور شد ٠ نیز در آنجا از توریة حکایت
بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی
دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد
ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را
دیده، برادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته
اوراستر عورت کردند ٠ نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل
آکاهی جست آنکاه کنعان پسر حام رالعنت کردو کفت او بندهٔ بندکان
برادرانش باد٠ وسام رادعا کردو کفت کنعان مراورا بنده بادو مانند این
سخن رادرحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند*
عجب است که کناه راحام کرد وکنعان پسر او ملعون ومطرود
وبنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینکونه پیغمبر نمیدانم این
توریه نویس چرا یك نکته دیکررا علاوهٔ بر مقال نکرد که این دعاو نفرین
نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی ٠ واین
همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ
را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری وعدالت است آری شایستهٔ
خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است
وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفر مذکوراست ﴾ که چون ابراهیم
علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خود ساره کفت که تو زن خوبروی
زیباهستی ومیدانم اکر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا
میکشند تو بکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند
وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ٠ وبابراهیم

بخاطر او مصیبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه از او دست برداشته با براهیم تسلیم کرد * به بینید چه میکویند و الهامات الهیه را چکونه میدانند . آیا مانند این کار را از شخص بی عادی که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است و خلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدروغکویی امر کرد و او نیز دروغ کفت . ومانند این دروغ را با براهیم و ساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ در فصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور و قادس سکنا کرد و در جرار امهمان شد . و در حق ساره کفت که این خواهر من است . ملك جرار فرستاد و ساره را از او کرفت . و شبانکاه خدای درخواب بر ملك آمد و کفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را با براهیم پس داد و ملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . و بساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمث ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته و درسنهٔ (۱۸٤۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده اند . وچه هزخرفات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او با آنها کذشت . و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندکی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد ۰ زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهردو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد ۰ زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست ۰ که میکوید ✽ خواهر خود را خواه از پدرت باشد وخواه از مادرت در خانهٔ تو متولد باشد یا در خارج بزنی قبول نکن ✽ ونیز میکوید هر کس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را ببند یعنی نزدیکی با آنها کند ۰ پس عاری است بزرك وهردو یعنی مرد وزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند ۰ بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها بر سر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد ۰ مؤلف مذکور را نمی دانم چرا از این کناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد ۰ که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند ۰ وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد ۰ این کتابهارا که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته ونام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت
در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان را
ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنا را
می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را با دختران
خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده
شدن بن عمی از دختر کوچك و پدر شدن او بر عمانیان شنیدی .
اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه
چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن
ابراهیم است . وجد داود را عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث
موابیه است . پس جده بزرك داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری
بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل
نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را
نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك
اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة
منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة
داخل بجماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی
توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هر کس عمانی وموابی باشد داخل
بجماعت رب نخواهد شد . تا ده دهر نیز داخل بجماعت رب
نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . وچون
واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل
انساب مادری معتبر است . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال
بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود
ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی
برحقیت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

درانیمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است ۰ ودر ❁ فصل اول انجیل متی ❁ تصریح بآن کرد ۰ وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیکوید ۰ خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق وذریت اوثابت میکنم ۰ یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل ۰ پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد وانیکونه انتساب معتبر شد ۰ فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه کفته شد ۰ بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است ❁

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند ۰ بلکه پدر جماعت الله شد ۰ بلکه پدر خدای شدند ۰ بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید ۰

❁ درفصل (۲۶) سفر تکوین ❁ مانند همان نسبتی را که درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را کفت باسحق علیه السلام داد ۰ وولیم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره کوید ۰ ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود کفت ۰ پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان درنزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند ۰ ودرآنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید ❁

❁ درفصل بیست وهفتم تکوین است ❁ اسحق درحال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیرشده ام ونمیدانم کی خواهم مرد ۰ بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم ۰ مادر یعقوب

این مطلب را شنید واورا فرستاد وازکله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی
ترتیب داد وازلباسهای عیسو یعقوب پوشاند ۰ وچون گردن ودستهای
یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند
که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ۰ ودعای
خیرا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند ۰
والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او گرفتند
وبدان دعا برکت زمین وآسمان ۰ وفراوانی گندم وشراب ومخدومی
ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم گردید ۰
وازجمله دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ۰
وپسران مادرت برای تو رکوع کنند ۰ لعنت کنندگان بر تو ملعون
شوند ومبارك کنندگان تو مبارك باشند ۰ تا آنکه عیسو ازشکار
باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد ۰
وآنگاه بسیار متحیر شد وگفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن
گرفت ۰ عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن
دعا چیزی نگاه نداشتی ۰ تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه
آوردیم واگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *
﴿ درفصل بیست ونهم سفر مذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك
لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار
میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر
شد ۰ بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهة برادری با من لازم
نگرفته است که مجانا برمن خدمت کنی ۰ آنگاه یعقوب بجهة
محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی
بخدمت بسر آورد ۰ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی
وضیافت کردند وشبانگاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود
﴿ لیا ﴾ دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان
او بود بوی داد ۰ ویعقوب با او خوابید وچون بامداد شد ودید
بجایش کرده اند بلابان گفت این چه کار بود که درحق من کردی ۰

چرا فریبم دادی مگر من بجهة راحیل خدمت نکردم ٠ لابان گفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرگ درخانه بماند وکوچك شوهر کند ٠ تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز گرفت وهردو خواهر را جمع کرد ٠ وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذر های عجیب ازاین کارها میگویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا گوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خدا و برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر زگناهش نگرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سر بر آفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگرچه هرگاه بخواهیم اینگونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم ٠ باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد از بیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیارکمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم ٠ با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند باینحال مانده‌است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه کلمات را نام ازالهام و وحی بگذاری ٠ وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد ٠ وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ گفت واطاعت نکرد ٠ که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند ازکتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارگانه

معلومه شایسته بخدایی خدا ونداست . یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس بگوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی ازمفصل وکمی ازبسیار را بشنوید *

﴿ درفصل سی ویکم سفرتکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان خویش رفت بتهای پدرخود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد وروزسیم لابان فرار کردن اورادانست وبرادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت . وبوی رسید وگفت چه کار بود که توکردی بمن خبرناده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی دراین کاراحمق کردی . ونگذاشتی من دختران وپسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب ویابد به یعقوب بگویی . چرا خدایان مرا دزدیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد . بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی وپنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام رابرای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغگوی بودی . وهم یعقوب پیغمبرخدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . باآنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت *

﴿ درفصل سی ودویم ازسفرخروج توریة است ﴾ هرون امر کرد بحاضرکردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای آنهاساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آنرا بهرون داده اند . باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن او درجاهای بسیار از کتب سماویهٔ خودشان مصرحست *
﴿ درزبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی
و برگزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾
وهرون قدیس رب ۰ ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون
درنزد آگاهان ازآنها واضح است *
﴿ درفصل ثانی ازسفرخروج است ﴾ غضب موسی برخدای
شدید شد ﴿ تاآنکه گوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان
خدا بر وی بشدت غضبناك گردید *
﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای
چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾
﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور و چیز ناپاك نخور زیرا
که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست
فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة
که درفصل شانزدهم همان سفرمذکوراست بغزه رفت ۰ ودرآنجا
بایك زن زناکار جمع شد ۰ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا
نام شمسون بوی عاشق شد ۰ ونزداومیرفت کافران از اهل فلسطین
بدلیلا گفتند ازاو بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند واورا
می بندند بطوریکه نتواند بگشاید ۰ واورا وعدهٔ پول بی اندازه
دادند ۰ شمسون چند باربدروغی یك چیزی گفت وآنها اورا
بدانگونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را
پاره میکرد ۰ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك
آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار
دروغ بمن گفتی وآنزن چند روزاورا آرام نداد ۰ تاآنکه اورا
ازآن سر آگاهی بخشید که اگرسر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود ۰ آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت ۰ پس سر شمسون را بر بالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف از سر او را تراشید ۰ بزرگان فلسطین که نقره‌ها برای آن فاجره آورده بودند ۰ بیرون آمده واورا بستند در حالیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست ۰ وچشمان اورا درآورده ودر زندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند ۰ وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرگ قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند ۰ ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا از زندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد ۰ تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد ۰ وآن خانه پر از زن ومرد بودی ودر بالای بام بقدر سه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند ۰ وموی سر او هم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد که ای خدا این یک بار نیز برمن توانائی ده که انتقام دو چشم خویش را از فلسطیان بخواهم ۰ پس دو ستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود او هلاک شدند ۰ وشمارهٔ هلاک شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که او در مدت عمر خود کشته بود ۰ واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودر قبرستان منوح پدر وی مدفون ساختند واو مدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد ＊

تا بیان درحق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بلکه سخنانی که در سفر تکوین آوردند ۰ وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بنا نچه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نموده که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیبناك کردی ۰ درنظر گاه من کار زشت را ارتکاب
ورزیدی ۰ اوریای حیتانی را کشتی و زن اورا گرفتی وزن خویش
نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿تا آنکه گفت﴾ بلایی بسر
تو بیاورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم
که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد ۰ تو پنهانی کردی امامن
این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد ۰
داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه
تو گذشت وهلاك نشوی ۰ لکن چون دراین کار سبب
وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کشتی پسرت
که متولد شده است خواهد مرد *
گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان
نیز ظاهر گردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادگان ازموابیان
وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثانیان ۰ وآنانی که خدای
بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود ۰ برخلاف امر
ورضای الهی تزویج کرد ۰ واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز
ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند ۰ وسلیمان را
تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان
گمراه کردند ۰ ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان
گردید ۰ وبتخانهها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس
ساخت ۰ وهمچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کارواکرد ۰
وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر
ووصایای مرا حفظ نمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم
وآنرا بیکی از بندگان تودهم *
تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا
رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *
﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ چنون پسر بزرك داود باثامان
خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد ۰ واوبیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است

برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت وپس ازآن باپدرش جنك کرد وازبنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت واین جنك در فصل هیجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات ازکتب مقدسهٔ ایشان همینقدرها برای توکافی است ۰ ویاآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالاییم ۰ اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هرکاه مرد خدا شناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند ۰ وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکز شایسته بخداوندی خدای وتوحید باری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی ۰ واکر خود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد ۰ خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که درقواعد وعقاید اهل توحید هرکز روا نتواند بود

بولوس نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر ثلث انجیل تقریباً رساله های او است واوخود صاحب رأی بود ۰ که بی اذن خدای نیز کاهی درشریعت مداخله داشتی ۰ چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود و کفت که ظن من این است . وهمین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت را بغلط انداخت . تا آنکه عهد خدای راباطل شد و بدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم واولاد و ذریت او داشت استوار کردید . واین پولوس است مقدس عیسویان و بندهٔ مسیح موهومی ایشان . که درحق وصی نخستین واعلم وافضل در میان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد . ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ برتکدیروتوبیخ دو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم . که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست . ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند . همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز از مدارای آنها کول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنها را دیدم در حضور همه به پطرس شمعون کفتم که اکر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وبآداب یهودان راه نمیروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی . ما بالطبع یهودیان هستیم از کناهکاران زندیقان نیستیم ﴾

﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خودکوید ﴾ مسیح بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی ﴾

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود . باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند . بل افضل از موسی ودیکر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند • وروح القدس وخدا وپسر خدا
با ایشان یکی شده بود • چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید وبقاعدهٔ حکمت نیز
چنان است که حال عین محال است *
راستی دیگر کسالت آمد وافسردگی غالب شد • از خدای تعالی
درخواست میکنم که مارا • بنگارش وروایت این سخنان نالایق
بمقربان درگاه احدیت وتقدس او نگیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب
وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود وبطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد • نخواستم که بعضی از سخنان او را
که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم • وهیچ
سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود • که این نامه را
از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما
رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه وپریشان گوئی میزان الحق که از روی بی انصافی
وعناد در نهایت آن کتاب گفت • واز احادیث طریقین وفرقه‌های
اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد • وسخنانی را که شایستهٔ براهل
علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بگذریم ومقابله بمثل
نکنیم • بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست • واینك شمشیرما
که گردنهای آن سخنان مزوررا از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کنند ۰ اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن‌عبدالله ﴾ وبخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند ۰ ای ساحران که سخنان مزوررا در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه ۰ برای پذیرفتن خاصه وعامه ۰ برادرانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جوئید ۰ واز تعصب وعناد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار ۰ ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند ۰ مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریة خودت پی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی ۰ ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن ۰ یا سخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار ۰ بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی ۰ ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار ۰ اکر عقل وادراك همراه باشد این سخن را نتوانی کفت ۰ از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

حفظت شيئا وغابت عنك اشياء

کان اول وموجود نخستین که فرمود «کنت نبیا وآدم بین الماء والطین» درهنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط . ومالك ممالك ملك وملکوت . وعالم بر تمامی اشیاء وکل ذرات بود . چگونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد . وچگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چگونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج از شعله غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد . ودر پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

«انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا»

جهان ایجاد از بعض جود او است . شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس او است . علم لوح وقلم جزوی از علوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

«فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم»

اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . ونوشته می خواند . وخدای بآن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنگام بشارت از مقدم او کفت . سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه او دارد . وبااینکه من کلمة الله ام وروح الله ام . ورسول از اولو العزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم . درهنگام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید تجلی کند واو را بجمال وکمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم وابرو ودست وپای وجمله اعضا مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند که آیا تو چشم را مالك هستی کویدنی . واگر پرسند که دست داری کوید حاشا . کویند چیزی از زید متجلی در تو هست کوید لا *

«باوجودش زمن آواز نیاید که منم»

هر گاه آن صورت مشرك شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه اودارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنگاه از او پرسند * ﴿ بانك طاووسان کنی گوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾ بزبان دیگر گویم ۰ که مالك نبودن زید آینه را در مقام نسبت بذات متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *

قائم بودن هرچیزی باچیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست ۰ قیام صدوری است ۰ وقیام ظهوری ۰ وقیام تحققی که رکنی نیز گویند ۰ وقیام عروضی ۰ وسخن دراین قیامات بسیاراست ولی باجمال دراینجا بذکرآن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثر ومؤثراست یعنی قائم بودن اثررا بامؤثرصدوری گویند مانند قیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیر وصورت درآینه باشخص مقابل ۰ ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثررا بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه دربقا وثبات بوجهی راهی نیست ۰ پس مؤثرکه گویم اسم فاعل مؤثراست که مؤثر قریب است ۰ اگر دراینحال صورت درآینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم گردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت درآینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است بااجزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نگردد مگر بسرکه وانگبین *

﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها ۰ درست بفهم چه میگویم واین سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان ۰ این سخنان بگوش

هرکسی نرسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اگرچه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کفایت گفته شد . که بنا بر آن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیگر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم گردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آوردن نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

از آنجمـله درمکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبـل یعنی آخور تولد یافت . وقرآن گفت درزیر درخت خرما بعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل درینباب چه گفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

دردهنگام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وگفت کاش میمردم پیش ازاین وبکلی از فراموش شد گان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیر آن درخت این سخن را گفت بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهـای قوم را وآرزوی مرك را کرد . از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجـا کردی . اگرچه درواقع مکان ولادت باسعـادت روح اللهی درزیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحـا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب در آخور ندارد . وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دویم لوقا ﴾ چنان است *

درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خوابانده که در خانه برای آنهـاجای نبود . پس توانیم گفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید . ودر میان دو غلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود کـه اگر آن اختلاف واضحاً ثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد . وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسـلام وغیراسلام است *

زیاده برآنچه راکه دراین اوراق مجتمعـاً ومتفرقاً در بیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم . وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجلاج نبـاشـد که تو شـطرنج ندانی ﴾

﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسـین روحانی تواند بود . اینـك آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آگاه، پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه . که بقدر مقدرت ودرخور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجـدید سال خویش کنند . وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته . وبدین پنجاههٔ حقیقی تمسك جسته . از پنجاههٔ بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز وماه وسال ما را بغفلت وبدبختی نسازد *

﴿ یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان دربدایت حال که برای مقصود بزرك الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت . وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجادبود . وچون صانع حکیم کامل توانابرای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناساند شناسایی آفریدکان رانیز دروی پدید کند . وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودرهر کدام ازآن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه رایاد کرفتی . تاآنکه منتهی بعناصر کشتی طبایع چارکانه درتوکار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیکر مضمحل ودرهم شدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفر خویش شکر دید * ازاین مقام ترا ندای باز کشت رسید . صعود کردی . ودرنبات اینچنان یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه کذشته ازثقل کیلوس وتصفیه کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصلب پدر بیطن مادر بیرون آمدی ونطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت ۰ ورباح چهارگانه بدستیاری چهار ملك یعنی * دبور وجنوب وصبا وشمال * بتصرف * جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل * پرتوورزیدن کرفت قوای اربعه از * جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه * که مطابق با * هوا وآتش وآب وخاك * ازجهة طبیعت است برای توحاصل ومقدرشد تا آنکه بمقام نخستین از آخرعوالم سه گانه رسیدی ۰ وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی ۰ ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی ۰ وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

* عهدها کرده‌ایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفانکنیم *

* بزرگان دین چنان میفرمایند *

آنچه راکه در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی ۰ واین فراموشی یاجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد ۰ وآنهاهمه از عالم اجسام وکدورات برتو پیوست ۰ یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویاازراه عدم التفات توبرمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنهارا بود ۰ تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارگی وهنگام فطام وایام صباوت توانمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بویی بری وبدآنجا اتصال جویی ۰ ودرآن مقام خدای تعالی انبیا ورسل وجانشینان ایشان رامحض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد ۰ که ترابسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند ۰ که نظررا ازبیگانه بازگیر ۰ والتفات باین خانهٔ رنگین مکن ۰ وبازگردبسوی خدا همچنانکه ازآنجا آمدی *

* فاسربا هلك بقطع من الليل ولايلتفت *

* منكم احد وامضوا حيث تؤمرون *

هرگاه دراینحال امر خدای را اجابت آوردی ٠ وپیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند گشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾ داعی حق ونبی مطلق ﴿ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید ٠ اگر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوئید وتابع ومتأسی برمن شوید ٠ تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد ٠ وگناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد ٠ وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی گناهان من که شما ها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند ٠ واولادصالح من باشید ٠ که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدااست چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان رادراین نامه شنیدی ٠ وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده‌شد ٠ وهرنوری‌را ظلی است مقابل وهرحق را باطلی‌است برآن مماثل ٠ وهرآنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است ٠ ودرمقابل ملائکهٔ مؤکلین برهدایات وعلوم حقه ٠ شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست ٠ ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه ٠ رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنند گان دروغین چنانکه‌احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا گرفته‌اند ٠ زیراکه اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنگام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل درجملهٔ جهان ٠ سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد ٠ لهذا درامردین خویش بابصیرت وهوشیاری باش ٠ واهل تلبیس‌رابشناس وتدبروتعمق درکاردین وامر بازگشت بسوی رب العالمین بکن ٠ وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی‌را زبونی‌ده ٠ دل خویش را که جایگاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته را فراموش نکن * که در امر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید • واین راه باریك را در این شب ظلمانی تاریك بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد • واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی از آیینهٔ دل خویش نتوانی زدود • وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که در قرای مبارکهٔ الهیه است • بتوسط قرای ظاهره که سیر تو در آنها مقرر است فائز نکردی • خدارا زیارت نتوانی کرد • وبخطاب ﴿ سیروا فیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد • وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کنند • وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین • ومنکری آیات الله فی کل حین • والله حسبنا ونعم الوکیل • ونسئل الله حسن الخاتمة • وشفاعة محمد شفیع المذنبین • والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه • فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور
سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)